

یون

مجله هفتگی شنبه ۱۲ - اسد سال ۱۳۵۳
شماره - ۲۰

Ketabton.com



7 424 0

هاشم زیتون افتتاح گردید

قصر دارالامان که برای اداره عالی قضا و عدل تخصیص یافته است افتتاح گردید

قصر دارالامان که به تاسی از هدایت شاهی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم سر ای اداره عالی قضا و عدل تخصیص یافته است بهادار تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان ساعت چهار و نیم عصر روز ۶ اسد توسط دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارنوال رسماً افتتاح گردید.

دوکتور عبدالمجید قبل از قطع نوار طوسی بیانییه ای گفت: این قصر باشکوه به تاسی از نظر نیک و عدالت دوستانه رهبر انقلاب کشور شاهی محمد داود به وزارت عدلیه تسفوی می گردید تا در این کاخ عدل ادارات مرگزی رکن قضایی و عدلی این وزارت جای گزین شود.

وزیر عدلیه علاوه نمود همانطوریکه این قصر در ظاهر شکوهمند میباشد در باطن نیز دارای ارزش معنوی زیادی است چه کسانیکه در مسند عدالت و قضاوت در این قصر نشسته و ایفای وظیفه می نمایند با درک ارزش معنوی آن توجه جدی مبذول دارند تا آن رابطه محکم و مستحکم را که بین ملت و حکومت ایجاد میکند فراهم سازند و تسهیلات لازم برای مردم ایجاد کنند.

لطفا ورق بزنید

هرگاه تعمیرات مذکور مجدداً اعمار گردد مصارف بیشتر را ایجاد می نماید. یک منبع وزارت معادن و صنایع گفت به اساس تجویز حکومت برای رهائش کارگران معدن کرگر ۱۵۰ خیمه از طرف جمعیت افغانی سره میاشت روز ده اسد به آنها ارسال گردیده است.

یوهاند عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع قبل از ظهر روز ۱۱ اسد از عمارات رهائش تحویلخانه و امریت معدن کرگر که در اثر زلزله اخیر متهدم شده است بازدید نمود.

همچنان وزیر معادن و صنایع در حالیکه رئیس موسسه زغال سنگ شمال با و ی همراه بود از ساحه استخراج معدن دیدن نموده با انجیران و کارگران معدن مذاکره کرد.

کارگران لعل دریکسدو پنجاه خیمه که به تجویز حکومت از طرف جمعیت افغانی سره میاشت به ساحه معدن کرگر فرستاده شده رهائش میکنند.

وزیر معادن کارگران را مورد نوازش قرار داده معاونت هائی را به آنها وعده داد.

مقابلاً بکتن از کارگران از توجهات دولت جمهوری اقدام فوری مبنی بر ارسال یک تعداد خیمه ها برای رهائش آنها اظهار امتنان نموده موفقیت های دولت جمهوری را بر رهبری شاهی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم از خداوند بزرگ استعنا نمود.

قرار یک خبر دیگر وزیر معادن و صنایع در راه مراجعت بکابل ساعت ۲ و نیم بهادار ظهر از قاپریکه بودر بربایت نیز در پلخیری دیدن نمود.



دوکتور محمد حسن شرق معاون صد ارتقای موفیکه با قطع نوار هاشم زیتون را افتتاح مینماید.

تدوین این شخص وزیر نه تنها ارتجاع رافط و قمع و خمارش نمود بلکه به تعداد مکاتب و تاسیس موسسات عرفانی هر روز می افزود در پهلوی این تاسیسات های داخلی و خارجی در دوران زمامداری این شخص بود که جنگ جهانی دوم سر تا سر جهان را به جنگ کشانیده اما این صدراعظم خردمند به سیاستمداری و تدبیر عجیبی توانست که وطن خویش را از آتش جنگ برکنار نگذارد، اگر شما دوستان عزیز و رفقای انقلاب باین صفحه تاریخ بمان هم عقیده باشید اگر شما رفقای انقلاب بهره برداری های سیاسی سی ساله اخیر افغانستان را که بهرین حکومت های ملی ذریعه مرتجع ترین اشخاص بنام آزادی و دیموکراسی های تقلبی گویند می شد بخاطر بیارید یقیناً بمن اجازه خواهید داد تا نام این زیتون را (هاشم زیتون) بگذاریم امید وارم در آینده صفحات تاریخ ما نیز پرست محققین وطن پرست و انسان های ریالیست نوشته شود و قضاوت شرافتمندانه

زیرا در آن دوره ای که تعداد جوانان تعلیم یافته و وطن پرست انگشت شمار بودند و آنها هم در اثر شکنجه های ارتجاع و اغتشاش به همه چیز و بهبه گس مقشوش میگریستند، بوجود آوردن بی امنی، بی نظمی و اغتشاش در هر گوشه و کنار مملکت کاری بود بسیار ساده و عملی بود بدون مشکل چنانچه در شهنش افغانستان توانستند حتی از تاسیس مکاتب بهره برداری های ضد ملی نموده و در زمیندور و کنوا و در بعضی از قسمتهای ولایت ننگرهار و دیگر ولایات وسیله اغتشاشات خونین و سرگردانی های چندین ساله گردند و ای

ده میلیون افغانی به آمریت معدن کر کر خسار دوشد

منبع توضیح کرد که محل رهائش کارگران جهام و امریت معدن بطوری متهدم شد و صدمه دیده است که ترمیم آن ناممکن بوده و اعمار مجدد را ایجاد میکند. همچنان اناقبای نان خوری و تحویلخانه مواد قسماً متهدم و قسماً صدمه شدید برداشته که عجلالتا تحویلخانه تحت ترمیم گرفته شده است.

منبع گفت کارگران معدن در وقت زلزله به ضرورت کار بودند و هیچ صدمه ای ندیده اند. همچنان خساره وارده در داخل معدن ناچیز است.

منبع گفت چون عمارات متذکره تدریجاً از بودجه دولت ساخته شده بود تخمیناً ده میلیون افغانی ازین زهنگذر خساره عاید شده است و

در حدود ده میلیون افغانی در اثر زلزله صبح روز هشت اسد به امریت معدن زغال سنگ کرگر خساره وارد شد در سایر نقاط کشور خساره و آسیبی عاید نگردیده است.

لطفا ورق بزنید

یک منبع موسسه زغال سنگ شمال روژده اسد گفت: در اثر زلزله شدیدی که صبح

روز هشتم اسد در اکثر ولایات کشور احساس گردید در بالای معدن کرگر عمارات رهائش متهدم نظر عمده، تعمیر امریت معدن، جهام تحویلخانه مواد ارتزاقی و سه محسوس مسجد قسماً متهدم و قسماً صدمه شدید برداشته است.

بهادار تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان هاشم زیتون ساعت ۶ و نیم عصر روز اسد توسط دوکتور محمد حسن شرق معاون صد ارتقای عظمی در شهر آراء افتتاح گردید. معاون صد ارتقای عظمی در مراسم افتتاح شفاخانه گفت:

جای خیلی خوشی است که شروع کار این شفاخانه به ازین بردن الام و سرگردانی یک تعداد زیاد خانم عسدر شهر که کم کم موثر می نماید.

دوکتور شرق علاوه نمود این شفاخانه بنا شفاخانه های دیگر فرق های بسیار زیاد دارد زیرا مهندس، رهنما، تهاب گذار و غیره آن رهبر انقلاب افغانستان بوده و حتی همه روزه از امور کل کاری و تسجری آن شخصاً دیدن و سر برستی میکردند.

معاون صد ارتقای عظمی گفت اینکار اگرچه نوره ظاهراً کوچک به نظر می آید اما از نگاه کیفی بی نهایت بزرگ بوده زیرا یادگاری از یادگار های آوان بیکاری رهبر انقلاب افغانستان عزیز است.

دوکتور شرق گفت:

امین انقلاب، دوام انقلاب و تکمیل انقلاب و مشکلاتی را که دشمنان خارجی و ارتجاع داخلی دست رویدست گذاشت و در ظرف یکسال سهمرتبه خائنه میخواستند انقلاب شکوهمند ما را از گون سازند اما با تدبیر رهبر بتدبیر انقلاب و رفقای فدائکار شان کشف، خشی و ازین برده شد ما را به فکر گذشتگان و مشکلاتی را که مردان دیروز افغانستان در برابر ارتجاع داخلی و دشمنان خارجی داشتند، می اندازند.

دوکتور شرق افزود: در عصر امانیه با عشق و علاقه برای سعادت پیشرفت و اعتلای وطن کوشش می نمود اما دیری نمی گذرد که دشمنان خارجی وطن مقدس ما به همسکاری دوستان داخلی خویش تمام مرتجعین سراسر مملکت را تحریک به یک قیام ضد ملی در مقابل این نهضت نمودند و متأسفانه مردمان اکثر نقاط کشور ماقبیده و ذلیده در این قیام اشتراک می کنند.

در اثر این قیام دوره نهضت در افغانستان به پایان میرسد.

چندی بعد یک تعداد وطن پرستان به این



مرحوم محمد هاشم خان صدراعظم امین افغانستان هاشم زیتون که بنام این شخص رهبر مسما گردیده است با صرف شخصی و به آرزوی هموطنان خساره بهادران و اطفال اعمار گردیده است.

شماره ۲۰

قصر دارالامان که برای ...



دکتر عبدالحمید وزیر عدلیه ولوی خاتون هنگام قطع نوار در محفل افتتاح قصر دارالامان که برای دوایر اداره عالی قضا و عدل وزارت عدلیه تخصیص یافته است.

وی به اهمیت دستگاه حق و عدالت و قضاوت دلالت آن بالای مردم اشاره نموده افزود اداره قضا و اداره عدل وزارت عدلیه از شعب مهم عر جامعه است که میتواند برای حل و فصل قضایا و دعاوی مردم را انظوری که شرع و عدالت اجتماعی حکم میکند خدمات شایانی انجام دهد.

قصر دارالامان دارای ۴۸ سالون بزرگ کتابخانه مجهز گفتریا، هشاد اتاق دفتر و سایر ملحقات مجهز میباشد.

در محفلی که روز ۱۷ اسد به این مناسبت ترتیب شده بود معین وزارت قواید عامه، امورین اداره عالی قضا و عدلی حاضر بودند و تشریفه تاریخچه مختصر قصر دارالامان به مدعوبین تسو زیع گردید.



نمایی از قصر دارالامان مرکز قضایی و عدلی

افغانستان از امضای موافقنامه متار که در قبرس استقبال مینماید

نطق وزارت امور خارجه در جواب سوال خبرنگار دباختر آزاس راجع به موافقتنامه

مربوط به متار که در قبرس که روز ۹ اسد در ژنیو بین نمایندگان ترکیه، یونان و انگلستان امضاء شد گفت: حکومت افغانستان امضاء این موافقتنامه را استقبال نموده و باتأیید لزوم تضمین و حفاظت حقوق و منافع اقلیت ترکی زبان قبرس معتقد است که این موافقتنامه مهمی در راه حمایه و استحکام صلح و امنیت در آن حصه گیتی خواهد بود.

نطق افزود که حکومت افغانستان امیدوار است مذاکرات مجوز دربار قبرس بزودی نتایج مثبت بدهد.

در باره حفريات هیات فرانسوی در آی خانم با وزیر اطلاعات و کلتور مذاکره بعمل آمد

شیاغلی بر نادر رئیس و اعضای هیات باستان شناسان فرانسوی در افغانستان ساعت چهار عصر روز ۱۲ اسد بابو هاند دوکتور وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات نمود.

طی این ملاقات در حالیکه مدیر عمومی باستان شناسی و حفظ آبادات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور نیز حاضر بود در باره حفريات هیات فرانسوی در آی خانم مذاکره و تبادل افکار صورت گرفت.

بین افغانستان و اتحاد شوروی

قرارداد حمل و نقل اموال به امضا رسید

آنکشور در وزارت تجارت امضاء نمودند. يك منبع آن وزارت گفت بموجب این قرارداد تسهیلات در حمل و نقل اموال وارداتی صادراتی و ترانزیتی و همچنین توسعه روابط تجاری بین دو کشور فراهم میگردد.

هیات شوروی قبلاً بکابل آمده و مذاکراتش با هیات افغانی در زمینه جریان داشت. هنگام امضاء قرارداد داد عده ای از ارکان وزارت تجارت و اعضای هیات شوروی حاضر بودند.

قرارداد حمل و نقل اموال صادراتی، وارداتی و ترانزیتی ساعت دوازده ظهر روز ده اسد بین افغانستان و اتحاد شوروی عقد گردید.

قرارداد را از طرف افغانستان شیاغلی عبدالسلام رئیس تجارت خارجی وزارت تجارت و از جانب اتحاد شوروی شیاغلی ایگوسا معاون اتحادیه عمومی بارچالانی تجارت خارجی

در چهار ماه امسال

۱۹۶۸ تن روغن سپین زر توزیع گردید

گردیده که قیمت مجموعی آن بیش از هفتاد و هشت میلیون و ششصد و هشتاد هزار افغانی میگردد.

انجنیر عبدالملك افزود همچنان در چهار ماه اول امسال بیش از يك میلیون و هشتصد هزار گالنه صابون بدسترس موسسات مربوط دولت گذاشته شده است.

رئیس سپین زر شرکت در اخیر گفت تولیدات فابریکه روغن و صابون تارسیدن فصل یخته ادامه خواهد یافت.

قرارداد توزیع یک هزار تن روغن به امضا رسید

قرارداد توزیع یک هزار تن روغن سمرقند از اتحاد شوروی روز ده اسد بین ریاست اوراق و احتیاجات عامه وزارت مالی و نمایندگان تجاری شوروی در کابل عقد گردید.

قرارداد را شیاغلی محمد اصف رئیس اوراق و شیاغلی زتونسیخ آمر وستوگ انتورک امضاء نمودند.

بموجب این قرارداد روغن متذکره در جریان امسال به افغانستان وارد میگردد.

یک هزار و نهصد و شصت و هفت تن روغن در چهار ماه اول امسال از طریق سپین زر شرکت به منابع مختلف توزیع گردیده است.

انجنیر عبدالملك رئیس سپین زر شرکت گفت: تولیدات فابریکه در چهار ماه اول امسال به یک هزار و نهصد و شصت و هفت تن روغن رسیده در حالیکه در همین مدت سال گذشته تولیدات فابریکه به ششصد و پنجاه و چار تن بالغ گردیده بود.

وی اضافه کرد در چهار ماه اول امسال ۱۴۶۵ تن روغن به ریاست اوراق و ۵۰۲ تن به مامورین و اعالی ولایات کندز، تخار و بغلان توزیع

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ود و امداد یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

درد فتر مدیر

یکمده دوستان و خوانندگان ارجمند ژوندون طی نامه های از ما پرسیده اند که در شماره فوق العاده ژوندون، چرابعضی از صفحات اختصاصی و مخصوصاً (روزنه ای بسوی تاریکها) که هر هفته بطور مسلسل چاپ می شود، نشر نشده است. هما نظریکه به همه خوانندگان بسیار عزیز ژوندون معلوم است مجله ژوندون دارای نحوه نشراتی خاصی است که بازگوینده شخصیت مجله ژوندون میباشد. اینکه چرا ژوندون در شماره فوق العاده نحوه نشراتی اش را تغییر داده و بعضی از مضامین های اختصاصی یا هیئات کابینه انجام داده و یک سلسله نوشته های خاص را در مجله منتشر نموده است. بخاطر بزرگداشت روز تاریخی بیست و شش سرطان بوده است. که با نشر همین مضامین خاص در شماره فوق العاده نشراتی ژوندون تا اندازه تغییر یافت. چون حجم این مضامین های اختصاصی خیلی زیاد بود از این رو نتوانستیم بعضی از صفحات مخصوص و از جمله (روزنه ای بسوی تاریکها) را منتشر سازیم باید گفته اید که اینکار در مجله ژوندون تازگی هم ندارد زیرا نه تنها مجله ژوندون بلکه تمام روزنامه ها و مجلات در روزهای خاص، نشرات خاص و فوق العاده میداشتند باشند که جهت عمده نشراتی نشریه ها را برای این روزها اختصاص میدهند. که بهترین شاهد مثال درین مورد همانا شماره فوق العاده ژوندون اول حمل سال سیزده پنجاه سه و روز برا فراشتن بیرق جمهوریت میباشد. که درین روز مجله ژوندون نشرات خاصی داشته است.



شماره ۲۰ شنبه ۱۲ اسد ۱۳۵۲ برا بریا ۱۴ شعبان المعظم مطابق ۳ اگست

انکشاف دهات

بمنظور انکشاف و توسعه هرچه بیشتر دهات، دولت جمهوری افغانستان پروگرامهای همه جانبه انکشافی طرح و بمرحله تطبیق میگذارد. پروگرامهای انکشافی در روستاها با در نظر داشت وضع اقتصادی و اجتماعی ارزیابی و مطالعه گردیده و به اساس نیاز مندی اولیه و مبرمیکه مردم محل دارند پروژه هائیکه در بلند بردن سطح زندگی و حیات اقتصادی مردم ثمر بخشوار و زشمند باشد، رویدست گرفته میشود.

پیشرفت های اجتماعی یک منطقه بستگی به وضع اقتصادی و عواید مردم آن سامان دارد زیرا اقتصاد زمینه های مالی را که عنصر اساس در ساحات مختلف ترقی است فراهم نموده و امکان رشد و توسعه محیطی را مهیا میگرداند. بهمین ترتیب معارف پیوند و تقابل در رشد و تسریع دهات داشته و با مناسبت مستقیم به اقتصاد نقش قاطعی در بلند بردن سطح آگاهی و آموزش مردم دارد. بابلند رفتن ذهن و سواد حیات مردم زمینه های پیشرفت سریع آماده میگردد. زیرا مردم با شناخت بهتر از منطقه شان بطور آگاه در ساختمان جامعه شان اشتراک ورزیده و منافع اجتماعی را بر منفعت شخصی رجحان میدهند.

دولت جمهوری افغانستان که برای انکشاف و ترقی همه جانبه کشور توجه جدی مبذول داشته، برای انکشاف هرچه بیشتر دهات نیز ارزش فراوان قایل است روی همین ملحوظ بود که بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدرا عظم از اولین شورای عالی انکشاف دهات ریاست نمودند. در جلسه شورای عالی دهات تصمیم اتخاذ گردیده است که در تکمیل پروژه های رویدست توجه جدی بعمل آمده و پروژه های جدید با در نظر داشت وضع اقتصادی و اجتماعی روستاها در دست ساختمان گرفته شود.

مطالعه وضع اقتصادی و سروی وضع اجتماعی منطقه ای در دهات، تطبیق پروگرام کار های عملی راسپل ساخته و در برآورده ساختن احتیاجات اجتماعی درجه اول متمرکز واقع میگردد.

چه در اکثر دهات ما که انکشاف نیافته است سروی و مطالعه قبلی امریست بسیار ضرور و در خو تذکر از طرف دیگر در روستا های ما نیروی انسانی نقش بسیار زیادی دارد و آنها هستند که قدرت عظیمی در انکشاف و توسعه روستا ها میباشند.



بخش سوم

ترجمه: ع-هبا

دیلو ماسی در جاهلیت و اسلام

ب: عصر اموی ها:

روش دیپلوماسی در روزگار دولت اموی آنقدر تحول نیافت، زیرا بزرگترین هدف آن تأیید فتوحات اسلامی در طریق نشر رسالت اسلامی در شهرها و سرزمین‌هایی بود که هنوز در انجا نرسیده بود و ازین لحاظ به تحول دیپلوماسی توجه زیاد مبذول نشده و بیشتر سعی در پیشرفت فنی و تنظیم دیپلوماسی و آغاز یک عصر علمی و دریافت و سایل تمدن بخرج میرفت. و دوام جنگ بین دولت اسلامی و دولت روم اجازه نمیداد تا به تبادل سفرا برای عقد معاهدات امنی و تنظیم فقرات مسالمت، توجه بیشتر صورت گیرد.

ج- عصر عباسی ها:

موقعی که دوره اموی ها پایان یافت و عصر خلافت عباسی ها آغاز گردید، دیپلوماسی اسلامی به پیمانه قابل اهمیتی رو به تحول گرائید و آنچنان نیرو مند شد که یکی از قدرت های بزرگ سیاسی جهان گردید و قلمرو آن بحدی وسعت گرفت که از طرف شرق باطراف چین و از سوی غرب تا بحر اطللس امتداد یافت علاوه از آنکه حدود جنوبی و شمالی آن نیز وسعت چشمگیری پیدا کرده بود که این وضع اثر واضحی در تبادل سفرا و انکشاف دیپلوماسی بین دولت عباسی و امپراطوری مسیحی روم که سایه آن بر سراسر آسیای صغیر و بلاد بالقان و ایتالیا، پهن شده بود، بجا افگند و با لتدریج ساحت و اهداف

دیپلوماسی انکشاف قابل ملاحظه نمود و در تمام شئون دولتی از قبیل مسایل عسکری، تجاری، ثقافتی و علمی و فرهنگی و غیره روابط دیپلوماسی آغاز یافت، باین معنی که روابط دولت اسلامی با امپراطوری روم در زمان عباسی ها روابط جنگ و عدم سازش همیشگی نبود، بلکه در بسا اوقات، موقعی که توازن دولتی و یا مصلحت تجاری و غیره ایجاب میکرد روابط دوستی و سازش برقرار میکردند.

ازین رویداد ها باین نتیجه میرسیم که سیاست فتح در دوره عباسی ها به پیمانه زمان خلفای راشدین و عصر اموی ها دوام نکرد، زیرا دولت احساس میکرد که توسعه و انکشاف قلمرو اسلامی بیش از آنچه میسر شده پیش بینی شده نمیتواند و ازینرو ضرورت حفظ و نگهداری مرز های موجوده اسلامی بیشتر از دوام فتوحات، محسوس است چنانچه مخالفت ها و جنگ های دولت عباسی با امپراطوری روم بیشتر جنبه دفاعی

عبدالرحیم (عینی)

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت عبداللہ بن زبیر بن عوام (رض)

بخش دوم

قرآن مجید بوده معلومات وسیع در علوم اسلامی داشت.

مادرش اسماء میگوید: وی شخصی است که همواره روزه گرفته شب بیدار خوابی میکند و در قسمت صله رحم توجه میدارد.

عمر ابن دینار میگوید: اگر ابن زبیر در اطافی نماز میخواند و سنگ فلاخن در گوشه لباسش میرسید التفاتی نکرده به کبوتر مسجد معروف بود.

اگر وی داخل نماز میشد از تمامی چیز ها خود را فارغ ساخته متوجه ذات باری تعالی می گردید چنانچه روزی هنگام ادای نماز سنگ بزرگ فلاخن از گوشه مسجد بوی نزدیک شده از میان سینه و دستش عبور کرد، ازین حادثه هیچگونه تغییری بوضع وی رونما نگردید. چشم خود را پنهان و یا قرائش را قطع نکرد. بابر از جنین اعمال مثل سجایای عالی عربی و مبادی اسلام بوده پو گرانی آن بیائگس فضایل اسلامی است یعنی وی شخصیت واقعی دین و دنیا بوده است.

بقیه در صفحه ۵۶

از گفتارش زیر تاثیر نیاید و همچنان او از رائدینم که سخنان ابن زبیر را به رغبت نشنود ابن زبیر (رض) شخصی بود که رابطه دین و دنیا را به نیکو ترین صورت بهم پیوند میکرد، اگر در امور دنیا متوجه مسی شد تصور می گردید که درین رشته تخصص فردی دارد و اگر در امور اخروی آن نظر اندازی می شد همان می رفت که بادینا هیچگونه رابطه ای ندارد.

وی در تفاوت بدن و ملباس خود تو جه خاصی داشته همواره بقیافه پاک و چهره بشاش به اجتماع عرض وجود می کرد چنانچه ابوالفتحی میگوید: من به سر و اندام ابن زبیر آنقدر نظر و مشاک ملاحظه کردم که تمام سرما یه من بالغ به آن نمی شد چنانچه عایشه صدیقه عبدالله بن عامر و غیره بارها او را در صوفی جویی از استعمال بسیار خوشبو یی ها تو صیسه کرده اند. چنانکه ابن عباس میگوید وی حافظ

داشت. عباسی ها در دوران قدرت خود روابط مسالمت را با دول خارجی انکشاف داده و سفرای خود را به قسطنطنیه، روم، فرانسه، هندوچین و برخی از بلاد دیگر فرستادند و با امپراطوری بیزانط در زمان هارون الرشید، مامون و معتصم، معاهدات صلح و تبادل سفیران را برقرار کردند و به تبادل نماینده های ثقافتی و موافقت های علمی و فرهنگی و ارسال کتب مورد ضرورت از طرف جانبین و تبادل هیئت های علمی و غیره پرداختند.

د- عصر اموی هادر اندلس:

در روزگار اموی ها در اندلس جاییکه (عبدالرحمن الداخل) یکی از اعضای خانواده اموی دولت مستقلی را در سال ۷۵۱ میلادی تأسیس کرد دامنه سفارت های اسلامی در مجال تحول و پیشرفت، پهن و پهن تر شد زیرا درین وقت چهار قوای سیاسی بزرگ وجود داشت که عبارت از دولت عباسی در بغداد و دولت روم در قسطنطنیه و دولت اموی اندلس و دولت فرانک در بلاد گال (فرانسه) بود و شارلمان امپراطور فرانسه در صدد شد تا همان شان و شوکت قدیم روم را دوباره اعاده کند و بدین منظور به تشدید روابط با دولت رومانی شرقی که در بیزنطه بنیان یافته بود آغاز کرد و دولت فرانسه در دوران این امپراطور به پیشرفت ها و نیرومندی های قابل ملاحظه ای نایل گردید و در سایه این شرایط، سیاست توازن قوا نقش بس عظمی را در روابط سیاسی بین این دو لشکری چهار گانه بازی میکرد.

این انکشاف و تحول بزرگ دیپلوماسی، دیگر مجالی نمیداد تا جنگ تنهاتر تفرقه سیاست خارجی دول و وسیله حل مشکلات و تحقیق اهداف سیاسی باشد. دولت روم از آغاز وحدت اسلام در دوران خلفای اسلام در برابر دولت اسلامی ضعیف و ناتوان تر میگردد مخصوصا پس از آنکه در صفوف مسیحیان رخنه وارد شده و دولت فرانسه در کمال قدرت با امپراطوری بیزانطه ارتباط قایم میکرد، چشم ایشان بیشتر بسوی دولت اسلامی باز میگردد، این چیز ها و عوامل دیگر باعث شدند تا دولت روم بمنظور کسب مقام و مت در برابر مخالفین و تا مین جبهه های داخلی، تفاهم و روابط خویش را با همسایه

بقیه در صفحه ۵۶

پرتگال آزادی متصرفات افریقای خود را شناخت

از کاظم آهنگ

بررسی مسائل روز

در آغاز هفته گذشته انئونیدی سپینو لا رئیس دولت پرتگال طی بیانییه راد یو یی وتلویز یو نی خود اعلان نمود که برای شناسایی حق آزادی و حاکمیت متصرفات افریقای پرتگال موافقت دارد. وی در بیانییه خود وعده داده که برای انتقال قوا و اتخاذ تدابیری جهت تامین آزادی این قلمرو ها اقدامات فوری را امرعی میدارد.

واقعیت این است که موضوع آزاد شدن متصرفات افریقای پرتگال از زمان سقوط رژیم استبدادی پرتگال در ۲۵ اپریل سال جاری عیسوی مورد نظر مردم این سرزمینها، مبصرین و مقامات پرتگالی بوده است منتها مقامات مربوطه پرتگالی به شمول سپینو لا به این عقیده بودند که این موضوع از راه مسالمت و به شکل تدریجی عملی شود. امامردم متصرفات که کافی از حقوق انسانی خود آگاه هستند و حداقل برای دوازده سال در راه تامین آزادی خود بصورت جدی مبارزه کرده اند باین پیشنهاد پرتگال کمتر بها دادند. آنها نه تنها مبارزات خود را به اشکال مسلحانه آن دوام دادند بلکه مبارزات سیاسی شانرا نیز درین باره پیش بردند. تا آنکه در نتیجه مقامات پرتگالی را مجبور ساختند حق آزادی و حاکمیت آنها را برسمیت شناخته و قوا را در آن سرزمینها به خود مردم انتقال دهند.

با وجود مبارزات پیگیر مردمان متصرفات افریقای نقش و نیت انئونیدی سپینو لا رئیس دولت پرتگال را هم نمیتواند رین امر نادیده گرفت. چنانچه وی خود مخالف استعمال قوه درین سرزمینها بود. وی هنگام حکومت استبدادی پرتگالی بنابر نظر یاتش راجع به حل مسائل متصرفات پرتگال از طریق سیاسی تا از طریق قوت باری از وظیفه اش برگذار ساخته شد و ی هنگام احراز قوه و سرنگون

ساختن رژیم گذشته باز هم به تکرار گفت مسایل متصرفات باید از راه سیاسی حل شود. وی حتی هنگام اعلان شناسایی آزادی مردمان این سرزمینها گفت چون فعالیت های نظامی پرتگال در متصرفات افریقای با تدابیر سیاسی همراه نبود بناء سبب شد تا این همه معضلات و مشکلات را در زمینه بار آورد.

رئیس دولت پرتگال هنگام اعلان شناسایی حقوق آزادی و حاکمیت مردمان گینی بیساو، موزمبیق و انگولا گفت، شناسایی حقوق سیاسی مردمان این سرزمینها نه تنها به منفعت آنها است بلکه منافع پرتگال را نیز بار خواهد آورد چه حکومت پرتگال بجای آنکه این همه قوای انسانی و مادی خود را صرف جنگ نماید در راه انکشاف و ترقی مردم و خاک خود مصرف میکند.

رویه گرفته، شناختن حق آزادی و حاکمیت مردمان موزمبیق، انگولا و گینی بیساو از طرف تمام حلقه های صلح دوست جهان و مخصوصاً مردمان این سرزمینها که عملاً از نعمت آزادی محروم بودند و بر علاوه آن از تلخی های شوم تبعیض بهره گیری و استثمار رنج می بردند به خوشی و قدردانیی مقابله شده است. لوئیس کابرال رئیس شورای دولتی گینی بیساو با اعلان این امر گفت این اعلان نه تنها از طرف گینی بیساو به قدر دانی مقابله میشود. بلکه سایر متصرفات هم آنها را به خوشی استقبال می نمایند. رئیس جبهه آزادی فریلمو در موزمبیق هم از آن ابراز خوشی کرد. نهضت های آزادی انگولا توام با این اعلان برای تشکیل جبهه مشترکی در آن شامان پرداختند و باین ترتیب مقدمات تامین آزادی متصرفات افریقای پرتگال هموار گردید. آنچه بعد ازین در خود اهمیت و ارزش است همان تطبیق این

آزادی است در سر زمینهای مذکور چه شرایط اجتماعی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی و انکشاف سیاسی در هر یکی ازین متصرفات بادیگری فرق دارد و بنا بران برای تطبیق آزادی و تامین حاکمیت ملی آنها طرقی خاصی در حوزة جغرافیایی هر یک از متصرفات مذکور جستجو شود.

به عقیده مبصرین سیاسی جهان تامین و تطبیق آزادی در موزمبیق مشکلاتی ندارد چه در آن سر زمین امور سیاسی و حتی امور اداری تقریباً از یک دست اجرا خواهد شد که این همان جبهه آزادی فریلمو است که در موزمبیق برای احراز آزادی آن قلمرو فعالیت کرده و اکنون هم فعالیت خود را دنبال میکند. قابل تذکر است که بعد از اعلان شناسایی حق آزادی مردمان متصرفات پرتگال از طرف سپینولا مبارزین نهضت فریلمو و عساکر پرتگالی اسلحه را بزمین گذاشته و جنگ را ترک گفتند و این خود یکی از نشانه های وحدت نظر نهضت های آزادی خواهی این سر زمین است. و به تعقیب اعلان سپینولا رهبران نهضت فریلمو در تکاپوی مقدمات تطبیق اعلان سپینولا شدند موضوع آزادی گینی بیساو که در سواحل غربی افریقا بین سینیگال و گینی بیساو واقع شده است هم آنقدر مشکل نخواهد بود جزعیک موضوع مشکل بخاطری نیست که گینی بیساو قبلاً سال گذشته آزادی خود را بصورت یک جاذبه اعلان کرده است و تا کنون اکثر مسایل مربوط به کشور داری در آن سامان تطبیق گردیده است و علاوه بر آن گینی بیساو را تا کنون در حدود نود کشور جهان بر سمیت شناخته اند و حتی تقاضای خود را برای شمول در ملل متحد نیز به شورای امنیت تقدیم کرده است که در حقیقت به مجرد شناسایی رسمی آزادی این سر زمین از طرف

(بقیه در ص ۵۹)



هنگامیکه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم از غرفه سمنست غوری در نندار تون دیدن مینمایند

مرغوبیت تولیدات کشور، در نندار تون

از گل احمد زهاب نوری

● آثار هنری هنرمندان کشور، در نندار تون ها، مورد توجه بینندگان قرار می گرفت.

● ۱۲۷ موسسه صنعتی دولتی و شخصی؛ در نندار تون های جشن جمهوریّت حصه گرفته بودند.

توسط بناغلی محمد داؤد رهبر ملی ما، افتتاح گردید، تا آخرین دقایق شب نهم جشن، هجوم مردم، برای دیدن مواد تولیدی موسسات دولتی و شخصی، غیر منتظره و بی سابقه بود.

یک منبع آمریت نندار تون ها به پاسخ سوالی گفت:

— در حدود ۱۲۷ موسسه دولتی و شخصی، اشیای تولیدی مختلف خود را، در نندار تون های جشن فرخنده جمهوریّت به نمایش گذاشته بودند، که شامل پروژه های زراعتی، صنعتی، تخیلی، نساجی، فابریکات و آرت و هنر های زیبا بود. منبع افزود.

— آنچه قابل تذکر است، سهم

نخستین جشن جمهوریّت در کشور، با شکوهمندی خاصی تجلیل گردید که در گذشته بیسابقه بود.

گرمجوشی، شادمانی و هجوم مردم، در ایام جشن پدید بود، که راه رفتن در منطقه جشن نیز کمی مشکل شده بود...

در شماره گذشته گزارش شد داشتیم از شب های جشن و سرور و شادی مردم و درین شماره طبق وعده، چشم دیدیم مختصری داریم از نندار تون های تولیدات موسسات صنعتی، در نخستین جشن سالگرد جمهوریّت در کشور.

از لحظه ای که نندار تون ها،



رندار تون های جشن چشمگیر بود

قالین های افغانی، توجه همه
خارجیان را جلب کرده بود
نقشه معدنیات افغانستان، بانمونه
های آن، در رندار تون جالب
ودیدنی بود.

گرفتن يك تعداد مو سسات تولیدی جدید است، که امسال مواد تولیدی شان، به معرض نمایش گذاشته بودند.

دیزاین و دیکور اشیای ———
موسسه، در داخل پاو لیون های

شماره ۲۰

— برای مو سسات تیکه در رندار تون های جشن فر خنده جمهوری حصه گرفته بودند، هرگونه تسهیلات فراهم شده بود و به عقیده ما این نمایشات بهترین زمینه معرفی مواد تولیدی کشور را، برای هموطنان میسر ساخته بود.

وقتی قدم به اولین نمایشگاه رندار تون ها گذاشتم، ساعت در حدود نه شب بود و باد تند، بیرق ملی ما را، در مدخل آن، به اهتزاز در آورده بود.

صدایی که از شدت باد و اهتزاز بیرق بزرگی که در آنجا برافراشته شده بود بر میخواسم، تماشاچی را، که پس از دیدن آثار هنری هنرمندان این سرزمین در زیر آن بیرق می رسید، بی اختیار به هیجان درمی آورد.

بقیه در صفحه ۵۷

من از قصر دارالامان می آید

تعمیر امانیه دارای یکصد و پنجاه اتاق بزرگ و کوچک برای استفاده است
همان وقت تعمیر شد

نظیر آن در شرق کمتر دیده شده است .

منبع در پرسش سوال دیگری چنین میگوید .

قصر دارالامان اولین تعمیری در مملکت است که سیستم آب رسانی آن بصورت مدرن و عصری تعمیر گردیده و آب مواد ضرورت آن از چشمه چو نغر که در قلعه قاضی واقع میباشد به قصر

امان الله خان گذاشته شده و بصورت عموم از سنگ و دیوار ها و پایه خشتی که با مصالح سمنب چونه و ریگ کار شده - رویکش سنگ قلم کار چهلستون در رویکار قسمت های کنگره ها - پلستر های گچی ، سقف ها و برنده های چوب دستک ، فرش سنگ مرمر پلستر کاری های تزئیناتی دارای نقش و نگار چوب کاری ، تزئیناتی



ساختمان قصر دارالامان در سال ۱۳۰۶

انتقال داده میشد .

پروژه و منبع عمرانی شهر دارالامان دارای هفت شعبه بوده و این شعب وظیفه داشتند که قسمت های مختلف کار ساختمانی را از قبیل دانش ها ، شعبه حجاری و نجاری و شعبه عمرانی و غیره امور را پیش ببرند .

منبع در مورد تعیین اتاقها برای اجرای وظایف در آن زمان چنین میگوید .

برج اول قصر که مشرف به سرك عمومی بود دفتر کار شاه تعیین و در اطراف آن دارالتحریر شاهی و وزارت دربار سلطنتی و ژوندون

که با نفاست ، طرافت و مهارت قابل ملاحظه کار گردیده که نمایانگر چیره دستی و پختگی هنر معماران ، نجاران و کسبه کاران تعمیراتی آن زمان میباشد پوشش بالای ساختمان مسی بوده و سقفهای تمام تعمیر گچمالی تزئیناتی می باشد که بصورت ماهرانه کار گردیده و تا قبل از حریق هر بیننده را محو زیبای نفاست و طرافت خود می ساخت منبع ادامه میدهد .

مخصوصاً مقر پارلمان دوره امانیه که در منزل سوم موقعیت دارد کار چوبکاری آن قابل تمجید بوده که با جرأت گفته میتوانم

شکو همنده و با عظمت است . وقتی قدم بداخل تالار میگذراید و وارد راهرو های آن میشوید احساس شناخته ای در شما بیدار میشود ، ... عظمت و شکو همندهی دوران گذشته .

سبك معماری این قصر از یونان باستان و ایتالیای قدیمه نشأت گرفته و بنام سبك رو من ها یاد میشود .

قصر دارالامان اولین تعمیری در مملکت ما است که در آن سیستم مرکز گرمی تعبیه گردیده و با استفاده از ذغال سنگ در تسخین قصر از آن کار گرفته میشد .

حریق مدیسه ، ساختمان منزل سوم این کاخ عظیم را شدیداً صدمه زد و با انهدام و سقوط سقف منزل سوم ، پوشش آن ، استناد پایه ها و برنده های منزل سوم بکلی از بین رفت و ۲۰ میلیون خساره مند گردید .

نصمیم گرفتم تا از نخستین وپا شکو هترین قصر در سرزمین افغانستان دیدن کنم و گزارش کنم که بتواند خوانندگان عزیز را قانع سازد تهیه نمایم . بدین منظور با ریاست تحقیق و مطالعات قضا و تماس شده و از قدامت این کاخ بر داشت های نمودم که این يك قدم بقدام میرویم به قصر و با هم دیدن میکنم .

قصر مذکور در عهد سلطنت اعلیحضرت غازي امان الله خان تهداب گذاری و قسمت زیادی آن به پایه تکمیل رسید و تپه که این قصر بالای آن بنا یافته در سابق بنام آراتیبه یاد می گردید .

مهندسين و اشخاص فنی و تخنیکي که در مورد تطبیق نقشه این ساختمان اقدام کردند . بناغلی هارتن و ۲۲ تن از مهندسان و انجینران بودند که در سال ۱۳۰۴ به افغانستان وارد شدند . و برای

آیم و به شما گزارش میدهم

تمام ارکان های دولتی است که با در نظر داشت شرایط
میرشده است.

که امکانات و احیای مجدد قصر از نظر فنی و تکنیکی و ساختمانی مورد مطالعه قرار گرفت و برای ترمیم مجدد آن تقریباً بیست میلیون افغانی در نظر گرفته شد.

چون قصر دارالامان از نگاه شکل يك بنای قدیمی و تاریخی دارای ستایل و سبک مهندسی باستانی می باشد لازم دیده شد که نمای خارجی قصر عیناً به شکل اولی

ترینتاتی منزل سوم که با طرافت قابل ملاحظه از چوب چار مغز و ارچه کار شده بود سوخت و تلف گردید.

پلسترهای دیوارهای منزل سوم اعم از پلسترهای داخلی و روی کار به شمول کارهای تزئیناتی که بطرز بسیار زیبا و منقش کار گردیده بود ناقص گردید. درزها و شکستگی هائیکه در اثر

میکردند سپس در دوران صدارت شماغلی محمد داود، وزارت مالیه و وزارت فواید عامه در قصر جایگزین گردیده و در همین موقع یکسلسله کارهای تعمیراتی و ترمیماتی در قصر صورت گرفت و کار باقیمانده آن تکمیل شد. ریاست قضا در باره حریق مدهشی که این قصر با شکوه را مورد طعمه خود قرار داد میگوید.

سائر طبقه های آن به دیگر دوا ئر دولتی تخصیص داده شده بود و در همین موقع بود که کار ساختمانی شهر کابل بصورت مدرن و عصری تحت نظر گرفته و تعمیرهای بزرگ دیگر مانند پل هارتن، تعمیر موجوده قوماندانی قوای مرکز واقع تپه تاج بیک موزیم و همچنان سرك اساسی دارالامان الی شادو شمشیره نیز در



نمای جدید قصر دارالامان که شکل اولی آن ترمیم گردیده است



در وقتی که حریق مدهشی در قصر رخداد

آن احیا گردد. از آن جائیکه کار ترمیم و احیاء مجدد قصر يك کار ساده نبود دستگاه ساختمانی وزارت فواید عامه که يك تصدی دولتی می باشد موظف ساخته شد که این دستگاه تحت رهنمائی فنی وزارت فواید عامه به کار آغاز کند.

چون اولاً معلوم نبود که در آینده از این عمارت به چه منظور استفاده میگردد. از این لحاظ صرف موضوع اعمار سقف منزل سوم، پوشش قیچی و نمای بیرونی عمارت به خاطر يکه تا ثیرات جوی بالای آن اثر نگذارد مورد توجه قرار گرفت.

(بقیه در صفحه ۵۸)

صفحه ۱۱

شعله های آتش و شدت حریق در بعضی دیوارهای منزل سوم تبارز نموده بود استحکام و مقاومت دیوارها را متزلزل ساخت. وسایل تکنیکی قصر که عبارت از تجهیزات و لوازم مرکز گرمی، آبرسانی تشناب ها، لین دوانی، تنویر برق و قندیل ها بود در منزل سوم تماماً متلاشی گردیده و از بین رفت ناگفته نه ماند که دفاتر، لوازم و وسایل کار اکثر شعبات وزارت فواید عامه که در منزل سوم قرار داشت طعمه حریق گردید.

منبع میگوید

این واقعه استغفاک و این حادثه ناگوار که باعث تحمیل خسارت مالی هنگفت گردید دیری نگذشت

در موقعی که قصر در تصرف وزارت فواید عامه قرار داشت در اثر حریق مدهشی که در حوالی بعد از ظهر روز پنجشنبه تاریخی بیست و دو قوس ۱۳۴۷ که بوقوع پیوست.

ساختمان منزل سوم قصر شدیداً صدمه بر داشت و خسارات از ناحیه این حریق قرار ذیل است. قیچی چوبی و پوشش قصر که قسماً مسی و قسماً کپریلی بود سوخت و منهدم گردید.

سقف منزل سوم که با استفاده از مواد ساختمانی مروج همان وقت اعمار شده بود از بین رفت و سقوط کرد بیشتر از نود فیصد کلکین ها و دروازه ها و امور چوب کاری

همین آوان ساخته شد.

ریاست مطالعات قضا در مورد مصارف کار ساختمانی کاخ امانیه بصورت تخمینی چنین میگوید.

در مورد مصارف دقیق قصر دارالامان صورت حساب دقیق در دست نیست معیناً به گمان اغلب در کار اعمار مجلل این قصر بیشتر از بیست و پنج میلیون افغانی در حالیکه صد فیصد تکمیل نشده بود به مصرف رسیده است. وی ادامه میدهد.

در زمان سلطنت اعلیحضرت نادر شاه از قصر دارالامان فاکولته طب اعم از صنوف تدریسی و لیلیه آن و بعداً از اتاق های قصر به حیث تحویلخانه و گدام استفاده

شماره ۲۰

دملا درد خه‌شی دی او خرنگه و ربا



ډاکټر په خپل کتنځي کښي
د بدن هغې برخي ته اشنا ره
کوي چه ناروغ دملا درد پکي
احسا سوي .

۲- تر شا پر يو اړي دو اړه
زنګونو کازه او تر ټټر پوړي يي
ورسوي او بيا دواړو زنګونو نه يوله
بل څخه بيل کړي تر څو دواړو سره
سم شي، تر پنځه پوړي و شميري
او لو مړني حالت ته را وگرزي،
دغه عمل پنځه ځل تکرار کړي.

په ورځني ډول ځای په ځای کوي.
په نو موړي مړ حله کښي دڅنګر
دضر بي په شان يو درد احساس
کيږي او ددي مانع گرځي چه سړي
خپله ملا نيغه کړي او په زيا ترو
وختو کښي يوه يادوه ساعتو وروسته
درد زياتيږي. وروسته له هغه چه
ناروغ وکولای شو خپله ملا نيغ
کړي ياو غريزي، داخل کړو پيدل
ور ته گران وي او مجبور دي چه
خپله ملا هما غسي نيغه و نيسي.
ځکه چه دهر ډول خو ځيدو سره په
ملا اويا دهغي په شاو خوا غړو کښي
سخت درد يو ځای وي.

دملا په غاښي کښي دنېمو دغوښو
لنګوالي دښه والي نښه ده اوډاکټر
پوهيدای شي چه دخيالي ناروغ
سره مخامخ نه دي. دهغو ناروغانو
له پنځو څخه په يوه کښي چه دملا
په سخت درد اخته دي، درد په يوه
بادوو پښو کښي څرک و هي چه
هغه سيا تيکي درد يا دعوامو په قول
سيا تيک بولي، ځکه چه درد دسيا تيک
پلي په لاره کښي احسا سيږي.

دسيا تيک پله دبدن ډيره او ږده
او کلکه پله ده او همدغي په وسيله
ژوندون

بوخت دي او حر کت لږدي په سلو
کښي خه ناخه دري تنه دملا په درد
اخته دي دملا مز من درد چه خوړي
خو ميا شتي يا کلو نه اوږديږي اويا
دښه والي او بيرته را گرځيد و-
ددو رو سره ملګري وي، له حاد ډوله
لومبا ګو څخه لږه ده او زيا تره په
پنځو کښي ليدل کيږي د «لومبا ګو»
داستعما لو لو علت چه تقر يبا يوه
ګونګه کلمه ده، دادي چه زيات
علتو نه ددغه درد عامل گرځيد لای
شي اود علت لاس ته راو ستل لږه
رېږو نو څخه پر ته امکان نه لري.

ددغي ناروغي ډيره مهمه نښه درد
دي، داسي سخت درد چه دملا په منځني
ياکينه يا ښي خوا کښي پيدا کيږي.
ددغه درد پيدا کولو دپاره پلمه زياته
ده. مثلاً ښي يا کښي خوا ته څرخيدل
ياله مخي څخه دکوم شي ډېر ته
کولو دپاره کړو بیدل يا دکوم دروند
شي ځای په ځای کول چه دروند
والی يي دهغو اجسا مو په نسبت
پنځوس ځله زيات وي چه سړي يي



په اکټ باندي دشا له خوا غزيدل دملا درد د پاره

تسکين پيښوي، خو بـر عکس دغه درد زيا توي .

۴- تر شا پر يو زړي اوزنګونو نه راټول کړي په دي ډول چه دپښو تله
پرمخکه را شي. په دغه حالت کښي بي له دي چه دلا سو نو څخه مرسته
واخيستله شي، دعضلا تو په فشار سره ملا پور ته کيږي او لاسه نوه
زنګونو ورسوي.

نارينه زياتره په دغه درد اخته
کيږي په اوسنيو ټولنو کښي په
زياتره خلکو دناستي په کارو نو
بوخت دي او حر کت لږدي په سلو
کښي دري دملا په درد اخته دي.

...

ورزشي تمرينونه د دغه درد
د حملو د بېرته پيدا کيدو څخه
د مخنيوي دپاره ګټور دي او د
ملا د شاو خوا عضلا تو د تينګيدو او
دهغو د انقباض سبب گرزي

Copyright © 2007 by Kelebek Digital Library



دملا درد له هري ناروغي نه
مخکښي، انسان له کار او ژوند نه
ځنډوي او ويل کيږي چه داسي
څوک په نه وي چه دخپل ژوند په کلو
نو کښي له دغي ناروغي څخه خوندي
پاتي شوي وي. ددغي ناروغي بل
نوم «لومبا ګو» دي خو دغه نو هم کوم
زيات شي نه ښي او معنی يي هماغه
خوړده چه دملا غاښي په کړ ليچو
يعنی هغه تير کښي چه دټټر د کښتني
او تشي برخي ترمنځ شته، پيدا
کيږي دوه ډوله «لومبا ګو» شته: حاد
او مزمن. په حاده لو مبا ګو کښي درد
دومره سخت دي چه اخته شوي
انسان له وړو کي حر کت څخه
ژغوري او له خوب او آرامي څخه يي
محرو موي او هر څوک څه ناڅه يو
ځل ددغه درد ترينځ خو ځد ځکلي دي
چه له بده مرغه دبير ته پيدا کيدو
تمايل پکښي زيات دي نارينه زياتره
په دغه درد اخته کيږي، خو ښځي
هم له دغي ناروغي څخه بي برخي
نه دي او په اوسنيو ټولنو کښي چه
زياتره خلک دناستي په کارو نو

دربانندی اخته کپړو!

برخه دمیز دځنډې سره و لگېږي .
ځکه چه دغه عمل دلیچې دپلـی
دتحریرک سبب گرزی اود یښـنا
دجریان پهخیر دټولو کانو پهخو کو
کښی خپریږي .

که چیری سیا تیکي درد په طبی
تداو یو سره نه شی ، هغه وخت
بیا ددهو کی دجراحی نو بست
رسیږي چه جراح غو ښی دپلی له
شاو خواخه جلا کوی او هغه پر ځی
چه په اعصابو بانندی فشار راوړي ، را
باسی .

دجراحی عملیات تل پر یا لی دی
اوناروغ وروسته له هغه چه له
بیهو شی څخه رووت ، احساس کوی
چه ټول دردونه یی له منځه تللی دی .
دجراحی عملیات ثابتوی چه
دسیاتیک علت دملا غا ښی ددیسک
ارتوالی دی . مگر زیاتره پو ښتنی
بیخوا به پاتی کیږي . لومړی داچه
جراح دملا غا ښی دارتوالی په فکر
ناروغ عملیات کوی مگر د هغی
ضایعی سره نه مخامخ کیږي چه
دناروغی څر گندوونکی وی ،

خو سره ددی ناروغ له عملیاتو څخه
وروسته دښه والی احساس کوی .
دوهم داچه ولی حرکت ددرد
سبب کیږي ؟ په داسی حال کښی چه

دهیڅ ډول فشار عامل نه دی او ولی
په سلو کښی نوی ناروغ پخپله
ښه کیږي ؟

حقیقت دادی چه دملا غا ښی
ددیسک ارتوالی یوازی ددرد علت
نهدی اونور عوامل هم شته چه
دانسان دنا رامی سبب کیدای شی .



که نن ورځ دملا درد دیوی پراخی
ناروغی په شکل را غلی ده له دی
امله ده چه دمیز تر شا کښینستل
او ، موټرونه او فئری نا مناسب کټونه
دملا غا ښی دښمنان دی . دلته اصلی
علت هغه مز منی ضربی دی چه دومره
پټی دی چه سږی هیڅکله نه ورباندی
پوهیږي . دناسی وضع اونامتنا سبه
غزیدل ، دملا غا ښی دو وضع دبدلون
سبب شویدی اودغه پېښه نه یوازی
دملا دوضع دبدلون سبب شو ی بلکه
دهغی دجوړښت دسا تو نکی یعنی
عضلاتو داو ښتون سبب هم شویدی .

کله کله ددغی ناروغی علت
«آرتريت» یا دښو نو پر سوب دی
دغه پر سوب یوازی دملا په غا ښی
کښی نه بلکه په زیاتو ښو نو کښی

(پاتی په ۶۰ مخکښی)

ده چه عصبی پیغا مو نه دحرام ماغزه
له لاری پښو ته رسیږي . دغه پله
متقابل عمل لری ، په دی معنی چه له
یوی خوا دماغزه فر مان دپښی
غوښو ته رسوی او هغه په خو خید
وراوړلی اوله بلی خوا دحسی مږو په
وسیله دپښو پو سټکی اوغوښو ته
رسیږي ، حسی پیغا مو نه لکه تودوخه
ساره ، فشار ، لسمس او حرکت
ماغزه ته رسوی . دسیا تیک پله دهغو
عصبی مزوله یوځای کیدو څخه جوړیږي
چه دحرام ماغزه نه وروسته پراته
دی .

دملا ددرد اوسیا تیک د علت
دپو هیدو دپاره باید دملا غا ښی
جوړښت ته لنډ نظر واچوو :
ملا غا ښی اېسان په بدن کښی دوی

مهمی او غټی وظیفی لری : له یوی
خوا دملا سا ختمانی تیر دی او له بلی
خوا یو پو ښل شوی سو ری منځ ته
راوړي چه حرام ماغزه ور څخه
تیریږي .

ملا غا ښی مکعب ډوله او شمیری
۳۳ دی چه په منځ کښی یی دارتجاع
وړ مخونه شته چه دوه ملا غا ښی
یوله بل څخه بیلوی . دغه مخو نه له
تینگو مزو څخه جوړ شویدی خو په
منځ کښی یی یوه نرمه ما غزه شته .
دغه مخو نه تقریبا د فقر دم رستی کار
سرتنه رسوی او هغه ضربی چه بدن

ته وارا رد یږي ، جذبوی اود ملا مری
ته دزیان رسو لوڅه مخنیوی کوی
سربیره په دی دملا غا ښی ته دغه
امکان ور کوی چه تر یوی اندازه
پوری هری خوا ته و څرخي .

دیرش کاله مخکښی دملا درد ،
رما تیسم اود عضلاتو او ملا غا ښی
دشاو خوا انسا جوړ سوب ته
نسبت ور کول کیده ، خو وروسته
څر گنده شوه چه دغه تشخیص
حقیقت نه لری ځکه چه که ددغو
عضلاتو یوه برخه پری کړی اودزیان
پېژندنی له نظره تر از مو ینی لاندی
ونیسی ، دروغو نسجو نو سره هیڅ
تو پیر نه لری . کله چه دغه فرضیه
له ماتې سره مخامخ شوه دهغه علت
په لټه شول چه ددغه درد پیدا کوونکی

دی . او بیا یوه نوی فرضیه پیدا شوه :
۳- تر شا پر یو زی زنگنو نه کړوپ کړی تر خو دپښه تله مخکی ته
ورسیږي دواړه لاسو ته په دی ډول تر شا کښیږي دی چه ځنگلی پر مخکه
ځای ونیسی . په دغه حالت کښی بدن پنځه پنځه ځله ښی او کینی خواته
و څرخوی .

جینالولو بر جیدا

يك ستاره طنز و خيلي قشنگ سينماهای امريكا و اروپا

يك مودل زيبا برای جهان مودساليو نهایی فیشن اروپائی

ويك رقيب سر سخت سوفيا لورن و كلوديا کار دیناله



بعد از جنگ دوم جهانی بسیار کم ستاره ی سینمایی وجود داشت که مانند جینا لولو برجیدا چه در حیات خانوادگی و چه در جهان سینما چهره قشنگ و جذاب ، موهای مقبول با فریز یور عالی ، لباسهای شیک و مدرن داشته و از هر حیث مورد توجه و دلچسپی همه قرار داشته باشد چنانچه در هالیوود ، ریتا هیوارد ، الیزابت تیلور ، مریلن مونرو و در اروپا سوفیا لورن ، بریزیت باردو و غیره سرآمد همه بودند اما هیچکدام شان بنایه جینا نمی رسیدند . با وجود که امروز وی در جمله ستارگان کهنسال بشمار میرود ولی تراوت و لطافت وی همانطور پابر جاست و آنقدر در بین مردم محبوبیت و هوا خواهانی دارد که بدون شك تا مدت درازی شهرت وی مانند حسنش حفظ خواهد ماند .

شبهکاری سینمای جینا بیست سال قبل شروع گردیده و سرعت روز افزونی يك غوغای هنر نمایی و پیشه گری را در جهان سینما بر پا کرد کمپنی های تولید قلم از هر طرف بسوی وی رش بردند چنانچه بعد از فلم معروف (فانفان تولیپ) شهرت وی دوچند گردیده و خواهانی فوق العاده ای در میان مردم پیدا کرده و منحیت يك ستاره جذاب و مشهور جهان سینمای اروپایی معرفی شد .

جینا در مسابقات زیبا یی به نام (زیبای ایتالیایی) در سال ۱۹۴۷ جینا در فامیلی ثروتمندی در ۴ جولایی ۱۹۲۷ در شهر سوآیا کوی ایتالیا پا بمعرضه وجود گذاشته پدرش مالک فابریکه نساجی بزرگی بود . در آوان طفولیت یگانه فرزند محبوب خانواده خویش بشمار میرفت . در ۱۹۴۳ فابریکه پدرش در اثر آتش جنگ دوم جهانی

جینالولو برجیدا در آنو قتی که هنوز يك ستاره مشهور نبود ۱۹۴۶ رسماً در اکادمی مذکور پذیرفته شد و در عین زمان مودل جذابی برای مودو فیشن بود که توجه بیشتر عکاسان را بخود جلب کرد . جمال قشنگ وی مراکز مود را وادار به عقد قرار داد با وی نمود . عده برآن در خود روم از فوتو های جینا با اسم مستعار (جیاناکا) از بین رفت وفا میلش بمضيقه اقتصادی دچار شدند . باین ترتیب جینا مدت چند سالی از عمر خود را وقف کمک بفامیل خویش کرد . جینا از سیزده سالگی در اکادمی صنایع ظریفه سانتاسیسیلیا بفرا گرفتن موسیقی وارت پر داختر و در ژوندون



۱۳ ۱۹۶۹

شرح فوتوها

۱- جینا لولو برجید ادر آتو قتی که هنوز یک ستاره مشهور نبود .
۲- جینا در مسابقات زیبایی بنام (زیبایی ایتالوی) در سال ۱۹۴۷ تو نی مقام سوم را اخذ کرد
۳- جینا لولو بر جیدا ستاره دلکش و مودل زیبایی .

۴- مو لف عکاسی البوم (ایتالیا)
شرح فوتو های صفحه دوم به ترتیب سال :

۱۹۵۱ - در فلم (احتیاط رهزن) در نقش اغتشاشی .

دوم ۱۹۵۱ - در فلم عشقی (قان فان تو لیپ) با اشتراک جیرالینو پ سوم ۱۹۵۲ - در فلم (زمانهای پیشین) جینا منحیت قاتله در برابر چهارم ۱۹۵۱ - در فلم موزیکال (زیبایی شبها) در نقش شهزاده مراکش پنجم ۱۹۵۳ - جینا در فلم کبیدی (نان، عشق و هوس)

ششم ۱۹۵۴ - در فلم (قشنگترین زن جهان) در نقش خواننده کاباره . هفتم ۱۹۵۵ - با اشتراک تانی کورتیس در فلم (توایز) در نقش اگر و بسا ت هشتم ۱۹۵۶ - در فلم (زنکهای لو تردم) رول یک زن شیاد که روزگار باوی موافقت ندارد .

نهم ۱۹۵۹ - (سلیمان و شیبا) در نقش ملکه شیبا که جینا در این فلم شهرت زیادی حاصل کرد .

دهم ۱۹۵۹ - (هیچگاه بیش ازین نبود) با اشتراک فرانک سیناترا در نقش زن متمول هندی در مقابل عساکر امریکایی .

یازده ۱۹۶۲ - در فلم (زیبایی بایو لیت) در نقش زن اپو لیت . دوازده ۱۹۶۸ (نوامبر زیبا) در نقش خاله که خواهر زاده جوانش عاشقش میشود .

سیزده ۱۹۶۹ - (سلام بر خانم کامبیل) زندگی دختری از ناپل با اطفالیکه از عساکر امریکایی برایش باقیمانده است .

چهارده ۱۹۷۱ - (باز هم همان میلیون دالر را دزدیدی) در نقش زن مکسیکوئی که اولین فلم گوبای جینا میباشد .

پانزده ۱۹۷۱ - فلم (شاه، ملکه غلام) در نقش زنی ملیو تر .



۸ ۱۹۶۶



۱۱ ۱۹۶۲



۱۴ ۱۹۷۱



۴ ۱۹۵۲



۷ ۱۹۵۰



۱۰ ۱۹۵۹



۳ ۱۹۵۲



۶ ۱۹۵۴



۹ ۱۹۵۹



۱۲ ۱۹۶۸



۱۵ ۱۹۷۱



۲ ۱۹۵۱



۵ ۱۹۵۳

لو ریس در اکثر های مشهور استفا ده میگر دند. جینا در همین وقت با داکتر میلکو سکو فیسن که اصلا از اهل یوگوسلاوی بود در روم ازدواج کرد .

در ۱۹۴۷ جینا در مسابقات زیبایی زنان مقام دوم را از ناحیه (لاتیوم) و در مسابقات زیبایی (مس ایتالی) مقام سوم را از حیث حسن و اندام صاحب شد . که این شهرت او را بفکر هنر پیشه شدن انداخته راه حقیقی جهان سینما را بروی جینا باز کرده او رابه عالم سینما کشانید .

جینا که تازه بجهان دیگر قدم گذاشته بود در اوایل اکثر آ در او- پراهای معروف فلمهای موزیکال و بعداً در فلمهای کبیدی عامیا نه و فلمهای شور انگیز میلودردم نقش خو در بازی میکرد . قبل از فلم جالب (فانفان تولیپ) جینا در ۱۹ فلم اشتراک ورزیده بود که آنقدر ارزش فوق العاده را دارا نبود ند ولی از طرف دیگر این فلم ها بر شهرت وی افزوده و زمینه را برای موفقیت های آینده وی فراهم ساخت .

باز گشت وی به ایتالیا از لحاظ اینکه مهارت و استعداد فنانا پذیر جهان سینما را در اجرای رولهای خود کسب کرده بود استود یوهای ایتا لیائی از تهیه و انتخاب سناریو در مقابل رول او عاجز ماندند و این سبب شد که جینا دو باره به پاریس بر گردد .

ورود وی به پاریس به تهیه فلم (زیبایی شبها) که به طرز عربی و پر از صحنه های عشق بود با کوار فلیوپ مبادرت ورزید ، بالاخره در ۱۹۵۳ ریژیسور معروف لویک کورمتسین رول مطابق به مهارت و استعداد جینا در فلم (ناق عشق بلهوس) ترتیب داد جینا در این فلم در نقش دوشیزه دهاتی رول عالی را موفقانه در مقابل عشق سوزان ژندارم ویتو دیو انجام داد این فلم که معلو از صحنه های آفتابی ، عشقی ویک جهان شور و هیله یی بود به شهرت جینا بیشتر افزود و بخاطر ایفای نقش برجسته ای که در این فلم انجام داده بود مدال نقره یی همان سال سینمایی را بدست آورد .

سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۶ بهترین دوره حیات سینمایی جینا محسوب و ماکه زیبایی سینماهای اروپا یی

نویسنده :

ر. هنبوری تینیس

ترتیب و ترجمه

حسن ناصری

آخرین چانسن برای



خانه های فامیلی که با اندازه ۳ متر مربع برای آنها اعمار شده از طرف منتوین ها قبول نگردیده و صرف برای حفاظت مرغها و خو کهای شان از آن ها استفاده مینمایند .

جزیره سیبیروت در ساحل غربی سوماترا قرار دارد که بزرگترین جزایر منتاویا میباشد .

مسافه این جزیره ۱۳۰ در ۵۰ کیلو متر بوده که دارای تپه های زیاد - با طلاکها - دریاها و جنگلات انبوهی میباشد . این جزیره دارای ۱۶۰۰۰ مسکن گزین میباشد که بعضی از آنها را مبلغین کاتولیک و پرو تستانت وعده دیگری آنها را پولیس و تجاران تشکیل میدهند .



زنان قبیله منتوین بقسم عنعنوی از مهره های رنگی بحیث زیورات تزئینی استفاده کرده و از مواد ساده محیطی جهت لباس شان استفاده می نمایند .

صفحه ۱۶

ساکنین این جزیره نواده های همان مردمان قبلی مالی اند که ساکنین اولی مجمع الجزایر اندو نیز یا دا تشکیل داده اند .

چنانچه همین سال از جزایر - سوماترا بطرف غرب ایرین (نیو- گینی اندو نیزیائی) از طریق کالیمنتان (بورنیو)، سولا وپستی (سیلبس و سیرام) واقع مولو کاس) سفر نمودم و از گروه های مختلف

قبیلوی مشاهده به عمل آوردم . طی تمام این مشاهده اتم تنها ساکنین جزیره منتاویا را بخاطر بومی های امریکای لاتین انداخت زیرا این قبیله نیز مانند بومی های امریکای لاتین به مشکلات مشابهی مواجه اند . گروه های مبلغین هم رقیب جهت تسخیر ارواح این گروه با همدیگر رقابت دارند و در سابق پولیس -

مسلمانان نیز آنها را از نگهداری خوک تعقیب مراسم عنعنوی و قبیلوی استعمال قرئین آلات، خال کو بی - نگهداری موهای بلند و زندگی در گروه های بزرگ اجتماعی مانعست مینمود . اکنون کمپنی های بزرگ چوب بری قسمت اعظم جزیره را تسخیر و تراکتور های ثقیلی را جهت قطع و جمع آوری درختان وارد کرده اند . با اظهار تاسف باید گفت که کارگران چوب امراض ناسازگار بیگانه اجتماعی را با خود آورده و درین جزیره شایع نموده اند . هم -

چنین سعی بعمل آمده است تا آنها را درقریه های جدید ساحلی دوباره مسکن گزین نموده و زندگی قبیلوی آنها را درهم و برهم و فساد نژادی و اجتماعی را به تدریج بین آنها رواج بدهند .

قلمرو یوما : خانه های بزرگ یوما (قبیلوی) که بالای چوبهای بزرگ قرار دارد بصورت خیلی قشنگ - از چوب و برگهای آن اعمار گردیده است این خانه ها از سه جانب دارای برنده های وسیعی بوده که در اثنای روز زنان و مردان روی آن نشسته کار میکنند و در موقع شب مردان روی آنها استراحت مینمایند . هر خانواده دارای اتاق بزرگی در عقب برنده خود میباشد که سطح آن چوبی بوده و جهت رقص و دیگر مراسم شان از آن استفاده میگردد . این قبیله برای روشنی در شب و طبخ غذا صرف از آتش استفاده مینمایند . چوبهای عمودی و دیوارهای خانه آنها پوشیده

درین مورد مقالات متعدد در روز نامه های اندونیز یا راجع به عقب مانی مردم جزیره سیبیروت با تصاویر ویریکه چگونگی وزندگی عقب مانده آنها رانشان و توضیح مینماید نشر وبه چاپ رسانیده اند در نتیجه که کمکهای مالی برای آنها آمده



این دریا هاغنی از ماهی بوده ولی این قبیله نیاز به اصلاح تکنیک های ماهی گیری و طریق استفاده از صنایع طبیعی دارند .

ژوندون



در موقع تحقیقات و صادرات چوب
های پریده کمپنی های چوب درختان
کوچک و نه های آنها را از بین
می برند .

ای منتوین های زیبا



هلمت بوچالز که مدت هشت سال را درین جزیره سپری نموده است
امید می رود تا این قبیله را در قسمت اصلاح زراعت و تکنیکهای ماهی گیری
کمک و رهنمایی نماید .



گردیده تا صورت اعمار خانه های جدید را برای آنها بیاموزند . نمونه خانه های مدرن را که نظریه نیاز منطقه اعمار گردیده بود مشاهده نمودم ولی هیچکدام از فامیلهای مزبور آماده سکونت در خانه های جدید نگردیده بودند . این قبیله با لحن مواد پانه اظهار مینمودند که آنها خانه های مرغها و خوکهایشان را بصورت خیلی هافید ساخته اند در حالیکه خانه های جدید مناسب حال آنها ساخته نشده است ولی نا گفته نگذاریم که راه زندگی منتوین ها در اثر مداخله خارجی تغییر کردنی است ولی درین زمینه آنها جهت اقتباس و توافق خویش در شرایط جدید به کمک و رهنمایی نیاز مندانه مردمان این قبیله منتها درجه زیبا اند آنها دارای چشمهای روشن و کنجکاوی ، جلد گندمی متمایل به زرد کمرنگ و دارای تبسم شیرین اند . مردان ، زنان و اطفال شان گلها را بر سرشان نصب مینمایند در اطراف سرپیشانی و گردن شان دانه های موره های رنگی را به قسم امیسل استعمال نموده و اکثر زنان شان به دیزا نه های مختلفی خود را خال کوبی مینمایند . مردان اکثرا از پوست های دباغی شده به قسم لنگ استفاده کرده و آنها را به کتان ترجیح میدهند . زنان این قبیله بطور معمول از پارچه های ساده در اطراف کمرشان استعمال مینمایند ولی در نواحی ساحلی جائیکه مبلغین مکاتب تاسیس نموده اند تمام طبقه نسوان آنها حتی دخترهای به سنین ۱۰ و ۹ زیر جامعه های سفید استعمال مینمایند که این تقلید در حقیقت بحال آنها نامناسب معلوم میشود .

عمومی :

حیوانات سیبیروت توجه زیادی را بخود جلب نموده است چندین نوع از حیوانات پستاندار بشمول انواع

باوجود مداخله و تاثیرات بیگانگان این قبیله هنوز برای زنده نگه داشتن مراسم عنعنوی شان مبارزه می نمایند این یکتا منتوین را مشا هده مینما-
ئید که قبیل از کشتن خوک با آن سخن زده و جهت اقناع و تسکین ارواح نیاکان شان که باعث آزار آنها شده معذرت میخواهد .





کوک دگلاس و پسرش

کوک دگلاس هنر پیشه موفق و بر جسته سینمای غرب، از جمله هنر مندانی است که سخت علاقمند پسرش بوده و تلاش زیاد می کند تا پسرش را خوب تر بیت کرده و بعد او را وارد سینما کند. کوک دگلاس درین مورد گفته که: «من فکر می کنم برای اینکه نامم برای همیشه جاویدان باشد، پسر را هنر مند خوبی تربیه کرده و او را به سینما رهنمائی کنم».

هنر مند موفق سینما درین اواخر مصروف هنر پیشه ساختن فرزندش

است و امیدواری های هم در زمینه بوجود آمده که ممکن است پسر کوک دگلاس هنر پیشه ای خوبی شود.

مسابقه پرنس سوزن اروپا

چندی پیش در آلمان فدرال برای بیستمین بار مسابقه «پرنسس سوزن» اروپا برگزار گردید و ۸۴۵۵۰۰ زنندگان از هفت کشور اروپائی، با سوزن، قیچی و نخ، در آن شرکت نموده بودند. تاج افتخار این مسابقه نصیب خانمی از هلند به اسم ماریان گردید. که یک لباس مهمانی زیبا از ژرسی قرمز و رادوخته بود، مقام دوم را بر یکیت کنور آلمانی بایک لباس شلواری سبز رنگ بدست آورد.



ژوندون

هیپی ها چه میکنند



گروه هیپی ها چه در آمریکا و چه در اروپا برای تکامل و پرورش راه شان از شیوه های مختلفی استفاده می کنند. این دسته رسم و رواج های عجیبی دارند. مثلاً یکی از شیوه ها اینست که در اوقات معین همگی زیر یک سقف گرد آمده مرد مقابل مرد و زن هم مقابل هم دیگر نشسته به ذکر اورادی می پردازند. جالب اینجا ست که اگر کسی درین وقت صدای بکشد و مزاحمتی ایجاد کند، وی را برای شش هفته از حلقه شان خارج می کنند و به عقیده شان این جزای سنگین است که به چنین کسانی داده می شود.

پیکاسو و اورن

پیکاسو در هنگام جوانی که نقاشی کو بیسم راتازه ابداع کرده بود، یکی از آثار خود را نزد اورن مجسمه ساز معروف فرانسوی برد تا نظر او را درباره این مکتب جدید بدانند و ضمناً گفت:

— رفیق عزیز! باید عرض کنم که تاحال من این تابلو را امضاء نکرده ام و خواستم قبل از امضاء نظر شما را درباره آن بدانم. اورن تابلو بدست گرفت و به آن خیره شد. سپس چند بار آنرا پائین و بالا کرد و بالاخره گفت:

— ولی بعقیده من بهتر است قبل از هرکاری تابلوی تانرا امضاء کنید. تا حداقل فهمیده شود که بالای آن کدامست و پائین آن کدام.

کوتاه و دلچسپ خواندنی

از خواننده‌ها

چنانکه میدانید، بعضی از نویسندگان عادت دارند که اثر تازه خود را بیک نفر تقدیم می‌کنند. اخیراً یکی از نویسندگان فرا نسی در اولین صفحه کتاب خود نوشته است:

«اثر نا چیز خود را تقدیم می‌کنم به کسی که هرگز نتوانسته ام قرض او را کاملاً بپزدانم، و تا آخر عمر قرضدار خواهم بود: ما مور مالیات بر عایدات.»

الماس تراشهای مبتکر

چندی پیش تعدادی از طرا حان جوان جواهر در ارو پای غرب، در مسابقه «الماس امروزی» شرکت کردند، تا شیوه های تازه تری برای زیباتر ساختن واصیتر جلوه دادن الماس عرضه نمایند.

هیئت داوری که درفرانکفورت تشکیل شده بود، دقت بسیارمرعی داشت، و جایزه اول نصیب «نور برت ولترز» برای یک سنجاق سینه الماس با سیم های زیرین گردید. یک انگشتر و سنجاق سینه ساخت یک جواهر ساز «دمولس» بعلت ابتکار خاص در نشان دادن الماس بر روی یک شیشه سیاه، برنده جایزه دوم شد.

پشیرفت در ساحه زراعت

در پیکار بشر برای ایجاد امکانات جدید زراعتی، توفیق تازه ای نصیب محققان آلمانی گردیده است که با استفاده از مخلوطی از بذرو مواد ذخیره کننده آب، مانند کود و غیره می توانند بالای صخره های سنگی اشیائی را بکارند. دانشمندان برای این منظور در حوالی منطقه آزمایش دینبورگ برای بار اول به طور امتحانی نظر شانرا به ساحه عمل در آوردند که نتیجه مطلوب داده است.

یک اختراع تازه

درین اواخر بمنظور زیاد ساختن قدرت دید اشخاص نابینا موسسه تحقیقی علمی جر سلیم یک ماشین بسیار تعجب آور نوری الکتریکی را که بشکل بسیار ساده می تواند کلمات چاپی را بصورت بریلی در آورد.

(حالتی است که افق دید خطوط را توسعه می بخشد) ساخته است این وسیله که بنام «ترا نسیکون» یاد میشود در یک میز کوچک که دارای دریچه ای آئینه دار است میبندند و بعد بالای آن کتابی را یا صفحه ای جداگانه ای چاپ شده ای را که ۷ اینچ عرض و ۹ اینچ طول داشته باشد قرار میدهند در قسمت پائین یک آله متحرک قرار دارد که هر خط چاپ شده را فوراً خوانده و آنها را بصورت رموز الکتریکی در می آورد. این رموز به نوبه خویش در سرعت فعالیت بریلی کمک می کنند.

این وسیله توسط اشخاص نابینا مورد عمل قرار میگیرد. و می شود توسط آن شش نوع صفحه مختلف را که به لسان انگلیسی پر شده باشد، بخوانند. قیمت این وسیله که خیلی مجهز و با زحمت زیاد بمیان آمده در حدود ۱۰۰۰۰ دلار امریکائی تعیین گردیده است.

شش ماه روی سیم

خوبست بدانید که مردی به اسم هانری رو چاتن اهل فرانسه از جمله اکرو با تیست های معروف جهان است، که چندی پیش با سپری نمودن مدت شش ماه یک روز بر روی رشته سیمی به ارتفاع ده متر از زمین ریکا رد جدیدی در میان اکرو با تیست های جهان قایم کرده است. به اساس اظهار خودش درین شش ماه هیچگونه احساس ناراحتی نمیکرد و منتها در ماه اخیر از ناحیه سر دی هوا کمی در تکلیف بوده است و قتی اواز این ارتفاع پائین آمد. مورد معاینه دکتوران قرار گرفت و در نتیجه معلوم گردید که اصلاً هیچگونه درد و تکلفی ندارد.

صحبت طوطی از راه تلیفون

شخصی که از سفر آفریقا بر میگشت، طوطی زیبا و پر حرفی را با خود آورده بود. چند و قتی را با خوشی و آرامی سپری کرد یک روز بل محصول تلیفون او را آوردند، وقتی متوجه ستون اضافی که برده آن شد، در یافت که سربله آسمان زده است، چند دقیقه ای به صورت آن عدد و حشت آورخیره شد و بعد سرش را تکان داده گفت:

— باز هم محصول تلیفون را بالا برده اند.

طوطی از گوشه اطاق فریاد زد:

— نه، محصول تلیفون را بالا نبرده اند، فقط من چند باری با اقوام که در کنگو سکو نت دارند، تلیفونی صحبت کردم.

اعلانی در روزنامه

در یکی از روزنامه های معتبر اعلانی بشرح زیر بچاپ رسیده بود:

«یک موسسه تجارتی آبرو مند به یک دختر جوان سکر تر که در کار خود مهارت زیاد داشته باشد، ضرورت دارد. معاش خیلی کم داده میشود، اما پنج نفر از مدیران موسسه مجرد هستند.»



روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

آقای «ص» اول دزدکی نکا سی به بیرون می اندازد، بعد بازویم را میگیرد و با التماس میگوید:

خواهش میکنم هیچ حرفی نزن!

آنوقت از پله هایی که شب بالا آمده ایم پائین میرویم و آقای «ص» مثل اینکه فراموش کرده است حرفی نزند تند و آهسته زمزمه می کند:

چه حادثه عجیبی... هیچ انتظار نداشتم خانم باین زودی برگردد. آنهم اول صبح.

من تو جهی به حرفهای او ندارم، آرزویم این است قبل از اینکه دیده شوم، قبل از اینکه حادثه بوجود بیاید، آن خانه لعنتی را ترک بگویم و از آن بیرون بروم.

سر تا پایم میلرزد، از ترس ملرزد که اگر کسی مرا آنجا در خانه آقای «ص» آنهم در آنوقت روز ببیند چه غوغایی بپا خواهد شد و سرنوشت من به کجا خواهد کشید؟

من از وحشت میلرزم و آقای «ص» هنوز زمزمه میکند:

... برای یک هفته رفته بودند بیلاق، هنوز چهار روز نگذشته که برگشتند... نمیدانم چرا؟

لیلا من از تو معذرت میخواهم. هیچ انتظار نداشتم این حادثه اتفاق بیفتد و آنها...

دیگر از پله ها پائین آمده ایم و قدم روی حویلی گذارده ایم. آهسته میگویم:

... پس است. من از شما توضیح نمیخواهم. خواهش میکنم هر چه زود مرا از این خانه بیرون کنید.

مثل انسان راه گم کرده بی باعجله و نامفهوم میگوید:

... بلی بلی... تو باید از این خانه بیرون بروی زنم از یک جلد بیرحم تر است، اگر بفهمد...

حرفش را قطع میکند، بازویم را با شدت می کشد و میگوید:

از این طرف... حویلی یک دروازه دیگر هم دارد که پشت ساختمان واقع شده است خبراشکر که من یک کلیدش را همیشه باخودم دارم. امید وارم کسی پشت ساختمان نباشد. بعد جوابش را خودش میدهد:

نه گمان نمیکنم کسی آنجا باشد آن دروازه ماه ها است که باز نشده است. هر دو به پشت ساختمان نزدیک میشویم، وقتی از زیر پنجره ها میگذریم بقدری خم میشویم که

نه گمان نمیکنم کسی آنجا باشد آن دروازه ماه ها است که باز نشده است. هر دو به پشت ساختمان نزدیک میشویم، وقتی از زیر پنجره ها میگذریم بقدری خم میشویم که

نه گمان نمیکنم کسی آنجا باشد آن دروازه ماه ها است که باز نشده است. هر دو به پشت ساختمان نزدیک میشویم، وقتی از زیر پنجره ها میگذریم بقدری خم میشویم که

نه گمان نمیکنم کسی آنجا باشد آن دروازه ماه ها است که باز نشده است. هر دو به پشت ساختمان نزدیک میشویم، وقتی از زیر پنجره ها میگذریم بقدری خم میشویم که

خیلی خوب... خیلی خوب!

من باید لباسم را عوض کنم یانه؟

از پائین دیگر صدای شنیده نمیشود. آقای «ص» بسرعت در را می بندد و بطرف من که همچنان روی تخت خواب افتاده ام می آید و میگوید:

لیلا! تو هنوز روی تخت افتاده ای؟! خواهش میکنم زود تر لباست را بپوش.

آنوقت بی توجه بادست گوشه لحاف را میگیرد و عقب میزند و هنگامی که چشمش به بدن برهنه من می افتد، خجالت زده رویش را بر میگرداند و میگوید:

... معذرت میخواهم. قصدم این نبود.

بعد رویش را بر میگرداند و بطرف ارسی میرود و چشم به حویلی پرتاگل و سبزه خودش میدوزد.

ترس و نا آرامی از سرتا پایش میریزد و این ترس مرا نیز با وحشت دیوانه کننده دچار ساخته است.

با عجله از تخت خواب پائین می آیم و با عجله لباسم را میپوشم، چنان ترسیده ام که خیال میکنم همین اکنون مرا پهای دار میبرند و بایک تکه تناب حلقه شده نفس را در گلویم گره میزنند.

با صدای لرزانی مثل اینکه از ته چاه عمیق بیرون بیاید، میگویم:

لباسهایم را پوشیدم!

آقای «ص» شتاب زده از پنجره دور میشود، خودش را بمن میسرساند و میگوید:

خیلی خوب شد. بیا!

بازویم را میگیرد و مرا بطرف همان دری می کشاند که شب از همان در وارد سالون شده ایم.

...

احساس میکنم کسی تکان میدهد، مژه هایم را که از هم می کشایم، میبینم آفتاب از پنجره بداخل اتاق دویده است و بعد نگاهم در صورت مردی میماند که روبرویم تا کمرخم شده است و آهسته میگوید:

لیلا!... لیلا! عجله کن... مثل اینکه ترس دارد صدایش از چهار دیواری اتاق بیرون برود و به گوش کس دیگری برسد.

لحظه باییگانگی در صورت مرد خیره میشوم و یکمرتبه همه چیز بیادم می آید، الماری، میز آرایش، تخت خواب دوفره و بالاخره آقای «ص» که اکنون بالای سرم ایستاده است و از من میخواهد عجله کنم.

میپرسم:

عجله برای چه؟

آقای «ص» رنگش پریده است و بالحنی که به زاری بیشتر شبیه است میگوید:

خواهش میکنم، حالا وقت سوال کردن نیست.

صدای گریه طفلی از پائین شنیده میشود و متعاقب آن صدای زنی که میگوید: (فریده! فریده! به پدرت بگو چرامی آیی!)

آقای «ص» وحشت زده بطرف در میرود آنرا نیمه باز می کند و از همانجا با صدای بلند میگوید:

آدم دخترم، آدم! مبادرت چرا عجله دارد؟

صدای زن از پائین دوباره اوج میگیرد:

عجله؟! نیم ساعت است که مانتظرت هستم (زیبا) میگوید:

تاریدر نیاید من جای نمیخورم... آقای «ص» میگوید:

من نیم برهنه در برابر آینه ایستاده ام و قسمت بیشتر بدنم، بی هیچ پوششی در برابر دیدگان آقای «ص» قرار گرفته است.

او یکقدم بعقب بر میدارد و با کوشش فراوان سعی می کند مژه هایش را از هم بازنگه دارد. آنوقت کف هر دودستش را بهم میگوید، حیرت زده و با تحسین میگوید:

لیلا! تو واقعا... واقعا جسم زنده مجسمه و ینوس باستانی هستی... یا شاید هم روح تودر آن پیکر تراشیده شده حلول کرده است... با انگشتش سعی می کند

در فضا خطوطی از مجسمه و ینوس رسم کند، بعد از اینکار خوشش نمی آید و میگوید:

نه... تو از ینوس هم بالاتری... تو چیز دیگری هستی، یعنی چیز دیگری داری، نفس گرم زندگی را داری. این چیزی است که پیکره و ینوس ندارد.

خودش از حرفهای خودش خسته میشود، دستش را چندبار در هوا تکان میدهد و میگوید:

تو؟! و ینوس؟! اینها چه ربطی بهم دارند؟ من باید دیوانه باشم که این حرف ها را میزنم. مرا ببخش لیلا! ببخش که تنها یث گذاردم

آنوقت خودش را بمن می رساند و دیوانه وار به آغوشم می کشد و با کج و راست شدن خنده آوری بسوی تخت خوابم می کشاند و به لبه تخت که میرویم هر دو تعادل خود را از دست میدهم و هر دو روی آن می غلتیم.

کسی نتواند از درون مارا ببیند. و ذوی زده میگوید:

وقتی من میخواهم پشت ساختمان بیچم، آقای (ص) با عجله دستم را می کشند و میگویند: - صبر کن!

بعد خودش جلو میرود و با احتیاط پشت ساختمان را از نظر میگذراند به خیابان کم عرض میگذارد،

احساس میکنم آزاد شده ام، احساس میکنم از چار دیواری زندان قدم به بیرون گذارد ام.

آقای «ص» لبخندی بصورت میزند و میگوید: - خدا حافظ!

دیگر آن ترس و نا راحتی در

سیمایش خوانده نمیشود، دیگر از ترس و وحشت نمی لرزد در ست موقعی که میخواهد در رابندد، ناگهان یادم میآید و میگویم: - آقای «ص» دستکولم، دستکولم رافرا مو ش کرده ام.

نا تمام



روانشناسی برای همه

همه حوادث و پیش آمده ها و امور جهانی را از پس پرده ای تیره و غبار آلود دیده نمیتوانیم. درست است که ماهمه فرشتگانیم ولی هیچ وجودی خالی از نقاط ضعیف و عیوب ذات البینی نمیشود. شما که اکنون فر دی از افراد اجتماع آید با اشتراک درین آزمایش روانشناختی، میتوانید مقیاسی از خاصیت و کثر خود را بدست آورید. طبیعتیست که هیچکس نمیتواند به آسانی بچنین سوا لسی که گر چه کوتاه و ساده طرح گردیده است جواب بدهید اما سوا ل تیکه در اینجا طرح شده است این مشکل را بشما آسان خواهد ساخت.

۱۲ سوال زیرا را با دقت تمام بخوانید و پس از اندک تأمل صادقانه در مقابل هر يك از کلمه (بلی) یا (نه) عددی را طبق اعداد داده شده قرار دهید در پایان به میزان اعداد مراجعه کنید در اینصورت باید بدانید که چنین آینه یی وجود دارد و شما می توانید باطن و زوایای روح و قلب خود را در آن تماشا کنید و این آینه جالب روانشناختیست که بكمك آن هر کس میتواند خود را بشناسد و با پی بردن بنقاط ضعف خویش درصدد رفع آنها بر آید.

برای آقایون

فرض میکنم که شما همیشه خود را در اجتماع حق بجانب میدانید و در امور زندگی با ذهن آرام و دیدگان باز قدم می بردارید تا بعد از پشیمانی رخ ندهد، اما این امکان ندارد که شك و وحشتی در قلب خود نداشته باشید این بذات خود پیچیدگیهای پیچیده را در زندگی اجتماعی بار می آورد و شما ۱۰۰٪ ایفا قدر به عفو و بخشش هستید؟ پس بهتر است بعد از جواب به سوا ل زیر ببینید که روانشناس ما راجع به شما چه عقیده دارد.

سوا ل

- ۱- آیا در گرفتن تصمیم مرد میمانید و یا اینکه برای اقدام آن از تأمل میگریزید؟ بلی نه
- ۲- در زندگی دوستی دارید که بیشتر اوقات خویش را با او سپری میکنید و نسبت بهمه او بقلب شما نزدیکتر است. آیا میتوانید تمام مفتنی ها و راز های نهانی خود را با او بگو یید؟ صفر
- ۳- آیا احساس می کنید که در مورد هر دم بی اعتماد هستید؟ بلی نه
- ۴- آیا در حیات اجتماعی شما چنان کسی وجود دارد که قلبا از دیدار او متنفر و نفی خواهید و را بیپسندید؟ صفر
- ۵- آیا نازد خویش رازی دارید و نمیخواهید که هیچکس از آن آگاه شود؟ بلی نه
- ۶- آیا آرزو دارید که دایما فراغت داشته و از روزهای آفتابی استفاده کنید؟ بلی نه
- ۷- آیا چنین عقیده دارید که سیر عملی و توریستی از بهترین نوع استراحت هاست؟ صفر
- ۸- آیا لطفه و بدله گویی را خوش دارید؟ بلی نه
- ۹- فرضا شما در اداره ای اجرای وظیفه میکنید، آیا آمریکا صلاحیت و اعتبار زیادی بشما بهد هد نزد دیگران بخود میباید؟ بلی نه
- ۱۰- آیا صرف جهت اینکه بخندید به سینه امروید؟ بلی نه
- ۱۱- در سرویس مملو از راکبین، آیا بغوشی خود بعضی اوقات جای را بدیگران واگذار میشوید؟ بلی نه
- ۱۲- آیا با پیروی از يك لست غذایی صحیح و درست غذایی خود تریب میدهید؟ بلی نه

برای خانمها

آیا باین فکر میبایستید که همه بسا ی آزدن شما کمر بسته اند؛ همه خانمها بسیار آرزومند صحبت با همدیگر بوده و همه باین عقیده اند که هرگز صحبت شان با همتو عا نشان جنبه غیبت ندارد و دایما خود را حق بجا نمیدانند اما ۱۰۰٪ با جواب دادن صادقانه به ۱۲ سوال زیرا آینه ای معجزه آسایی در برابر شما قرار میگیرد اگر نتیجه مقایر و یا زیان آور اصابت کرد آزرده نشوید زیرا ممکن است بعضی اوقات علمای روانشناسی نیز اشتباهی را مرتکب شوند.

سوا ل

- ۱- آیا وقوع يك حادثه و یا واقعه ای را که حاکی از پیش آمد بدی باشد قبلا حس خواهی کرد؟ بلی نه
- ۲- در طبابت امروزی و حیات خانوادگی آیا ادویه یونانی را نسبت به تابلیت و پیککاری ترجیح میدهید؟ بلی نه
- ۳- بعضی اوقات چنان واقع خواهد شد که از زندگی راضی و خشنود نباشید؟ بلی نه
- ۴- آیا شما چنین عقیده دارید که زنان نیز مانند مردان خدمت زیر پرچم را بگلرانند؟ بلی نه
- ۵- آیا قبل از آنکه بخواب بروید ساعتی را به مطالعه بپردازید؟ بلی نه
- ۶- همسایه هایکه چار جانب منزل شما را احاطه کرده اند آیا آنها را میشناسید؟ بلی نه

- ۷- هر وقت بخواهید دست بکاری بزنید همیشه جنبه غم انگیز و سراز ناگامی آنرا در نظر میگیرید؟ بلی نه
- ۸- آیا از ترس چاقی از لذت ترین غذایی چشم پوشی میکنید؟ بلی نه
- ۹- آیا رفیق ای محبوب و نزدیک بقلب خویش دارید؟ بلی نه
- ۱۰- آیا شما بخوبی میدانید که کلمه (ترغیب) چه معنی دارد؟ بلی نه
- ۱۱- آیا بوییه روزنامه و یا نشریات و مطالعه و از نظر می گذرانید؟ بلی نه
- ۱۲- آیا کف شناسی را خوش دارید؟ بلی نه

جوابات

اگر مجموع نمرات جوابات شما به هژده تصاف کرد، گر کتر شما متوسط و واقعا مردم شناس خو بی میباشد. عقیده شما بر اینست که هیچ فردی عاری از اشتباه نبوده و لو که فوق العاده محتاط هم باشد از اینرو میتوانید اشتباه بزرگی را مورد لغو خویش قرار دهید.

اگر تعداد نمرات شما بین ۲۲ و ۲۸ ختم شد، دلیل به محتاط کاری و کنجکاوی شما میکند. شما دایما کوشش دارید که برای عفو و بخشش کسی اصل مو ضوع را بخود معلوم کنید. اینجا ست که یک مقدار از وقت خود را جهت اجرای این کار صرف و مطلب را بدست آرید. طبیعتیست که عصبانیت شما را تصدیق میکند.

اگر مجموع نمرات شما با لاتر از بیست و دو بر آمد دلیل بر تنگد مزاجی شما میکند. در امور خویش دایما جدی و زمانی کسی را مورد عفو خویشی قرار میدهید که مرتکب را حتما به اشتباهش ملتفت سازید. در نزد شما کلمه (گذشت) خیلی مهم و پر ارزش است زندگی را بخود خیلی مقید ساخته اید.

جوابات

حالا اگر تعداد نمرات به بیست و سه برسد شما هلزونی میباشید در صدف یعنی پوشیده و مجزا از جهان در حیات اجتماعی کمتر با دیگران مناسبات داشته خوش دارید که دیگران حرف بزنند و شما گوش بگفتار شان بدهید. این رویه بشما موقع بیشتری را فراهم میسازد تا از غیبت اجتناب ورزید شما محتاط کار خوبی بوده و روحیه آرامی دارید؟ اگر تعداد نمرات شما بین بیست و چهار تا بیست و هشت رسید شما بموضوعات دلچسپ اجتماعی علاقه مندی زیادی از خود نشان میدهید. خوش دارید که همیشه حرف بزنید و دیگران بدان گوش دهند بشنیدن شما ما موضوعات اجتماعی و وابسته بدیگران علاقه زیادی دارید. حفظ راز در نزد شما خیلی دشوار است با وجود اکید زیاد باز هم آنرا فاش می سازید.

تعداد نمرات تیکه از بیست و نه الی سی و شش باشد، روی دقت! از اندازه زیاد شد. گوشش کنید تا در آینده ازین نوع غیبت های بی مورد اجتناب ورزیده زیرا هنوز هم شناس بدنبال شماست. احتیاط کنید زیرا روزی کسی پیدا خواهد شد و شما را خوب خوا هد جو یید آنگاه پشیمانی سودی ندارد.

بالا تر از سی و هفت نمره حقیقت است. یکی از علاقه مندان خاص گفت و شنو میباشید و علاقه شدیدی به شنیدن موضوعات اجتماعی دیگران دارید علاوه بر اینکه مشتاق حرف زدن هستید همواره تصور میکنید که گفتار شما را دیگران خوب درك نکرده و از اینرو به تکرار آن مبادرت میورزید و عقیده شما بر اینست که این همه گفت و شنو ها صرف جنبه مذاکراتی و صحبت را داشته هرگز غیبت شمرده نمیشود. بر شما لازمست تا از همین حال در صدد رفع آن بر آید.

هنگامات خارسان

جینالو لوبریجیدا ۴۳ ساله ستاره فیلمهای ایتالی که شهرت جهانی دارد

جینالو لوبریجیدا : ۴۳ ساله که آن بالا پوشش را ساخته می ستاره فیلمهای ایتالی که شهرت جهانی دارد درین تازه گمی ها در شهر لندن در محضر عام ظاهر شد و بالا پوشی از پوست پلنگ به تن داشت . از دیدن بالا پوش جینا محافظین حیوانات وحشی فوراً اظهار نظر کردند که برای ساختن آن بالا پوش ۱۰ پلنگ کشته شده و پوست آنها بکار رفته دست ولی جینا در مقابل ادعای آنها گفت که : بالا پوشش صرف از سه دانه پوست پلنگ ساخته شده . خیاطی

انا مارگرت

انا مارگرت ستاره خوشترکیب و زیبا اندام سوئدنی الا اصل امریکایی که ۳۲ سال از عمرش می گذرد ، در عین هنر پیشه گمی سینما بصفت خواننده خوش آواز نیز در قلبها راه دارد . مارگرت از کسالت حادثه سقوط از ارتفاع ۷ متری کاملاً صحت یاب شده ، اکنون باشوهرش را جرمیت که هنر مند رادیو تلویزیون است مجدداً تصمیم گرفته اند با هم زندگی کنند .

سه ماه تمام سر و کار آن دو محکمه رفتن بود و هر دوی شان از قاضی محکمه خواستار طلاق گرفتن بودند . اما نتیجه این شد که : آنها باز هم در کنار یکدیگر به زندگی ادامه بدهند . اما مارگرت بآثر اختلال حواس ناشی از حادثه سقوط و شکستگی استخوان از چندین جا و زخمها صحت یافته و متخصصان جراحی پلاستیک زیبای اشرا بطور کامل اعاده کرده اند ، تازه به کار فیلمبرداری باپول نیومن ستاره مشهور سینمای جهان بنام (تر یولینگ) آغاز کرده است .



مارگرت و لوبریجیدا



گیلا فون وایتر ها وزن

هنر پیشه ۲۹ ساله و آتشیین مزاج آلمانی ، اهل مونشن که مردم به او (فرشته گک) نام داده اند ، با طفل دو ساله اش بنام (لونی ماله) در پاریس اقامت اختیار کرده است . درین اواخر در یک فیلم از خانواده های آلمانی (زیر عنوان به صفت ماده اعتصاب می کنم ، در نقش هیروئین در فیلم ظاهر می شود ، وقتی گیلا به آلمان می آید ، پدر مانوئیل که اسمش لونی ماله است از پسر شان در پاریس مراقبت میکند بازی گیلا حین اقامت در آلمان اظهار کرد : بسیار متاسفم که مدت اقامتم در آلمان بسیار کوتاه بود . اما چه چاره دارم ، زیرا زندگی خصوصی من محض در فرانسه میسر است و پس به من نمی خواهم بخاطر شهرت از آن چشم ببو شتم و پاریس را ترک بگویم .

فرانک سینا ترا ۵۳ ساله

فرانک سینا ترا ، ۵۳ ساله که صدای امریکا به او لقب داد اند به احتمال قوی در آینده یک میلیون دالر دیگر وزن خواهد گرفت . بدین معنا که در ماه می ۱۹۷۱ مجله امریکا ئی (مید نایت) خبری انتشار داده بود مبنی بر اینکه فرانکی به سرطان حنجره مبتلا شده است . و باید تا نهایت یک سال دیگر در یک شفا خانه بستر شده به انتظار مرگ بنشیند و شنیدن این خبر برای خود فرانک سینا ترا هم قابل تحمل نبود . بنا بر این علیه مجله (مید نایت) اقامه دعوا کرد و مدیر مجله را متهم به پخش خبر دروغی ناخوشی حنجره و یک سلسله اطلاعات نا روایی دیگر در مورد خود ساخت . سینا ترا پنج میلیون دالر غرامت خواسته تا جبران اخبار دروغی و ادعاهای خصمانه که مدیر مجله علیه او بعمل آورده شده باشد . پرنس فلیپ ۵۰ ساله شوهر ملکه الیزابت انگلستان ضمن یک دعوت شبانه در لندن چکی بمبلغ ۵۰۰۰۰۰ مارک آلمانی اعانه برای امور خیریه در یافت داشت . فلیپ پس از گرفتن چک لبخندی زره اضافه نمود : حالا که چکی به این مبلغ گزاف در جیب دارم می توانم با هر کسی شام بخورم .

قربانی پول

خداحافظی میکنم دوست میت

حتی میت درین مکتوب آدرس خود را نداده بود وقتی ماریا شروع بخواندن نمود رنگ گونه هایش پریده و وقتی مکتوب را خواند شروع بگریه نمود برای مدت زیادی گریست روز های بعد کاپیتان میدید که از پس گریه چشم های ماریا سرخ شده است

ماریا با خود گفت کمیت مرا تنها د خسر پولدار خطاب میکند برای او هزار و پنجاه روپل هیچ چیزی نیست

ماریا نمیدانست که خانم مورد نظر میت باید چقدر پول داشته باشد و از مکتوب میت ماریا چنین دریافت که او چیزهایی را که برایش نوشته باور نکرده است

مکتوب میت به ماریا خیلی سرسری و سرد و استهزا آمیز معلوم شد اشک بچشمان ماریا حلقه زد باین همه بتدریج ماریا از متن مکتوب برای خود آرامش حاصل نمود روی این کمیت قول داده که به عهد خود وفا بیا لاقول تا وقت که او وعده نموده کند و ثانیاً اینکه وی زمستان نمی آید وی یگانه کسی بود که از این خبر واقف بود

ماریا بعد از شش هفته به میت دو باره نوشت و علت دیرنوشتن مکتوب را مشغولیت های خود و فروش جایگاه عمه مرحومش و انمود کرد در مکتوب ذکر نمود که پول میرانسی او اکنون به پنج هزار روپل میرسد و بر علاوه این همه اش اثاثیه خانه، لباس، جواهرات و دیگر چیزهایی نیز گذاشته است و او تصمیم دارد بزودترین فرصت به فنلند مسافرت نموده و اموال میرانی خود را تسلیم شود بفکر ماریا منظور کرد که آیا هنوز هم میت را و پولدار خطاب خواهد کرد اگر او قبولش و فادار و دروغگو نباشد باید اکنون بداند که باین پول چه کند

قلب ماریا با عشق و محبت میسوزد و ماریا وفادارش به انتظار میت در بهار روز شماری میکند ماریا مجبور شد که برای گرفتن آدرس جدید میت دوباره بخانه پدرش برود

در اوایل ماه جنوری ماریا از راه قالمین به فنلند رفت او برای مدت پنج هفته در آنجا بود تا مسایل میراث خویش را که یک تکلیف بزرگ بود فیصله کند کاپیتان خدمه دیگری بنام لینا استخدام

نمود اگرچه وقت قرار داد کار ماریا به پایان نرسیده بود ولی ویرا اجازه داد که بمسافرت برود او نمی خواست خانم پولداری را به خدمت خویش از این بیشتر نگه بدارد گرچه محبت و دوستی اندرسن نسبت به ماریا از حد گذشته بود چنانچه به ماریا پیش نهاد نموده بود که پس از مراجعت از فنلند بعوض بودو با ش در کدام خانه محقر تا آمدن نامزدش در خانه او زندگی کند بهتر خواهد بود بدین منظور یکی از اتاقهای خویش را آنجا ترتیب داد ماریا این لطف کاپیتان اندرسن را قبول نمود و تصمیم گرفت تا آنجا که یگانه جای رهایش برای دختر بی پرومادر بود بسربرد چه او میتوانست از آنجا به چه بهتر سر رشته عروسی خویش را بگیرد

دروقت مراجعت از سفر ماریا یک مقدار زیاد بکس عبا خود آورد که همه آنها از لباس های نو پر بود

سفر تغیر فاحشی در ماریا آورده بسود رنگش زرد و گونه هایش لاغر شده بود ولی این تغیر ویرا از دختران دیگر روستایی فرق داده بود و این تغیر به اثر لباس های نوی که با خود آورده بود به میان آمده بود لباس جدیدی که بتن داشت او را از جمله دختر های شهر ی نشان میداد

صحت کاپیتان اندرسن در وقت غیابت ماریا روبه خرابی گذاشته بسود رنگ رویش بیشتر زرد و چین های صورتش بیشتر گردیده بود دستاوش بیشتر میلرزید و اغصایش خیلی خراب گردیده تا اندازه که از یک چو کی بر میخاست و به چوکی دیگر مینشست و از یک اتاق به اتاق دیگر میرفت و با خدمه همیش در جنگ بود وقتی ماریا داخل خانه شد رنگ و روی اندرسن مانند آفتاب روشن شد در حالیکه گمان میکرد و زنی از روی سینه اش دور شده باشد فریاد زد

پناه بخداوند ! داستان ماریا را بشرد و صورتش را بدقت معاینه نمود و در حالیکه احساس مینمود قلبش از احساس گنگی می طپید از وی پرسید: هر چیز رو براه است

ماریا جوابی نداد ولی در عوض تنها لب خویش را با دندان گزید و رویش را بطرف ای گردانید به یک دانه اشک مانند قطره نقره رخسارش بروی دامن پشمی اش چکید مطلق من میدانم که تو گریه میکنی او گوشش نمود که دست ماریا را بگیرد

ولی ماریا او را از خود دور نمود به اطاق دیگر رفت اطاقی که مرد رویش برایش درست نموده بود بعد از کمی دقت اندرسن دروازه ماریا را تکتک نمود و ماریا بدون اینکه دروازه را باز کند از وی پرسد که چی میخواهد اندرسن جواب داد

یک مکتوب از میت پرایت دارم دو هفته قبل این مکتوب رسیده است

دروازه دفعتاً باز شد و دست سفید ماریا مکتوب را گرفت اندرسن به اطاق اش رفت و ماریا شروع بخواندن نامه میت نمود

میت بطور خلاصه نوشته بود که در صورت باز شدن کلف فنلند از یک در بهار خانه میاید و امید نموده بود که بخت با ماریا یاری کند و احتراماتش را به همه اقارب میفرستاد ماریا از اینکه میت در بهار آینده میاید از خوشی در لباس نمی گنجد و با خود گفت: ساو باز میگردد

چند دقیقه بعد در حالیکه چشم های ماریا از خوشی میدرخشید نزد کاپیتان رفت و قتی اندرسن ماریا را دید از جایش پرید و گفت

من انتظار ت را داشتم در پهلویم بنشین و به آرامی چیزی را که من میگویم گوش کن من میخواهم این بار سنگین را که تا حال تحمل نموده ام از شانه هایم دور کنم و امکان تحمل بردن این بار دیگر در من نماند

ماریا در کنار کلکین نشست و سرش را بجوگات کلکین تکیه داد و به آرامی پرسید: چی باری

روی بمن بگو که او کجاست ماریا به آهستگی در حالیکه بطرف کلکین میدید گفت:

غم او را نخور خیلی خوب من از تو کدام سوا لی نمیکنم فقط براین بگو که او در خط خود برایت چی نوشته است

او نوشته که در بهار این جا میاید

آیا او میاید اندرسن یکی دوبار دستش را بغرق سرش کشید و از اینطرف به آنطرف اطاق رفت و با آهی در چوکی پهلوی ماریا در کنار کلکین نشست برای لحظه بصورت ماریا نگریست و صورتش شکل دیگری بغود گرفت اندرسن با شرمندگی آهستگی گفت:

ماریا تو عزیز ترین کس من هستی و وقتی که دور نرفته بودی من اینرا نمیدانستم نمی توانم اظهار کنم که از دوریت چقدر دلچسپ دیده ام و من خیلی پشتت حق شده بودم چیز هایترا که من بتو اقرار میکنم بیشتر از این است آیا میدانی ماریا که من چی میگویم

در حالیکه اندرسن از یکطرف بطرف ماریا میدید ادامه داد:

تا عیادت از عشق است لطفاً بالایم قهر نشو و هم از این سخن مرا مسخره مکن از من مرنج و بگذار که تمام مطالب خویش را بتو بگویم

من ترا دوست دارم من نمی دانم این دوست داشتن کی شروع شده ولی من ترا با تمام وجودم دوست داشتم و دارم و بیش از هر وقت من ترا دوست میدارم به اندازه نزد من عزیز هستی که من نمی توانم از تو دور باشم

در حالیکه سفیدی روی ماریا را میپوشانید پرسید: مقصودت چیست

فقط همینقدر که تو از من هستی و من میخواهم ترا بکسی دیگر بدهم و اگر مرا بشو هری قبول کنی جزء روح من میشوی از خطری که به حیانت متوجه بود مشوش بودم بخداوند خیلی دعا و زاری برای نجات نموده ام من ترا مانند خانم چرخ خواب و بیداری می بینم و تو باید در انتظار مردم هم چنین نمانی و شوی

ماریا خاموش بود و هیچ توقعی نداشت که

اگر من قبول نکنم چه واقع میشود؟ ترس گفت:

کاپیتان چنین منظوری داشته باشد آیا او مزاح میکند و یا اینکه دیوده شده است و یا اندرسن دوباره بجوکی اش نشست و سرش را نزدیک سینه ماریا آورد و به آهستگی ضعیفی و زاری مانند یک طفل گفت:

تو باید چیزی را که من میگویم بایسد همانطور کنی زیرا من از تو خواهش میکنم و تو از خاطر اینکه دوست دارم بمن خوش خواهی بود همه چیز که کار داشته باشی بپایه خواه شد زیرا من پولدار هستم بزودترین فرصت تو از شرم خلاص خواهی شد و بعد بامردی که دوستش داری میتوانی عروسی کنی میدانی که من مریض هستم و از من چیزی نمانده است تمام ثروتی که از من باقی میماند از تو خواهد شد بآن همه پول ثروت دولتمند خواهی شد این دولت را بزودترین فرصت بدست خواهی آورد

کاپیتان دقیقه توقف نمود و انتظار داشت که ماریا جوابش را بدهد چون ماریا خاموش ماند وی با تامل ادامه داد:

من مریض هستم و نباید دیروز بده به انم و من وعده میدهم که زودتر بمیرم بعد تو یک بیوه معتبر زیبا و آزاد خواهی بود

ماریا مثل اینکه از خواب بیدار شود سرش را شور داد اول به آهستگی و متفکرانه و بعد با شدت گفت:

نه نه نه

اندرسن پس دوباره بجوکی اش تکیه داد مثل اینکه خیلی خسته است چشمانش را بست ابتدا رنگی صورتش تغییر خورد و خیلی خشمگین و صورتش خیلی بدقواره گردیده انداز که ماریا رویش را بطرفی دیگر دور داد و یک آواز یکنی متغیر گفت:

سطلک تو فراموش کرده که من ضرورت ندارم از تو بپرسم من همانطوریکه میر پا نم میتوانم خیلی سنگدل و بیرحم هم باشم و فراموش نکن ماریا که هنوز هم من پولدارم خود دارم

بافریاد ماریا از جایش پرید و گفت: پول

یک خنده زهر آگین به لبان اندرسن پخش گردید و به آهستگی گفت:

من تا باید میتوانم آنپول هایترا با خود نگه کنم تو اینطور فکر نمی کنی ماریا چیزی نکفت ولی با چشم های پراز ترس بطرف کاپیتان نگریست

کاپیتان بروی ادامه داد: سوبعد میتوانم بعضی حقایق را به میت هم بگویم

ماریا ریاک حالت بیحالی دست داد ولی بزودی بیحالی اش رفع شد و فکر کرد او مرا دوست دارد چیزی را از دست نخواهم داد و چیزی را که من خواسته باشم از وی حاصل کرده میتوانم یک عاشق در مقابل خواسته معشوق چندان مقاومت و خصوصاً که او را تهدید کنی که ترکش میکنی از خود نشان نمیدهد ماریا هیچ غم مخور و تسلیم تو نمیشود ماریا گفت:

من هیچوقت چیزی که تو خواسته باشی بان عمل نمیکنم و من هیچوقت باور نمیگردم که تو این چنین دروغگو و بد طبیعت باشی و من یک چیز دیگر هم برایت میگویم: من هیچگاه از تصمیم نمی گردم و فرق نمی کند از بیزر حمی تو سرمن چیزی بیا بد از این ساعت به بعد من با تو سروکاری ندارم و من این خانه را بزود ترین فرصت که یک جای بود و باشی پیدا کنم ترا میگویم

ماریا با قهر و غضبی که قلبش را بجوش آورده بود سخن زد و از آن اطاق بعجله خارج شد کاپیتان اطراف اطاق را دید جسم اش بیشتر سست شد و او خیلی بیروخیلی نا توان معلوم میشد

پتروس و وحشت انداخته بود لیثاپتون آنگه
از دهن دروازه باونزدیک شود گفت:
خدایا پدرم را چو میشود ؟
به افسندگی و ترس کاپیتان مریض دور خورد
که لیثا بیستد و او گوشش داشت که آرامش خود
و باز باید و لرزه ای اندام خود را بشنود کند
تویش نهاده به پایستد ولی خیلی ضعیف
بود لیثا به گشش شتافت کاپیتان به لیثا
گفت :
سراجیژی نشسته ولی کم کم کن که به بستر
خویش بروم .

بقیه در صفحه ۵۸

های مذهبی را بخواند و از ذکر مرگ در آوازه های
اش خود داری کند .
یک شب تاریک بارانی آواز چینی از اطاق
کاپیتان شنیده شد طوریکه گمان میرفت
کسی بواسطه قسطنطنیه مسود حمله قرار
گرفته باشد لیثا از افاتش به اطاق پدرش
دوید و دید که اندرسن بازی جامه اش در میان
اطاق زانو زده صورتش زرد و چشمانش کهرنگ
از ترس و وحشت بی پایان پر اضطراب بود
و او را با ملرزید سرش را بدستش
محکم گرفته بود در روشنی کهرنگ چراغ به
اندازه اوترس آورد که حتی لیثای دلب را

میت کرد . ماریا میدانست بعد از میت با پول
چندی دست لباس های نو خرید و این یگانه
قیمتی بود که ماریا بالای پول گذاشته بود .
به همان اندازه که به پارتزدیک میشد مریض
کاپیتان هم شدت میافت و قدرت جسمانی اش
کم شده میرفت در اوایل ماه می او به اندازه
ضعیف شده بود که نمیتوانست از بسترش
برخیزد . شاید کم شدن قدرت جسمانی اش نه
تنها از مریضی بود بلکه او روحا تکلیفی هم
داشت زیرا اکثر دشمنان میشد که او دعا میخواند
و از ماریا همیشه خواهش می نمود که بخواند
و برا بخواند و از او خواهش نموده بود که دعا

آنها درباره دوستی یکدم موافقه ای
نرسیدند و هم هیچکدام شان به فیصله نرسیدند
که چو باید کرد تا اختلاف نظر شان را از بین
برند . به اثر درخواست کاپیتان ماریا به منزل
کاپیتان رفیقان و نظر پدرخواست ماریا رسا
مسوئلت های ماریا بخودش واگذار کردید .
ماریا نمیدانست که آیا کاپیتان در فکر ازدواج
هنوز هم باوست یا خیر ؟ کاپیتان به پول ضرورت
نداشت ولی او میتوانست ماریا را و دارسازد
که با ازدواج کند و دلیل این مجبوریت افشای
واز ماریا به میت بود پول به ماریا کدام اهمیتی
نداشت و او میخواست پول سبب بدست آوردن



نبرد یک شکاری

زمانیکه خرس ها نزدیک تر گردیدند خواستند حمله کنند که فیر های متواتر تفنگ یک قسمت آنها را نقش زمین و یک قسمت دیگر که گیج و پریشان گردیده بودند مسیر فرار خود را فراموش کرده بودند و در همان موقع مو قع به گرفتاری یکنه خرس زنده گردیدیم و یک حیوان غارتگر در بین قفس آهنی محکوم گردید و یکنه خرس دیگر به فرار ادامه داد و از دور بلند صدا می کشید اما من مسیر او را تعقیب کردم بعد از مدتی او را دیدم که سیر و پر قدرت گردیده بود ولی قبل از اینکه فرار کند من راه فرار او را مسدود گردانیده بودم و به این ترتیب او نتوانست فرار کند اما بصورت بسیار ترس آور بمن حمله کرد ولی به بسیار زودی دهن تفنگ را بجانب او چرخ دادم، همین طور چندین مرتبه حمله کرد ولی بالاخره در بین قفس گیر آمد و این بهترین صحنه شکار بایک خرس زنده بود و قتیکه او در بین قفس گیر آمده بود برای ما پرا بلم جدید خلق گردیده بود که چگونه او را نقل بدهیم زیرا در بین قفس بسیار بالا و پائین خیز می زد و در اثر این خیز زدن ها یک قسمت از بدنش مجروح گردیده بود و قتیکه خرس را بباغ وحش تسلیم نمودم و بعد از یک سال برای دیدنش رفتم دیدم که تغییر خاصی داده و در مقابل انسان مانند اول بی رحم و غارتگر نمیباشد.

وینر میگوید و قتیکه با چوچه های خرس بر خورد می نمودم آنها که قدرت مقا و مت را در مقابل من نداشتند بایک صدای مخصوص از مادر خود کمک می خواستند.

او میگوید که خرس های نضواری رنگ بمراتب از خرس های سیاه خطرناک میباشند خرس های نضواری در بلند ترین قله کوهها زندگی می نمایند و دوصد کیلو وزن دارند اگر بر شکاری و چوپان راه یافت بیک چشم برهم زدن به جهنم می رسانند و من علاقه داشتم که از این نوع خرس فلم برداری کنم لذا در جریان شکار هم تفنگ و هم گامره را فعال میگردانیدم.

با یک چوپان همان حوزه رو برو گردیدیم برایم معلوم گردید او می گوید خرس های نضواری رنگ به گله ها من حمله میاورند و از این ناحیه ضرر زیادی را متوجه من میگرداند او برایم قصه کرده که یکدفعه خرس به گله من حمله ور گردید تا آخرین قدر تیکه داشتم فریاد کشیدم تا شاید از صدای من از غار تگری خود دست بردارد ولی خلاف انتظار او بر خود حمله نمود و بروی سینه من نشست با پنجه های خودی خواست مرا پاره پاره کند اما من که چاره جز دست و پا زدن نداشتم نیز از دست او محکم می گرفتم نبرد من با خرس خطرناک و مخوف بود و قتیکه پنجه هایی او پرده هایی چشم مرا پاره کرد دنیا در نظرم تاریک معلوم گردید و بعدا جراحات شدیدی به سینه و گردن من نیز وارد نمود.

که آثار آن تا هنوز باقی است و از همان وقت به بعد یک چشم من کور شد در آن وقتیکه خرس ها بمن حمله آوردند نه تنها خود را متضرر ساختند بلکه بزها و گوسفندان مرا نیز غارت نمودند اما از وقتیکه صدای فیر تفنگ تو در بین دره های پیچیده نه تنها خرس از نبرد با انسان عقب نشینی اختیار کرده اند بلکه اصولا مزاحمت برای شبانان نیز خلق نمیکنند.

در حالیکه یکدفعه در اثر یک حمله ۱۴۰ گوسفند و بز را از گله من ربودند.

اگر چه در همان وقت پنج دانه خرس را من کشتم. وینر و قتیکه قصه از شبان شنید بهترین موقعیت برای شکار خرس های نضواری رنگ پیدا کرد باید یک هفته در همان جا باقی ماندم در حالیکه بزها و گوسفند ها در بین علفها بچرا مشغول بودند گله های غارتگر خرس ها نیز نمایان گردید ولی به شبان تو صیه نمودم که حواس اش پریشان و پرت نگردد

وحشی و درنده اند دست و پنجه نرم میکند و آرزو دارد که از نبرد خود با خرس ها یک فیلم قیمتی تهیه نماید، او با وسایل ساده شکار و گامره عکاسی به شکار خرس ها در همالیا می پردازد هفته ها راه پیمودن خود را به ارتفاع پنج هزار متری رسانید سختی و خودش معتقد است که از میان این سفر خطرناک بهترین فلم خواهد برد.

او میگوید جریان یک ماه اقامت در دل سخره های همالیا توانستم که سی خرس را هدف قرار بدهم اما من نمی خواستم که خرس ها بکلی هلاک گردند بلکه آرزویم این بود که موفق گردم آنها را زنده بگیرم و بباغ وحش بیاورم با تفنگ شکاری خرس ها را از فاصله بیست متری هدف قرار میدادم و هدف عضلات خرس ها بود تا هلاک نگردند و قتیکه فیرم بجان خرس اصابت میکرد اکثرا که شدیداً مجروح نمیگردیدند به بسیار تندی و سرعت فرار میکردند و من هم مسیر شانرا تعقیب میکردم و قتیکه خرس زخمی خسته می شد در بین جنگل ها که انسان قادر به دیدن آن نگردد دراز می کشد اما من می فهمیدم که جای خرس ها زخمی در کجا میباشند و قتیکه این مفکوره برای من پیدا شد که باید خرس ها را زنده بگیرم و با خود بیاورم باید همکاران عضلات آهنین نیز داشته باشم لذا چند تن از همکاران قوی پنجه پیدا کردیم و یک قفس آهنی درست نمودیم و قفس خالی به اندازه سنگین بود که چهار نفر به دشواری مو قع به حمل نمودن آن به روی کوهپای همالیا گردیدند ویرنر میگوید بیش از ده سال است که من به شکار حیوانات درنده و غارتگر می پردازم اما این سفر از همه خطرناک تر بود زیرا گرفتن خرس هایی نضواری رنگ بصورت زنده مشکل بود خرس های نضواری رنگ از نوع خرس های خطرناک محسوب میگردد این حقیقت در جریان شکار و قتیکه

بیش از بیست میلیون انسان میدیدند که ویرنر فیندس شکاری بر ماجرا چگونه از قلب دره ها برای پرده سینما و تلویزیون هیجان می آفریند و با حیوانات تیکه

ازدوستان

از سید الله افغا نزاده

چناغ شکسته

دشمن بت من گر می آغو ش کی بودی
هم بستر کی سرو قبا پوش کی بودی
من دست بیا ی فلک ا ندا خته بودم
اما تو یگو دست بر دوش کی بودی
پیوسته دلم می تید از آتش عشقات
ای شعله برافروز تو مد هو ش کی بودی
در بنگه عشق تو دادم دل و دین را
بقما گمراهمان کی وهو ش کی بودی
سینای من و باده پر شور منی تو
ای درد بجا مانده من نوش کی بودی
شکسته چناغ من و در یاد - منی تو
یاد ار که گاهی تو فرا مو ش کی بودی
بسمل شده تبر نگام نو ز یادند
آهسته بمن گو که سیه پوش کی بودی
ای نام تو آویزه گوش دل عاشق
چون پند حکیمانه تو در گوش کی بودی

فرستنده ملک تاج



سنگ : بازهم سرت را خوب نشستی!

جشن سعادت



صبحدم خورشید جمهوری ز مشرق سرگشید
برده های ظلمت شب های نومیدی درید
از قدمت ای رژیم دلپسند شیخ و شهاب
خون آزادی کنون در پیگر ملت دوید
مر حبا صد مر حبا ای قهرمان مرد وطن
تهنیت باد ا بان فرزانه فرزندان وطن
آنکه این جشن سعادت را به نقد جان خرید
مرحبا بر همت والای اردوی جوان

دست استبداد و جور و ظلم را ز خاک ما
خنجر غم زمین و تیغ سر یا زی بر یسد
از قدم نظم جهم وری و نسق دل پذیر
ملک ماسد بر قرار و ملت ما شد سعید
میگر و شد همچونی دل اندرون سینه ام
تا که در باغ امیدش باد پیرو زی و زید
دوره مردم فریبی و خیانت گشته شد
بعد از این خائنین بکنج یاس می باید خزید
بعد ازین هر خود سری را در مقابل گیرست
دوره مطلق عنانی از وطن شد تا پدید
جای آن دارد که در پای تو جان قربان کنم
خویش را در حفظ نام میت سا زم شپید
با سر بر دربر ما آمدی جمهوری
پیش ازین آزادی ما اشک حسرت می چکید
از تاثیر آوای دل افسردگان
آفتاب بخت مادر نیمه شب ها سر گشید
ای وطن ای ما من اجداد و هم احفاد ما
رنج و محنت از وجودت تا ابد بادا بعید
بیک جمهوری که دارد نامه عشرت بکف
صبحگاهان میدهد مارا ز پیروز مندی نویسد
ای وطن دیگر بریشان حال وابستریستی
چون ز مامت در کف داؤد حق گستر رسید

از: غلام علی «رجا»

صبح امید

از : غلام علی (رجا)
گریه طفلان مایوس در فضای بیکران
در دل شب های تار ، اندرون خانه
تاریک و تاریک
لرز لرزان در فضا پیچیده بود
بیوه بر آب و نان و طفلکان
گریه میکرد ، غصه می خورد
زمان
جرخ بازیگر چنان مستانه مست
شاخه های عمر شان را می شکست
هیچر جمی در دلش پیدا نبود
آنک های طفلکان و بیوه زن ،

عاقبت دریا شد و طوفان شد
راه پیمود در دل شب های تار
نعره زدی بالای روح مردمان
زود باشید ، خواب تاکی ای وطن
داران ما
درینای خدمت قوم و وطن
زندگی را سر زانو رونق دهیم
ظلمت شب را نگو ن صبح امید ایجاد
کنیم
تا شود این کشور مامر گز نا موشان
درینای نام جهم و ری بدینا سر
بلند
دور از چشمان حاسد بر کنار از صد
مزنند



د جمهوري انقلاب په وياړ

دامين افغانپور ليکنه

«بېرې» همدا چه سترگي له خوبه را پرېا -
نيستگي نوله کونې نه ووت چه اودس وکړي
دکونې له کونې نه کونې راواخيسته او
روان شو .. خو شيبې وروسته پداسي حال
کې چه ترشونډو لاندې يې سور تونه وپيل
کوشې ته بياننوت او په يوه زاړه اوڅير ن
دوستمال باندې يې خپل مخ وچ کړ. له بېرې
نه نې شاخکي شاخکي او په خځيدلي
لومړنۍ وکړې - او بيا ترخښته تاست وو او
دعاني يې کولې.

ناڅاپه يې پام شو چه زوی ئې وشړک او
دزوی دملگري ترپور شينکي وخته پاشيد لي
اوپه کوټه کې نشته له شانه سره يې فکړ
وکړ.

سپايي هغوی اوداسه ته تللي وې.
اوبيا ئې ځان په دعا واورو دوښمنغول
لې. شيبه يې ددوروستي څل لپاره دعاوکره
اوبيا ئې په ځان اوهره خوا کوف کړه اودچای
نماز څښه ئې ولوله اوچه له شايه پاشيده
نو دوره گرې شو اوڅرک را ننوت. شاته يې
شينکي و له هغوی سره يې سترې مشي وکړه
دڅرک په لاس کې توده دوډې وه او په پړو
پړو کې ئې پوره تغارې وه. همدا چه دوډې
يې خوندي کړه نو يې پلار ورته وويل:

- هلکه ئې به بيا څه کوو ته راسره څي
چه دهغې عريضې څه پته ولکوو؟ خوهمداچه
څرک اوښتکي عريضې نوم واريده اود سو
ډاډي سوداني حالت ته يې پام شو يو بل ته
ئې سره وکتل او شيبه يې ددواړو کټ کټ په
ځندا شول اوبيا ئې ځندا ووژور
واخيست. دېودا سترگي داريا ئې او غوسې
له زوره گردې گردې شوي وې - اودمرگو
په شان ئې دهغوی خواته غړولي اوچه
هغوی د بېرې داوښته وليدله بياهم په ځندا
شول داسې چې څرک ځان کړوب کړي
واوښتله گنده ئې ټينگه لېولي وه.
آخر دېودا حوصله تنگه شوه - خپل زوی
ته يې په غوسې سره وويل:

- څه دی ... خوبه دی نه وی تللی چه
داسې ځاندي خبريت خودی.
څرک په موسکا سره ځواب ورکړ.
- ستا په خبرې ځندا راغلله ، اخر ته چاته
عريضه کړی ... باچې رنګه شوی او ته
لادعريضو خوب وينی.
بېرې تېره تېره خپل زوی ته وکتل ..
- زوی دی لوی شه ته له دی
گنده خبرو څخه نه اوري لږې پلاوی را
بيشي دی چه بيا داسې خبرې هم کوي.
خو اښتکي يې په خبره کې ودانگل :
اګا زه ټوکي نه کوم دا خبره رښتيا
شوه

بوډا شينکي ته وکتل اوبيا ئې په گيله ورته
وويل:
- زمونږ په زمانه گنډې موږ له سپين وږيو
سره ټوکي نه کولې

داکيسه چه سرله همدې گنې څخه يې خبريدلي پيل کړي ، دزاړه نظم درنگيدو او
دپوه نوي دوران دجوړيدو نيم روڼ تصوير دی ، هغه ولس ته چه له وڅيرستانه مينې سره وړاندې
کړي چه نن سپايي دويار او افتخار پرتمينه چنه دسپري او رښتري ، او بيا هم هغه
ولس ته وړاندې کړي چه دانقلاب مشر اوسر غندولي يې دژوند او بړي نوو نورو
افقونو ته لارښوونه کوي ، او بالاخر دجمهوري انقلاب مشر ته وړاندې کړي ، هغه چاته چه
دهيلو سپين گلان يې زمونږ دولس په زړه کې وکړل.

الف ، الف

يادونه: پدې کيسې کې ټولې صحنې اونومونو دليکوال دخيال محصول دی.

سپايي ورته وځندل اوپه ځندا کې ئې دمينې
يوه څپه په مستي راغله ...
او بېرې دهيجان او خوښي له زوره ورته
وويل :
- شاپس بچو .

له څرک او شينکي څخه ئې قصدا ځان
بيل کړ او ورو ورو دښورېکت دخلکو دگنډه
گوني اوزغره والو تانگو ته له مينې نه ځای
لري کې اوپه واپت باندې وخو شيد دواړو
دواړه خواوو ته کتاري ونې ښکار پيلی ...
دهيجان له زوره يې دژنگونه سره لگيدل ...
يو وار ئې دهغې ماني خواته ځان وليدل
چه څه موده مخکې يې عريضه ورکړې وه
خوڅه پته يې نه وه لگيدلې دمانې مخي
ته سپايان گرځيدل په لاسونو کې يې لوی
اولنگي ټوپکونه ليدل کيدل ... اود عسکري
بوټانو گرې يې خوت دهغه نظر
درو لومړي دمانې په سيمې اوارت ورباندې
ورغړيد.

ورپورې د بيا يې دوره دواړو څنگوته -
سترگي په ډوږينو جگوبوړو جوړوو لگيدې او
دډوږينو ديوالو له زوړته يې لورته نظر و
ښويد. مخامخ ئې وکتل.
دساعت برج لاهما غسې په خپل وکتار
او درټيت سره په پښو ولاړو. هغه ته دا
برج اوداساعت دواړه آشنا وو ځکه چه يوه
مياشت يې هلته پيره کړې وه چه دخپل زوی
دخون دژوندی کولو لپاره عريضه ورکړې .
آخردلته باچې وه دهغه په نظر ټول عدالت
اوزړه سواند دهغې دډوږينو ديوالو په منځ
کې ايسار شوی و اوده بايد عدالت په خپلو
کړاوونو اورنځونو باندې پوه کړی وای.
دکړي ستني په پوي بچي ولاړی وای.
شاو خواته يې سپايان گرځيدل دپړانگانو
په شان جامې يې په ځانونو کې وې. بېرې
اړيان وچه داڅه وړکالي دی بوډا لاپه همدې
سوچ کې ډوب وچه ناڅاپه په غوره هار شو.
يوه سپايي په بېره ورمته کړه اوله متسې
نه ئې ونيو اوخوا خوږی سره ئې ورته وويل:
- اګا دلته څه کوي ځان بچ کړه تانګ نه
وينی ؟

اوتانګه راژدی شو. درې تنه منصبداران
ئې په کلاباندې ولاړو ناڅاپه دتانګه له کلابه
نيستگي په جدې اوله غلر غوښتنې څخه
په ډکه لېجه ورته وويل:
- اګا زموږکي نکوم ... داخبره رښتيا
چېرې ورک و ... سپين دوی باچې رنګه
کړيده تر همدې اوسه پوري تانګو ته
اوعسکري موټرونه په ښار کې گرځي
يو وار ښار ته ووځه چه در معلومه شي
خو بوډا بيا وويل:
- هلکو زه قاضي ولسوال والي مالي کم
شورولې يم چه تاسومي هم پدې شته سپار
کې خوږوی
او څرک دوی دی ته اړ ووتل چه هغه ته
قسونه وڅوړی ...
خودا خبره هغه ته دمننې وړ وه ... آخر
باچې څنگه رنګيدلې شوه ؟ ... با چې
چارنگولي شوه ؟ آخر دپوه ځان اوملک کلاته
غله نشي ور وليدلې اوبيا پاتې باچې مسافه
ته ورننوتل اود باچې رنګول !!
بېرې په نظر داد ليونټوب خبرې وې
خوپه شيبه وروسته څرک ورته وويل:
- ښه ده چه ته يې دمننې وروسته ترسپاناري
په ولاړ شو اوستا عريضه به يوسو ...
انشاء الله چه داسې امرونه به درکړي چه
پخپله خواريان ورته پاته شي.

شينکي په جدې اوله غلر غوښتنې څخه
په ډکه لېجه ورته وويل:
- اګا زموږکي نکوم ... داخبره رښتيا
چېرې ورک و ... سپين دوی باچې رنګه
کړيده تر همدې اوسه پوري تانګو ته
اوعسکري موټرونه په ښار کې گرځي
يو وار ښار ته ووځه چه در معلومه شي
خو بوډا بيا وويل:
- هلکو زه قاضي ولسوال والي مالي کم
شورولې يم چه تاسومي هم پدې شته سپار
کې خوږوی
او څرک دوی دی ته اړ ووتل چه هغه ته
قسونه وڅوړی ...
خودا خبره هغه ته دمننې وړ وه ... آخر
باچې څنگه رنګيدلې شوه ؟ ... با چې
چارنگولي شوه ؟ آخر دپوه ځان اوملک کلاته
غله نشي ور وليدلې اوبيا پاتې باچې مسافه
ته ورننوتل اود باچې رنګول !!
بېرې په نظر داد ليونټوب خبرې وې
خوپه شيبه وروسته څرک ورته وويل:
- ښه ده چه ته يې دمننې وروسته ترسپاناري
په ولاړ شو اوستا عريضه به يوسو ...
انشاء الله چه داسې امرونه به درکړي چه
پخپله خواريان ورته پاته شي.

اوبيا همې وروسته هغوی په واپت باندې
روان و څارپه يوه عجيب شور او هيجان
کې ډوب و ... دښار نېښونه ډير جټک الوتل
ښځي اوتاريته واړه اوږاړه ځوانان او پغلي
سپايان ټول اوتول داحساساتو او خوښي په
غور څنگونو کې وو خلک يودبل له اوږ و
نه پورته کيدل او ځانونه ئې زغره والوتانگو
توته چه دگلانو په گيلو سيناګار شوي وو او
پرځولو باندې ئې دگلانو اميلونه څرول شوي
ژرسول ...
- خلکو چيني ويلي دسپاهيانو په دورو
شوی شيرې موسکي وې ... لنډګي ټوپکو ته
ئې په لاسونو کې وو ... برياليو سپايانو
په ډيره خوښي او پراخه حوصله له خلکو سره
روغېر کاوه دهغوی په غيرو کسې د
ويار او سر لورې نشي له ورايه څرگندی وې.
بېرې دپوه سپايي له خواته تېر شو په
اوزه يې ونيواوه اوپه ډيره ويره خسو

څرک چيني ويلي دسپاهيانو په دورو
شوی شيرې موسکي وې ... لنډګي ټوپکو ته
ئې په لاسونو کې وو ... برياليو سپايانو
په ډيره خوښي او پراخه حوصله له خلکو سره
روغېر کاوه دهغوی په غيرو کسې د
ويار او سر لورې نشي له ورايه څرگندی وې.
بېرې دپوه سپايي له خواته تېر شو په
اوزه يې ونيواوه اوپه ډيره ويره خسو

په بېرې باندې غږ شو :

- اګاسترې مشي !

اوچه بېرې پاس وکتل نو يې سپين وليد
چه سپايانو په شان يې دپړانگانو کالسي
انوستي دی . او چيغه يې کړه :
- سپينه ... سپينه ...

خوتانګه ژر تېر شو اودسيمي وړه له
منځ نه هاخوا پوري ووت بوډا وليدل چه سپين
لاس ورته خوځاوه او ويل به يې :
- زه کونې ته درزم ... اوس دخداي پامان

بېرې په ډيره خوښي سره وروويل:
- په مخه دی ښه الله مومل شه ...
اوپه ژور چرت کې روان شو.

سپين يې داخو مياشتي کيده چه نه وليدلې
..... دهغه اوس نويځي پاور راغلي وچه
هلکانو دروغ ندی ويلي اوباجې په رښتيا
هم رنګه شوی ده ... که داسې نه وای نو
سپين به په تانګ باندې سپور اودی ماني ته نه
ورننوت.

آخر هغه پخوا پدې ځايو کې چاته
پريښود ... او زړه ئې دهيجان له زوره
ډوبکې ويلي ورو ورو روان شو . او همدا
سې يې چرتونه وهل آخر سپين خوماته
داسې سرخوڅه نه ښکاريد.

اوبيا يې دژمي هغه شپه ورياده شوه چه
له سپين سره ناست و څرک هم د اوده دخپل
ژوند او خپل زوی دهر يې دوبرجن داستان
ورته وايه اودحکومت په دايرو کښي
يې دتاستو لېوانو کيسې ورته را اخيستي
وي او سپين يې کيسه په ډير څير سره اوريدله
اوپدې خاطر وکې ډوب شو بېرې هن هغه
ورځ له ټولو جزئياتو سره پياده

- سپيدی نهوی چاودلی چه بېرې په خپل
شليدلي او زاړه کت کې وښوريد .
دکت مونږونه چه ډير وراسته شوی
وو. په کړچ او کړوچ سره وڅرگيدل بېرې
خو واره خپله خو له چوپوله اولغاښونه يې
وچيدل ورو يې خپلي چو څوښي سترگي
وموښلي اوپه داسې حال کښي چه سترگي
يې بريښيدلي دتوري او دود غلې کو تي له
دوريځي نه ئې سپر وکتل ورو يې ترشوند و
لاندې وويل.

- بسم الله . خدايه خير کړي.
اوبيا ئې په يوه ټوپ سره پښي واکو لي
کړی اوپه يوه خوا يې له کټ نه کښته واچولی
دپښو په څوکو يې يوه شيبه خپلي خپلي
ولټولي اوبيا يې خپلي غټي او چاودې چاودې
پښي پکښي ومندولې.

په پښو ودرید خپله زړه پرستنه لسي
ځای کړه او شوځايه پيوند شوی چادر لسي
يې وغوړاوه ...

همدا چه کوچني دوريځي ته ودرید نو
ئې ورو دخپل واسکټ جيب تالاس کړ
دکوټو په څوکه ئې خپل اوږد اوکڅوړ

خبازه ووتله

وخته په دار باندې خړول شوی وو.
بېرې غو واره خپل سن دسرت اؤفسوس
په دود ویشو راوه او میر گله اگاهه یی
ووېل.

بڼه .. ولاړ شو دخدای پامان ...
ایله چه ورسیرم دا ایدی نرینا روان یم چه
یوه بڼه عریضه وگرم وای وریدل چه وا لی
نوی ټاکل شوی غم او عریضه ودرکوم
کوندی چه خپل آخرت اوايمان وگوری او
بڼه داسره وگړی...

میرگل اکا ... ورته ووېل :
- درخه. درخه خدای دی ل شه...

کوندی چه حق ته وگوری...
خدای دی داغوته خلاصه کړه!

اوبېرې وروسته ترخدای پامانې روان شو
بېرې همداچه مخ په ښارو خوځید نو په
ذهن کې یی خپله همیشنی اوپه تیره بیا
دسپار ترلمانځه وروسته دعاور یاده شو
چه خدای ته یی گړی وه...

خدایه زموږ اولاد داسی لوی کړه چه
ستا دمخلوق خدمت و گړی بیا کشر زوی
ورپید شو ...

خوکا چه په ښارکې یی لوست وایه او
یواځی په به رسختیو کی کودته ورته ...
اوترهغو چه ښارته ورسید په همدی
چرتونو گڼی ډوب و...

بېرې سترې ستو مانه دوات په منځ کې
روان و ژور وری یسختیو پسی دا اخیستی و

دپوړی اوبه یی خځیدلی او خپل لاسونه یی
دخپل زاړه کوت په جیبو کې ننه ایستلی و
په همدی لالپاندی کې دپوړی ودانی مخی ته
ودرید، خو خنک په خنک کوتی یی وشمیرلی
اوپه دلیل سره یی هغه کوته چه نښه یی
له چانه اخیستی وه پیدا کړه له نرینزیني نه
پورته شو او دپوړی تنگی اوتباری کوتی ورته
ودرید. وری پراښت اوننوت...

قضا مازدیگر و دودانی لاندی په وا پ
باندی دطوافانو اوگرځنده خر خوونکو یوه
روڼه اوشور بکت جوړ کړی و همدا چه
کوتی ته ننوت لږخه داغپورته وروښول ...

کوته نیمه تیاره وه او یواځی دوات خراغونو
یوه تته رڼا پکښی خوره وه... خپلی خپلی
یی وویستی او یو اوږده اوغوږسلام واچوه
یوچک اونری خوان له کت نه پاڅیده او

پهغیر یی پوښتنه ورسره وکړه ...
دخوان پیره لږه رسیدلی وه نری پوزه یی
وه او سترگی یی دکارغی دپنکې په شان تکی
توری وی خپری اوپرې وروخی یی دمنځ
لهجوړښت سره ډیری موزونی ښکاریدلی...

بېرې خوان ته وکتل اوبیانی په خا ص
مجبوبیت سره پوښتنه ترینه وکړه :

- زما خرک پکار وه .

اوجه خوان دخرک نوم و اوږد نو یی
لهچه څه لایسی هم له احترام نه ډکه شوه او
زړی خواب ودرک...

هغه به هم راشی وعده خوښی کړیده تاسو
دخرک پلار یاست ؟

بېرې په خوښی سره خواب ودرک... او
خوان ورته ووېل چه موږ سره ملگری یو. هغه
چه دجو می شپه شی نوله پوهنځی نه دلته
راځی.

او بېرې دخوشحالی اوویار احساس وکړ
اوجه څو بېرې له خوان سره جای څښه نو
خرک هم راپیدا شو.

البته مخکښی تردی چه دبېرې ځوی خرک
راپیداشی او کوتی ته راشی نوخوان چه
سپین نومیده او متصیدار و ټولی کیسی نی
له هغه سره گړی وی او بېرې پدی دویا پ
احساس کاوه چه دکشرزوی ناسته پاسته
نی له ښوواو پتمنو خلکو سره ده .. زړه
ترله غروړنه په گولگرمستی کوله. سپین
هغه ته ویلی وه چه زوی یی ډیرښه خوان دی
اوپه خپلو همزولو کی یوختلی اوتکره هک
دی، اوهیل شته چه هغه دخپل پلار دهیلی
سره سم دخدای د مخلوق خدمت وکړی... او
دی خبری لایسی بېرې په شوق راوستلی و

نوریا

خو وشیبې په چرت کی ډوب ږیه کوته کی
یواځی دگل بشری اودمور شور هارو هغری
په شورهای سره له خپلو پیالونه دچای ی
غږونه کول بل غږونه اوریدل کیده.

۳

دژمی یوسو سپار وه ټول له غره نه هغی خواته
دسپند ترغاری پوری په سپینه اوږه کی پټ
دکلی نری لاره یخک نیولی وه دسپند
شنی اوپه ددواو په واورو پتو غاړو تر
منځه پسیدلی اوپه گودرونو کی دکنکل یوه
پرېره اوهاته شوی تیغه ښکار یده یو نیمه
سره سیلی به را والوتله اوته خانه سره به
نی دواوری کړدله پورته کړه اوپه هوا کی
به نی وشنډله ... اوپه همدی یغنی کی بېرې
له خپلی کلانه ووت پداسی حال کی چه د

غوږ و یولی وږین دوستمال یی خوواره پر
سراو غاړی پوری تاو کړی و دکلې په نری لاره
روان شو همدا چه دکلې جومات ته ورسید
میرگل اکا. بېرې یوږوکی.

- آها ... بېرې.

بېرې سترې مشی ورسره وکړه ... او هغه
وپوښته.

- حال معلوم نه دی .

بېرې چه داوخت ورته نژدی ولاړ وه داسویلی
نوروسته ورته ووېل :

- میر گله یاره ... حال مال ښکاره ندی
هسی په تروپم کی توری وهو ... مدعیان
هسی اوپه خلک دی نه په حکومت کی خوند
پاته دی اوته هغوی پښتو ته راسره کښی
که نه خوما مرکبیتان ورته پیدا کړی وو...
اودا خبره میرگل اکا په فیلسیوفانه اندازکی
ورسره و منله چه :

- په رښتینه چه په حکومت کی خوند
ندی پاته که نه خاواس بهری دزوی قاتلان

- نن په بیا ځی ؟

بېرې په ډیره عافانه توگه خپل سروښو
راوه یعنی داچه هو. اوبیانی له جای نه یو
غټ غوږ وکړ ... لکه چه چای ډیر سوړ و
تالوی و سوزیده .. له چر څی نوستر کونه
یی اوبنکی روانی شوی .

خپلی ښځی ته یی وکتل اوبیانی ورته
ووېل :

دگل بشری موری رښتیا رښتیا درواغ
یی درواغ سخت ستومان شوی یم ...
ښځی یو سوږ اوسیلی و وکښی او خواب
یی ودرک...

نوخنکه په کوی چه پریردی یی هم
نه کپړی نو .

اوجه دپلار اومور دا خبری گودکی کسل
بشری واوریدلی په مخ یی دخواشینی یو
شپول چار چاپیر شواو مری نی ډکه شوه -
نژدی وه چه پر نک په زراشی، خو ورونی د
خپونی په خنځی اوبنکی پاکې کړی، بېرې
چه دخپل گودکی لوږ غم اوخواشینی ته پام
شونو یی ننده ترخه کړه او ښځی ته یی
ووېل :

دگل بشری موری یو غم خونندی
دا ترښځوکی پښتو ته نه راسره کښی اوپه
حکومت زما زور برندی آریان پاته یم چه
اخیر په څه کوم...

ښځی بیا یوسوږ اسویلی وکښی او
سری ته یی ووېل :

.. دوی که مېړونه وای دښځو کار په یی
نه کاوه کاشکی دوی مېړنی وای دسری
دښمن دی وای خومېړنی دی وای...

بېرې دتصوار و دکوتی سره خوندي سره
خلاص کړ... خپل رغوی یی دپرتا که په
زنگانه پاک کړ اوبیانی یو ټاک تصوار په
رغوی کی واچول اوخولی ته یی کړل .. یو

وز- می جیب ولټاوه او دتصوار و کوتی نی
راوویست د خپل کیسه دښایه لمنی یی دکوتی
پښه پاکه کړه اوبیانی په هنداری کسی
وکتل.

دتنه یی گونځی یی ژودی شوی وی .
په ډیری اوږدوکی نی سپینی لکیدلی وو او
ستر کی یی کشته کشته تللی وی په ډیره
رخه یی خپله خپوه ولیدله اوبیانی یوسو ډ
اسویلی وکښی داسی لکه چه دخپل تیر
عمر رخه اوچسرت خوری او بیا لکه چه
ناڅاپونی څه شی وریاد شوی دی په یی *
له کوتی نه ووت خو اړه نی په ژور * ژور
ونځل او خراشکی نی دکوتی دمنځه په سویه
باندی توکړل اوسارناستی ته ولاړ. پداسی
حال کی چه هغی خواته روان و چیغه یی وکړه
گل بشری مانه یوه کوزی اوپه کیسده -
گل بشری چه دهغه ایکی یواځی لورمه نه
په یوه لږخه نیمکی ښکاریدله اودهیلی په
هال کړه کړه په لاره تلله ۱۵ کلنی کلشیری
همدا چه دخپل پلار سپارښتنه واورید له نو
یی په بېره یوه کوزی اوپه دیتی خواته په
پوله باندی ورته کیښوده...

اوڅو شیبې وروسته بېرې دخپلی کوتی
په غولی ولاړ او لمونځ نی کاوه.

خدایه پ مونځ تو لو چه ستا ستاینه کوو
له چنچا له خلاص کسی ی... خدایه
ټول مری وبڅینه اودتولو ځای چنت کړه...
ورحمیزه ... خدایه زموږ داتوری تیا ری
رڼاکړه.....

اوجه بېرې دخپلی دعادی برخی تله
راورسید چه :

- خدایه زموږ اولاد ته دښو لارښو نه
وکړه... خدایه هغوی داسی لوی کړه چی
خدای د مخلوق خدمت وکړی نو سخته
اوترخه ژر اورغله دږه دقت ورته پیښی شو
او په ټپا شو مری نی سخته ډکه شوی وه
سترگی نی پتی نیولی وی اوله هغو تله
رني اوبنکی روانی وی لاسو نه یی ښه په
اخلاص پورته نیولی وو.

اودی وضعی نیمه گړی دوام کړ...

دښه اولادنه مطلب دهغه زوی خرک وه چه
په ښارکی یی پوهنځی وایه...

بېرې چه دستر خوان ته کیناست اوید
سوکرک نی مات کړ نوی بیام بسم الله
ورسره وویل اوپه سبانه یی پیل وکړ...
میرمنی یی پداسی حال کی چه څگر
ویدله هغه ته په ریدیدلی لاس سره دچاپو
پیاله په لاس کی ودرکړه ... هغی زهیر ی
سترگی داسی ښکاریدلی لکه چه یو شیبه
مخکښی نی ټپلی وی ... عرق چینه یی چه
ترلوی تکرې لاندی پته وداوند یی وپوښلی
وه.

سر یی لپ څه ریغذیده او چه سوکرک
نی ژودوه داسی ښکاریده لکه چه دژامی څو
نواښونه یی نه وی څکه خوله په یی راټول
شاو خواته ته نی گونځی پیداشوی، همداچ
خپله مری یی په ډیر زحمت سره تیره کړه
بېرې ته یی ووېل :



شاعر کلاسیک پشتو

خوشحال خان خټک

زندگی و فعالیت خوشحال خان خټک.

امپرا طوری مغل در سرای شاه جهان که محیط پر از فلاسفه، دانشمندان شعرا... و رسامان شرق بود، حیات بسر میبرد.

شاه جهان که شعر و هنر را ارج زیادی می نهاد، به استعداد جنگی و مهارت خوشحال خان در شعر و ادب ارزش عالی قایل شده بود، و او را «شیر میدان جنگ» و «مرد قلم می نامید، شاه جهان از رهگذر مادی نیز با شاعر مسا عدت میکرد. خوشحال خان طی لشکر کشی های پسر شاه جهان، مراد بخش، به دیکن، با سر با زان دلیر و جنگجوی خود بکمک وی میشتا بد. خوشحال بیاس خد ماتی که در اسفال قلعه تریکه ده از خود نشان میدهد (ز امپراتور مغل دریافت چهل هزار روپیه انعام پول نقد و جا گیری که سالانه یکصد و پنجاه هزار روپیه عاید داشت، موفق گردید.

امپرا طوری بزرگ مغل در سالهای اخیر سلطنت شاه جهان و مخصوصا در دوران پسر او او رنگ زیب به نحو محسوسی دچار ضعف و فتور گردید. در سرای سر قلمرو امپراطوری شورش و تمرد به نحو مستمر روی میداد. از یکطرف را جیو تها سیکها و مر تهی های هند و ستان و قبایل پشتون علیه مغلها سر بر میدارند و از طرف دیگر در زمان حاکمیت او رنگ زیب، سر از سال ۱۶۸۵، استعمار گردان انگلیس تلاش میوزند تا ساحه خویش را در بقیه در صفحه ۵۷

و هندی مطالعه کرد. علاقه او به شعر و ادب، از همان سنین شانزده سالگی مبلور گردید. نظر به معلوماتی که عصمتی در مولف گراف مربوط به زندگی و ایجاد ادبی خوشحال خان خټک میدهد، شاعر بی آنکه مطالعه خود را به کتب مربوط به موضوعات دینی و ادبی منحصر سازد، در زمینه حکمت، فلسفه پیو لوژی، هیئت، کیمیا، فار مکر لوزی جامعه شناسی، تخیل جنگی و استراتژی نیز معلومات وسیعی بدست می آورد.

خوشحال خان خټک در عصر اعمار آبدی های تاریخی معرو فی چون تاج محل و مسجد مر وازید آگره (که در زمان سلطنت شاه جهان ۱۶۲۸ - ۱۶۵۶ اعمار گردید)، مسجد جامع دهلی، دیوان عام و دیوان خاص (که در سرای امپراطوری مغل بنا نهاده شد) میز یست. بقول جواهر لال نهرو «این آثار که از حیث زیبایی، شهره آفاق شده اند، مظهر شکوفانی دو زان مغلها بشمار میروند» (۲)

خوشحال خټک بحیث خان قبیل خټکها سر از سال ۱۶۴۱، در مرکز (۲) جواهر لال نهرو «کشف هند» نشر تاریخ و ادبیات جهان، مسکو ۱۹۵۵ ص ۲۸۴ گ. الفت «ملی قهرمان خوشحال خان خټک»، کابل ۱۹۶۵.

«تاریخ مرصع» که توسط سطنواسه خوشحال خان خټک در اوایل قرن ۱۸ تحریر یافته، در باره زندگی و فعالیت شاعر، معلومات دقیق و مفصلی میدهد. مؤلفین کنونی افغانستان چون ع. بینوا، گ. الفت و م. عصمتی که با استناد پائین ائروسایر منابع موجود در افغانستان هر کدام راجع به حیات و فعالیت ایجاد خوشحال خان خټک مو نو گراف های جداگانه ای پر شده تحریر کرده اند نیز در باره شاعر معلومات جالبی داده اند (۱) نظر بمعلومات منابع مذکور خوشحال خان خټک در محلی بنام اکوپه که در ناحیه شرقی شهر پشاور موقعیت داشت در ماه ربیع الثانی سال ۱۰۲۲ هجری قمری مطابق سال ۱۶۱۳ میلادی زاده شد.

در آن موقع شهباز خان پدر شاعر ۲۲ ساله بود و در خدمت شاه جهان باد شاه مغل میگردانید. خوشحال خان خټک از همان آغاز کودکی، استعداد در خشان خود را نشان داد و علوم مروج زمان را دقیقاً فرا گرفت. خوشحال بحیث شاعر و سر کرده آینده قوم، بر اساس تعالیم معمول در خانواده خان سوار کاری، کشتی گیری، شکار و فنون جنگی را آموخت و چون بسر حد بلاغت رسید، کتب علمی و ادبی زیادی را بزبانهای عربی (۱) ع. بینوا، «خوشحال خان خټک خه وایی؟» کابل ۱۹۵۱، م. عصمتی، «خوشحال خان کیست» کابل، ۱۹۵۶.

نیز رخنه وارد کند و سر انجام برخی از اربابان محلی بار دیگر با مغلها همکاری کردند که در جمله آنها پسران خوشحال خان خټک نیز شامل بودند.

درین آوان پرا آشوب و کشمکش خوشحال در میان قبایل خټکها رفته، آنها را با اتحاد و همبستگی و نبرد مشترک علیه مغلها فرا میخواند. این دوره زندگی قهر مانانه خوشحال خان خټک، در نتیجه نزاع و کشمکش هایی که بین فرزندان وی روی میدهد، به دوره ای مشحون از درد ورنج و تلخکا میها مبدل میگردد.

اشرف در سال ۱۶۸۳ هنگامیکه سمت ریاست خټکها را بدوش داشت، از طرف مغلها دستگیر شده بزندان بیجا پور افکنده میشود و مدت دو سال در آنجا محبوس میماند و در طول این مدت وظیفه ریاست او را پسرش افضل خان بدوش میگیرد. افضل خان شهبزاده مغل شاه عالم را که بنام بهادر شاه براریکه دهلی تکیه زده بود، مورد تایید قرار میدهد.

خبر وفات اورنگ زیب در سال ۱۷۰۷ هنگامی که افضل خان میرسد که به بعیت شاه عالم در اټک میگردانید. شاه عالم به افضل خان دستور میدهد تا راه پشاور را نگهداری کند. اما در سالهای اخیر سلطنت او رنگ زیب، حاکمیت مغلها نتوانسته بود در کوهات بنو و دیگر مناطقی کوهستانی افغانها، عملاً تا مین گردد.



ن، حافظه

پښتنه پیغله وایي

د جمهوریت ملی اختر دی
لایه اتاسره په گډه سېل ته څه
د جمهوریت
ښکلی بیرغ د جمهوریت دی
زموږ په سرورې اوچت دی
په کښې موراژ د حریت دی
په سرو لاسونو ورته تل کړم سلامونه
د جمهوریت

د جمهوریت علم پر داره
نیزه مبارک دی لویه چاره
زموږ د ټولو افتخاره
ن دافغان ملت پوره دی ارمانونه
د جمهوریت
ن دافغان ملت خوشحال دی
د جمهوریت موپوره کال دی
د خوشی حال د خوشی نال دی
مونږ په کښې کړی دی د پیر عمر کارونه
د جمهوریت
سور شال می راکړه گرانې موری
ستړگي په دایره کړمه توری
د پیری ملگری لرم توری
د وطن پیغلی خپل وطن آباد وونه
د جمهوریت
مونږ د زلمونه نه یو کمی
یو د وطن د تیار وشمی
ملی وحدت په لاره شمی
بلی دیوی یوهره خوارنا کوونه
د جمهوریت
یم د وطن پیغله ملاله
د جمهوریت په نوم خوشحاله
د ملک خدمت ته یم لیواله

زه د وطن د پاره سر خیراتو ومه
د جمهوریت
په سرمې شال انقلابی دی
د شونډو رنگمې گلایي دی
د تلندی خال می شرابی دی
په پت کښې ناسته یم آشفته بی سانه
د جمهوریت
د نوی ژوند په نوی لاره
راځه چه دروڼو گرانه یاره
من او بازو یم سنا د پاره
وطن زموږ څه غوږی خدمتونه
د جمهوریت
خویندو راشی چه روانیرو
له خپلو وروڼو مخکې کیږو
خو چه مطلب ته ورسېږو
چه سبانه وی مونږ ته پاتی پیغورونه
د جمهوریت
د وطن کانی پوتی خاندی
د خوشحالی خبری کاندی
زماکه بختل ده لاندی باندی
دی هری خواته غوږیدلی سره گلونه
د جمهوریت
څه مبارک موو طنوالو
داملی جشن او لسوا لو
وطن پرستو وطن پالو
د افتخار مو په جهان لوږ شو مېر و نه
د جمهوریت
حافظه څه ښکلی دنیا ده
زماکه آسمان رڼا رڼا ده
سپوږمی ولاړه په خنداده
د آسمان ستوری له خوشی کړی اتونه
د جمهوریت

(بېنوا)

د آرزو گانو نڅا

بیا په څه مستی را پارید لی دی، او څه خو ښی ناڅی، تمناوی هم
ورته مسکا مسکا کیږی.
د آرزو گانو دانا څا په نڅا، او ورسره ورسره د تمنا وو دانر مه
مسکابی څه ند ده.
ټولو ویل چی آرزو گانی مری، او تمنا وی ژواندی دی، د محفل
نفری بی اوره، دمطرب سرود بی شوره، او درندانو زړونه مات دی،
سره سنا، او چپه چپتیا وه، چپه خوب کی لاد آرزو گانو د ژوند، او
د تمناود هڅی اټکل کولای نه شو.. خو - دانا څاپه نڅا، او دا
ناڅاپه مسکا هرو مرو له خانه سره یو نوی زیری لری، هو - نوی
زیری د (نوی ژوند) او نوی ژوند د (نوی افغانی جمهوریت) دا څکه نو،
آرزو گانی را پاریدلی او تمنا وی راخوځیدلی.
د دراتلونکی ژوند په امید !!
او په نڅا او مسکا کی داسندره بولی :
تر سره آرزو سوه، تمنا لپاته ده.
د عزم غځوند مطلب و خواته دی واری دی سر ته سترگو ساقی
ستا په لوږ همت طوفان د میو راغی خو مینا لاماته ده ښه بڼی دی راته
جوړگی، خوښو اله پام کوه اغز نه کړونده لا، د گلونو شاته ده
نوی نظام

نوی ژوند، نوی جهان، نوی نظام دی
نوی واک، نوی اختیار، نوی زمام دی
داودی نغمه خپره شوه په فضا کښی
نوی ساز، نوی آهنگ، نوی مقام دی
آرزو دنوی نسل را ژوندی شوه
نوی روح، نوی بد لون، نوی مرام دی
امیدونه د مقصد لوری ته ځانندی
نوی لار، نوی رهبر، نوی امام دی
پژمرده زړو نه یی بیا په نڅا گډه کړه
نوی زیری، نوی بزغ، نوی پیغام دی
د افغان زلمیو پا څی لیځی غږی
نوی وخت، نوی فرصت، نوی قیام دی

پا خیره وطنه!

راوړې انقلاب خلکو ته زیری دیری
ختمه شوه وطن کی تل لپاره بربری
د پی په آسمان کی لوږ بیرغ د جمهوریت
و درېره په پښو څه درنه جار څه زر ختمه
پاخیږه وطنه!
پاخیږه وطنه!

.....

راغله ستا درشل ته د تاریخ انقلابونه
بند په بند متبیری ستاد متو څنځیرونه
نیسی انقلاب لاری نوی سنگرونه
ستا په پاچه خاوره د بریو رڼا پلنه
پاخیږه وطنه!

.....

ته که اوس پاته څی، بیا په جیری پاخیږی نشی
جیری که را پاشی بیا به څای ته رسیدی نشی
دی توری تیاری نه به رڼانه راوتی نشی
زه دی قربانی شم راجنګ شما زما تنه
پاخیږه وطنه!
پاخیږه وطنه!

.....

سوله آزادی او عدالت زموږ شعار
کار او آبادی او پرمختګ زموږ لار
ستارا پاخیږه زموږ د نسل افتخار
پلنه که په لوڅو ددی غرو باندی لمنه
پاخیږه وطنه!
پاخیږه وطنه!

از - مودکی

فرزند خیانت پیشه

مترجم : عارف عزیز پور

کن - شاید کشته شوی و هیچ
کسی بخود درد سر نخواهد داد که
شخصی مقصود را پیدا کند

او سر خود را بلند کرده و
می ایستاد مگر پاسبانان از پهلوی
میگذشتند یا جرئت نمیکردند که
دست خود را بروی او بلند کنند
یا اینرا اهانت میدانستند .

مردان مسلح چنانکه از لاشه ای
بگریزند از او دور میشدند و تنها
اش میگذشتند و او آواره و
سراسیمه سرک بسرک براه پیمائی
اش ادامه میداد - بیصدا و سیاهپوش
بسان بدبختی شهر - چنانچه گوئی
همه چیز دوروبرش همیشه دنبالش
نمایند آواز های دیوانه کننده در
گوشش طنین میافکند : 'فاله ها -
گریه ها - دعا ها و زمزمه اعبوسانه
عساکری که امید پیروزی را بکلی
از دست داده بودند .

او بحیث فردی از شهر و یک
مادر در باره پسرش و در مورد
شهرش می اندیشید : زیرا درراس
کسانیکه شهرش را و پسران
مینمودند پسرش قرارداد داشت - پسر
بشاش زیبا و بیرحمش . درحالیکه
در گذشته های دور پسر خویش
باسر فرازی می نگریست و آن
سرباز را بحیث هدیه گرانبھائی
بکشورش و همچنان بحیث نیروی
محسنی جهت کمک بمردم شهریکه
هم خودش در آن بدنیا آمده و
بزرگ شده بود و هم آن پسرش ،
بحساب میآورد . قلب این زن با
صدها رشته نا مرئی به سنگبھائیکه
نیاکانش خانه خود را برانها بنا
نهاده و دیوار های شهر را بلند
کرده بودند - با خاکی که
استخوانهای اقوامش در آن مدفون
بود با افسانه ها ، آهنگها و امید
های مردمش بهم پیوسته بود .

احتیاط و زیرکی خاصی جمله های
خود را ناتمام گذاشته و میپرسیدند :
آیا این دشمن نبود که پیشرفت
نمود ؟

در شبها وضع بدتر بود . در
سکوت شب ناله ها و شیون ها
شمرده تر و بر جسته تر بگوش
میرسید . از گردنه کوههای دور
دستی که کمب دشمن را از نظر
پنهان می ساختند سایه ها و اشباح
سیاه دزدانه بسوی دیوار های نیمه
ویران شهر میخزیدند . بر قلعه سیاه
کوهها مهتاب بسان سپری که از
ضربه های شمشیر فرو رفته باشد
سر میکشید .

مردم شهر که ناامید از رسیدن
کمک فرسوده از رنج و گرسنگی
امید نجات شان روز بروز ضعیف
تر شده میرفت برآن ماه و دندانها
قلعه های کوه - گردنه های سیاه
و کمپ بر سرو صدای دشمن با
ترس و وحشت مینگریستند . همه
چیز برای شان سخن از مرگ
میگفت و حتی ستاره هم در آسمان
نبود که آرامش شان بخشد .

میترسیدند از ینکه چراغهای
خود را بیفروزند بنابراین تاریکی
سنگینی جاده ها را فرا میگرفت و
در ین تاریکی زنی خود را سراپا
در چادری پیچیده و مانند ماهی
که در اعماق دریا شناور باشد بدون
سرو صدا براه خود میرفت .

هنگامیکه مردم او را میدیدند
با هم زمزمه میکردند : آیا این
همان زن است ؟

آری خودش هست . میگفتند و
برگشته در رواق ها خود را پنهان
مینمودند و یا سرخود را پائین افکنده
از کنارش رد میشدند .

پاسبانان با تر شروئی باو
گوشزد مینمودند :
'مونا مارپانا بر گرد - احتیاط

در باره مادران بصورت بیپایان
میتوان سخن گفت ...

چند هفته میشد که دشمن شهر
را در حلقه محاصره شدیدتری گرفته
بود . شبانه آتش افروخته میشد و
شعله های آن از ورای تاریکی
شب بدیوار های شهر میرسید
چنان که گوئی کابوس چشمی پدید
آمده باشد این شعله ها بابدخواهی
زبان میکشیدند و نور تهدید آمیز
شان افکار تیره و غم انگیزی را در
باشندگان شهر محاصره شده
بر می انگیزت .

از دیوار های شهر میدیدند که
دام دشمنان سخت تر و تنگ تر
شده میروند . می دیدند که سایه
های تاریک بدور آتش چرخ میزنند
شیمه اسبان شکم سیر - آواز
اسلحه چبچه خنده های بلند و آواز
خوانی مردمانی که به پیروزی
خویش مطمئن بودند بگوش می رسید .
چه چیزی در گوش تکان دهنده تر
از آواز خوانی و خنده دشمن است
دشمن در همه جوی هائیکه شهر
را آب میداد لاشه ها و اجساد را
انداخته تاکستان های اطراف دیوار
را سوزانده ، کشتزار ها را پایمال
کرده و باغهای میوه را نابود ساخته
و باین ترتیب شهر از هر جهت
نمایان بود و تقریباً همه روزه توپ
و تفنگ دشمن بروی شهر رگبار
سرب و آهن مذاب میریخت .
دسته های عساکر خسته از

جنگ و نیمه گرسنه با اوقات تلخی
و ترشروئی در جاده های تنگ
و تاریک شهر اینسو و آنسو
میرفتند . از ارسی خانه ها آواز
ناله در دناک زخمی ها ، شیون
آوارگان ، دعای زنان و گریه
کودکان بگوش میرسید . مردم با
سربویش با هم گپ میزدند و با

اکنون این قلب محبوبی را از دست داده و میگریست. او در دل عشقش را به پسر و عشقش را به وطن با هم مقایسه میکرد و نمیتوانست فیصله کند که کدامیک گران تر است.

بهین گونه شبانه در جاده ها راه میرفت و بسیاری کسانی که نمیتوانستند او را بشناسند میتراشیدند و قیافه سیاهش را به شبج مرگ که بهمه شان بسیار نزدیک بود به اشتباه میگرفتند. و همینکه میشناختند ازین مادر آن وطنفروش رو بر میتافتند.

روزی در يك گوشه دور افتاده نزدیک دیوار های شهر زن دیگری را دید که در کنار نعشی زانو زده و چنان بیحرکت است که گوئی پارچه ای از زمین باشد. آن زن که روی غمزده اش بسوی ستاره ها بود دعا میکرد - بر دیوار بالای سرش دیده بانها با آواز آهسته - سخن میزدند و اسلحه شان در تماس با سنگها سائیده میشد.

مادر آن وطنفروش پرسید

« این شوهر شماست؟ »

« نه »

« برادر تان؟ »

« این پسر من میا شد. شوهر من سی روز پیش کشته شد و پسر من امروز؟ مادر شخص کشته شده بر زانو هایش بلند شده و با آواز حقارت آمیزی گفت:

« مریم مقدس همه چیز را میبیند و میداند و من او را شکر گذارم؟. اولی پرسید. بخاطر چه؟ و دوومی جواب داد:

« اکنون که اودر نبرد بخاطر کشورش با افتخار و شرافتمندانه جان داده است میتوانم بگویم که میتراشیدم. او دل نازکی داشت و بسیار مایل عیاشی بود و من میتراشیدم که مبادا بشهرش خیانت کند - کاری که پسر ماریانا یعنی آن دشمن خدا و بشر و سرورسته فعلی دشمنان ما کرد. نفرین باد بروی و بر کسیکه او را زائیده است. »

ماریانا رویش را پوشانیده و براهش رفت. صبح روز دیگر پیش مدافعان شهر ظاهر شده و گفت:

« پسر من دشمن شما شده است. یا مرا بکشید یا اینکه درها را باز کنید تا نزد او بروم. »

پاسبانان جواب دادند. « تو يك انسان هستی و کشورت باید برایت بسیار گرامی باشد. پسر تو همانگونه دشمن هر يك ماست دشمن تو نیز میباشد. »

« من مادرش هستم و دوستش دارم و بخاطر اینکه دشمن ما شده بایست سر زنشش کنم. »

سپس آنها با یکدیگر مشوره نموده و چنین فیصله کردند:

« شرافتمندانه نیست که بخاطر گناهان پسر تو ترا بکشیم. میدانیم که تو نمیتوانی اجازه دهی که از او چنین گناه و حشتناکی سر بزند و نگرانی را ازین رهگذر میتوانیم درك نمائیم. مگر شهر ما بتو حتی بحیث گروگان هم ضرورت ندارد. پسر تو بتو هیچ نمی اندیشد. ما عقیده داریم که این شیطان لعنتی ترا فراموش کرده و این کیف - ترست اگر فکر میکنی سزاوار آن بوده ئی. بنظر ما این خود و حشتنا کتر از مرگ است. »

« اری برآستی که وحشتنا کتر است. »

و پس از آن درها را برویش کشودند و موافقه کردند که از شهر بیرون شود. هنگامیکه اواز خاک پدری اش جدا میشد - خاکی که اکنون آغشته بجوانیست که پسرش ریختانده تا دیر باز نظاره اش میکردند. وی آهسته آهسته راه میرفت زیرا با هایش میل آن نداشت ازین خاک دور شوند. او باجساد مدافعان شهر سر تعظیم فرود آورده و سلاح شکسته ای را با اکراه بدور افکند زیر اتمام سلاحها برای مادر آن متفورند و تنها هما نهائی را نگاه میدارند که نگهبان زندگی باشند.

چنان راه میرفت که گوئی شیشه کوچک آن گرانبهای را در زیر چادرش حمل میکند و میتراشد ازینکه مبادا قطره ای از آن بریزد. و هنگامیکه در نظر آنانکه از دیوار شهر نگاهش میکردند - قیافه اش کوچک و کوچکتر شده میرفت برای شان چنان مینمود که افسردگی و ناامیدی شان نیز یکجا با وی

رخت پر بسته باشد. دیدند که در نیمه راه ایستاده و روسری اش را افکنده رویش را بر گرفتند و مدت زیادی بسوی شهر خیره شد. و دیدند که در کمپ دشمن بتنهائی به پیش میرود. و دو شب سیاه دیگر مانند خودش با احتیاط باو نزدیکتر میشوند آنها نزدش رسیده و پرسیدند که چه کسی میباشد و از کجا آمده است. او گفت: سر لشکر شما پسر من میباشد. و هیچ کسی این گفته او را تردید نکرد. سپس دورش را گرفته و بستایش و ثنای پسرش پرداختند. که چقدر هوشیار و دلیر است و اوهم بگفتار شان با گردنی افراشته گوش میداد بدون آنکه اضطرابی از خود نشان دهد زیرا بنظر او پسرش نمیتوانست غیر ازین باشد.

بالاخره اکنون پیشروی کسی ایستاده بود که نه ماه پیشتر از تولدش میشناختش - کسی که هرگز دور از قلبش نمیبود. وی پیشروی ایستاده بود پوشیده با لباس ابریشمین و مخملی و سلاحی مرصع با درو گوهر. همه چیز طور دلخواه بود - مادرش او را چندین بار دو رویا چنین دیده بود. نروتمند - مشهور و قابل ستایش. در حالیکه دستهای مادرش را میبوسید گفت: « مادر - تو نزد من آمدی؟ تو با منی؟ و من فردا آن شهر لعنتی را تسخیر خواهم کرد. مادر بیادش آورده گفت: « همان شهر یکه تو در آن دنیا آمده ئی. » او مست از دلیری خویش و دیوانه و خراب از تشنگی بشکوه و جلال پیشتر با حرارت سر کشی جوانی در پاسخ مادر گفت:

« من دنیا آمده ام و برای دنیا - قصد دارم دنیا را بلرز در آورم تا حیرت و شگفتی بیا فرینم. آن شهر را تا کنون بخاطر تو گذاشته بودم و این امر چون خاری در گوشتم بود زیرا سرعت مشهور شدنم را بتاخیر انداخته است اما فردا این آشیانه احمق های لجوج را خورد خواهم کرد. »

مادرش گفت « جانیکه هر سنگش ترا میشناسد و کودکی ات بقیه در صفحه ۵۹



سلام

اول به نرگس چشم و دوم به ابرویت
عزار بار بگردم به گرد عرویت
(۱)

سلام از من بیدل به صفحه رویت
سلام دور چه جا جت که در برم باشی

سلام صبح

اول به نرگس زبان و دوم به پیغامت
عزار بار به پیچیم به زلف چون شامت
(عارف پژمان)

سلام از من برگشته نامه بر نامت
سلام صبح چه حاصل که در برت گیرم

شعر تازه از: محمود فارانی

راز نهان

زندان خال مشکین بروخ تو، راه دلها را
بباغ ارسر زنی ای گل تو با این دامن کوتاه
چنان خم گشته زلف نقرین بردوش گلگامت
ز چشم مست تو اشکی بروی سینه ات لغزید
خم رانت ز جاک دامت دیدم بدل گفتم:
خدایا! کی بیرون از پرده آن زان نهان افتد؟



از: علامه اقبال

متاع قافله

سرودی برای آنکه بازش یافته ام

بیم آن ندارم که روزی آسمان ترا از من بگیرد.

بیم آن دارم که روزی تو خود را از من بگیری
بیم آن دارم که شب در وجود تو طوفان کند
خورشید مهر ترا پنهان کند

درختی را که من در تو کاشته ام، براندازد
و برگهای طلایی دوستی را بر خاک اندازد
تو خود را از من بگیر.

تو در من زاده شدی و باتو: صبح زاده شد

تو در من پدید آمدی و باتو امید پدید آمد

تو بمن لبخند زدی و روزهای جهان بمن
لبخند زدند

تو بر من بهاری دادی و در من رویا ندی!
- تونسمی -

تو آفتاب مهربان را بر من تاباندی

- توسپیده ی -

رنگین کمان لبخند تو از ازل تا ابد کشاده
است

و آسمان در زیر طاق چشمان تو جاری است

صبح از زبان تو سر میزند

و خورشید از نگاه تو

تو در میان من و تقدیر، دریچه ای:

دریچه ای بروشنی آفتاب و کشادگی آسمان

تو خود را از من بگیر.

من در تو و باتو زاده شدم

بگذار که در تو و باتو بهیوم

از: فروغ

نه خانقاه نشینان که دل یکس ندهند
عبار مسجد و میخانه و صنم گداهند
که آشیان به گریبان کبکشان نهانند
بخلوت اندولی آنچنان که با هم اند

که این شکسته پایان متاع قافله اند
چنانکه شیخ و برهمن شبان برده اند

دکتور سپیل

ستاره شام

صد هزار راز و رمز در نهان
شام آید روز گردد از جهان
آنچه ماجو بیم بر ما کن عیان
در حریم جرعه ای، ای آسمان
تابش آن زنده ساز خاکیان

کرد روشن دیدگان کا و وان
آرزو روشن شود از تاب آن
رنگ آن باشد پیام ز ند گمان
داغ دل سوزد بجان گردد لغزان
شعر سوزان تا زنده آتش بجان
تابسوزم بی اثر در آشیان

ابر نیسان مستی آورد از مغان
عالم پیر از سر نوشد جویان

گرم خیز از سینه ای آتش بیان
بشکنم بالکر نو قید ز مان

تاببینی راز ها آینه سنان
این جهان بیکران ناید گران
بی حدود افتاده - عمر کبکشان
عمر کوتاه گردد عظم ناتوان
چند روزی بگذر دامن بی گمان
می پرستم می! به آیین مغان

غلام زنده دلانم که عاشق سره اند
به آن دلی که برنگ آشنا و بیرون گشت است
نگاه از من و پروین بلند تر دا رند
برون ز انجمنی در میان انجمنی

بچشم کم مگر عا شقان صادق را
به بندگمان خط آزادی رقم کردند

۲۱ ثور ۱۳۴۳
راه تنگ غارو - کابل

آسمان ای زاد گاه کبکشان
جلوه دارد نیمه ظلمانی افق
دردل ما از شفق، رنگی بریز
صد پیام عاشقی آید ز تو
ای شرار مهربان تو مگر

کوکب تابنده ای شام سپید
سوز و ساز عاشقی ها در تبش
چشم دل الهام گیرد از الفق
شام گردون کرده آتش بر نهان
آزدل شاعر فرو ریزد چو می
کرده دوران بی پر و بالم زغم

نوبهاری مست می تابد به دهر
من فسرده در جوانی از جفا

چون سپیل آرم لغزان آتشین
می گذارم شیوه دیرینه و ا

یک دم از تاب خودی بیرون بیا
در خم اندیشه و بند ا و ما
عمر مادر جرعه ای نمی شور
می توانم راز آن رایالت زود
خوشتر آنست از غمش فارغ شوم
مست سازم دل ز چشم و می کشم

سرود

زیست شیشه در شادمانه می تگرم
در آسمان سحر رنگ ارغوانی را
و با سرور سحر نیز زانهای جوان
و با ترانه کنجشکهای بی آرام
بگوش می شنوم شور زندگانی را

هنوز پرتو مهابت آشیان ساز است
میان شاخه پر پرگ سنگهای گبود
هنوز چشم درخشان زهره بیدار است
نکرده است ز دیدار خاکیان بدرود

بیم گنبد همسایه دورتر، آنجا
دوچه گریه بیگانه مست نازم اند
بچشم روشن شان خفته آذرخش هوس
ز خویش بی خبرند و بی نیاز هم اند

شفق بدامن زیبای آسمان بنشست
بشاخ شام کنون مرغ صبحم آویخت
ز کوجه دختر می شادمان گلشت و سرود
که (آتشی بدلم عشق نازنینم ریخت)

در آستانه این صبح زندگی پرداز
در آگینه این چشم ساز بر آواز
دل چو سینه مرغا بیان رنگین پر
پراز ترانه امید و شور شیرین است
به گلستان فلک دیدم و بخود مگفتم:
جهان هستی، هر چه هست رنگینی است

احساس

شعر من،
باده نابی است که شام
چون سحر خیز و نمین چشم آبی، یک نگاه
که بجوشد.

در بانیزی سرد -
می چکد از لب جام
دست نجیب.

تو بهتر میدانی یادا کتر؟

یک مرد دهاتی مریض شده بود
بالاخره مجبور شدند داکتری بر ای
اوبیاورند. داکتر فهمید کار از کار
گذشته. اطرا فیان را دلداری داد:

— مرگ و زندگی دست خدا است
ناراحتش نکنید. کارش تمام است
مریض با وحشت از جا پرید و گفت:
— چی چی. داکتر صا حب منکه
نمرده ام...

زن با عصبانیت شوهرش را
روی تخت خوابانید و گفت:
— خاموش باش آدم ساده تو بهتر
میدانی یاداکتر؟



رقابت و همچشمی در گدا بی

پولدارها

خانمی که تازه به دوران رسید
بود، کلید مو تر آخرین سیستمش
پشت کوچ سالون افتاد خد متکا ر
برای پیدا کردن آن خم شد. خانم
باناز و تکبر گفت:

— زحمت نکش... فر دایک مو تر
دیگر میخرم.

کجا میرویم؟

یک نفر تور یست که از برج ایفل
دیدن میکرد از مامور امانسور پرسید:
— اگر سیم لغت کنده شوه کجا
میرویم؟

مامور لغت با خنده معنی داری
جواب میدهد:

— بسته به عمل خود شما است،
اگر آدم خوبی هستی بهشت میروی
اگر آدم بدکاره هستی میروی
جهنم.



مترجم: ژرف بین

شهرهای بی نظیر

قشنگی است. و راستی چرا گفتید و تا دیر
نشده؟

— بطور شما هیچ نمی دانید؟
— نخیر.

— شهر الف شما فرود می آید هرساله
السطح بحر یابین و یابین تر شده می رود.
علما حساب کرده اند که وقتی بکلی زیر
آب خواهد شد.
— اوه، خدای من، من سه روز است که از
آنجا حرکت کرده ام و هیچ چیز را نمی دانم.
— ببینید که اشتباه می کنید، من
انسان بی طرف هستم و با وجود اینکه می دانم
که هر سال محل الف یک ونیم سانتی متر
بائین می نشیند و در سال ۳۰۰۰ میلادی بکلی
زیر آب می شود.

اولی گفت:

— من بر میگرم تا خانم را با خبر سازم
دومی بعد از کمی فکر گفت:
— و من هم باید به محل ب برگردم تا
مفاز را ببینم و آن انسان ماقبل التاريخ ...
شاید تا هنوز همانجا قرار داشته باشد.

همجوار تان خانه پیدا می نماید.

— چه حرفها نیست که شما میزنید هیچکامی
فکر نمی کردم که در شهر ما مفاز باشد و
آنهم به این درازی

— البته، مفاز دیدنی و زیبایی است.
فرصت باشد و انسان از آن دیدن کند هم
اینجاست که در ایستگاه اولی نظری به
انسان ماقبل التاريخ بیندازید.

— از دیر زمانیست که او آنجاست؟

— کی؟

— انسانی که راجع به او حرف زدید.

— کجا؟ از قدیم، بعضی ها
می گویند از دوران نیاندر تالو برخی هم
میگویند از دوره گراماتیون، ولی چه فرقی

میکند به هر صورت جالب و دیدنیست.

— بد نیست اگر انسان وقتی بدان جا ها
سری بزنند، متأسفانه وقت آنرا نداریم،

فعلا که عجله دارم به محل الف بروم و تادیر
نشده باید آنجا برسم

— پیشیمان نخواهید شد - شهر زیبا و

اتسافا وضع چنان شد که توریستی از
محل الف به محل ب مسافرت نماید.

کاش به همین قصه پایان می یافت
توریست دیگری برعکس از محل ب جات الف
بار سفر بست.

مردو توریست بکلی بطور تصاد فی در
— محل ث بد جا یی نیست بصورت
دروسط راه بین الف و ب.
اولی گفت:

— محل ث بد جایی نیست بصورت
عمومی قصبه زیبا و جالبی است
دومی تأیید نمود:

— واقعا جالب و تماشا نیست

اولی یاد لچسپی خاصی پرسید:

— ببخشید شما از کجا ئید؟

دومی با غرور کامل جواب داد:

— من از محل ب.

اولی مثل اینکه فریاد میکشد:

— اوه، از محل ب، من در محل ب
بوده ام واقعا شهر بی نظیری است.

دومی با توافق نظر جواب داد.

— البته محل ب بی مانند است.

— شما میدانید که در آنجا بیش از همه
از چه خوشم آمد؟ جیبیل زیبای شما.

چه ساحل مقبول که در عمر ندیده بودم...

— چی؟ جیبیل در محل ما؟ کدام جیبیل؟

— همان ذخیره آب را می گویم، گفتم
جیبیل اعمار کرده اند جیبیلی بی مانند و خارق
العاده.

جیبیل اعمار کرده اند جیبیلی بی مانند و خارق
عاده سال قبل.

— عجب است بار اول است که میشنوم

راستی کار خوبی کرده اند زیرا من برای
ماهگیری یابه جیبیل کسپین یا جیبیل سلیگر

می رفتم راستی در جیبیل شهر ما هم می
مجاز است.

— هم ماهی، راستی، من چندان علاقه ای

به ماهگیری ندارم.

من در جیبیل شما از طریق مفاز معروفی
وارد شدم.

— چی مفاز؟ در شهر ما مفاز؟ ... کدام
مفاز؟

— بطور کدام؟ مفاز طولانی ۳۵۰ کیلومتر
که از منطقه شما آغاز می یابد و در منطقه



داماد و خوشو

خشو:

- دختر من آواز میخواند. پیانو میزند. نقاشی میکند و به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی بلبل وار صحبت میکند. شما چی میدانید؟

داماد:

- بنده هم غذا پختن و ظروف شستن و جوراب د و ختن و بچه داری را خوب میدانم.

شاگرد

حسن برای اولین بار به مکتب رفته بود خواهرش پرسید معلمتان چگونه آدمیست.

حسن گفت: آدم خوبی است ولی بسیار نا فهم است. بمن گفت اسمت را بنویس، وقتی نوشتم نتوانست بخواند.



زمانیکه گولکیپر بوتل را بجای توپ به اشتباه میگیرد

دکتور و مریض

دکتور در ختم معاینه بمریض گفت: فشار خون نور مال، ضربان قلب عالی، شش کاملاً خوب. لطفاً لباسها یتان را بپوشید. بعد ممکن کرد و گفت: نمیدانم چرا ناف بدشکل دارید؟ ممکن است نقص زایمان باشد یا به اثر حادثه مریضی... بیمار حرف دکتور را قطع کرد و گفت: آخر آقای دکتور از ۱۵ سال باین طرف در اتحادیه ما وظیفه حمل لوازم سنگین بمن سپرده شده است.



زن. من اخبار را برای مطالعه تو نگذاشتم، آنرا بجای پطنوس مانند روی میز تا سر میزی نسوزد.



نرود میخ آهنین در سنگ

آدم احمق

بچه ده یازده ساله ای يك كراچی دستی پر از بار را به زحمت از يك سر بالایی بالا میبرد. مرد سا ده لوحی دلش بحال او سوخت و دستهای ماشین را گرفت و عرق ریزان كراچی را بالا کشید. در ضمن راه از بچه پرسید:

- این بار سنگین را کی به تو داده که ببری؟

- پدرم.

- چرا برایش نگفتی نمیتوانی اینهمه بار را ببری؟

- گفتم نمیتوانم، پدرم گفت يك احمق پیدا میشود کمکت کند!



سبا وون غرنی

تصمیم دبری لومړی شرط دی

د جمهوریت ورځپاڼه یو کلنه شوه!

پدی کی هیڅ شک نشته چه معنوی فرهنگ دعلم، هنر او ادبیاتو او همدا شان همد فلسفی، ښوونې او روزنې، دودونو او رواجونو په برخه کښی دپریو او ثمراتو یوږی مجموعه ته ویل کیږی او پدی لړ کی مطبوعات یوه ځلانده او روښانه برخه لری. په تیره بیا چه دغه مطبوعات دیوه ملی او مترقی دولت مطبوعات وی او دیوه ملی انقلاب دارزښتونو درناوی په زمینه کښی خپلی وظیفی سرته رسوی.

له هغه وخته چه زمونږ په هیواد کښی دجمهوری انقلاب ښکلی رڼا خپره شوه نود مطبوعاتو په اوږو باندی یوه درنده وظیفه ور ولویدله او هم همدا مطبوعات (راډیو-جرايد)

وچه دانقلاب زیری اود انقلاب دمشر پیغام یی زمونږ د هیواد په گوټ گوټ کښی وطنوالو ته ورساوه.

دلومړی ځل لپاره د هیواد مطبوعاتو داوظیفه احساس کړه چه نور په دیوه اکثریت، یعنی د وطنوالو په خدمت کښی وی اود وطنوالو او افغان ولس د دردونو، ستونزو، بریو پرمختگونو او هیلو هینداره به وی، اودا ندینسته هم ورسره وچه څنگه باید یوه صادق او رښتینی هینداره وی او خپلی وظیفی پدی برخه کښی سرته ورسوی.

اولاد جمهوري انقلاب له بری څخه اتلس ورځی نه وی تیری شوی چه د انقلاب مشر (تصمیم ونيو چه د هیواد په مطبوعاتو کښی دی د(جمهوریت)

په نامه ورځپاڼه خپره شی چه د ورځپاڼی وظیفه به داوی چه دغه انقلاب ارزښتونه، هیلی، اوهدفونه خلکو ته روښانه کړی او وطنوال پدی پوه کړی چه جمهوري انقلاب څه غوازی اود کومو وطنپر ستانه هدفونو په بنیاد منځ ته راغلی دی. او پدی توگه وچه د(جمهوریت) ورځپاڼه دتیر کال دخمری دمیاشتی په ۱۳ نیټه له چاپه ووتله.

ددغی ورځپاڼی لومړی گڼه د انقلاب دلار ښوونکی او دجمهوری دولت دکابینې په عکسونو ښکلی کړی شوی وه. دجمهوریت ورځپاڼی دخپل تیر یوه کال په عمر کی ډیر څه خپاره کړل، اود انقلابت دارز-ښتونو په زمینه کښی یی ډیر مطالب دوطنوالو ذهنونو دروښانه کولو په تکل په خپل منځ باندی وگرځول. دغی ورځپاڼی دجمهوری دولت کارونه، بری او بر مختیاوی، په خپله سینه کښی دوطنوالو دخبر تیا او قضاوت لپاره راو ویستلی او همدا ورځپاڼه، دجمهوریت ورځپاڼه هم وچه وطن ته یی دیو شمیر خاینانو، اود جمهوري دولت پرضد دتوطیبه گرو اغترافونه خپاره کړل او وطنوال یی پوه کړل چه لا ارتجاع خپل سنگر ونه ندی پرېښی او لاتر اوسه پوری هم توطی اود سیسی کوی.

هوکی، پدی توگه دجمهوری دولت دهدفونو درو ښانه کولو په دریځ کښی دجمهوریت ورځپاڼی خپلی وظیفی ترسره کړیدی. د جمهوري انقلاب مشر په خپل هغه پیام کښی چه دجمهوریت د ورځپاڼی دیو کلنی کیدو په مناسبت یی دجمهوریت ورځپاڼی ته لیرلی دی ویلی دی.

(دخوبښی ځای دی چه دجمهوریت ورځپاڼه خپل لومړی کال دخلکود ذهنونه رڼاوی اود جمهوریت د مترقی نظام دهدفونو په روښانه کولو کښی تیر کړی دی... هیله لرم چه دغه ورځپاڼه تردی وروسته همو کولی شی چه خپل تاریخی رسالت په بریالی توگه سرته ورسوی...)

پدی توگه دغه ورځپاڼه د هیواد دتاریخ په یوه حساسه مرحله کښی په خپلو خبرونو پیل کوی او زمونږ دوطنوالو په وینښود اود هغوی د اذهانو په رڼاوی کښی خپل نقش لوبوی.

لکه هماغسی چه ددغی ورځپاڼی

رئیس په خپل یاد داشت کی ویلی دی لدی کبله چه ورځپاڼی لومړی او برا زنده مقام لری نود سلطی دوران له تیریدو اود جمهوري نظام دتاسیس په اته لسمه ورځ دجمهوریت ورځپاڼه دانقلاب دمشر اود جمهوریت دیت دموسس ښاغلی محمد داود تصمیم او روښانه هدایت په رڼاکی ۱۳۵۲ کال دخمری په ۱۳ نیټه دهمدی اوچت منظور لپاره تاسیس شوه دجمهوریت موسس وغو ښتل چه دجمهوریت آیینی، دجمهوریت مفاهیم اود جمهوریت سوغا تونه خلکو ته دهمدی ورځپاڼی په وسیله ورسوی...

(دپیری خوبښی ځای دی چه دجمهوریت ورځپاڼی دخپل نشر جمهوریت نشراتی یوه تیر کال په اوږدو کی سره له ډیرو ستونزو مشکلاتو او ننځکې تیاوو بیا هم د انقلاب دهدفونو په رڼا کی، دخلکو ذهنونه روښانه کړی او خپل دغه رسالت یی په ښه وجه سر ته رسولی دی.

پدی کی هیڅ شک نشته چه هر کار په لومړی سر کی یو لږ ستونزی او مشکلات لری، اود جمهوریت ورځپاڼه هم چه خپریده یو لږ مشکلات موجود و خو له کوم ځایه چه داستر تصمیم نیول شوی و نو ورځپاڼی په بریالی تو گه ټول پړاوونه شاته پرېښودی او خپله لاره یی پرانستله هغه څه چه دورځپاڼی په بری یی ځلانده نقش لری، هغه داچه د وطن پرسته لیکوالو بی شایبه مرسته او همکاری اوله محبت څخه ډک کار دی دغو وطنپرستو لیکوالو له هماغه اولو ورځو څخه لدغی ورځپاڼی سره خپله مرسته کړه او پرله پس یی وغزوله او همدا وجه ده چه ورځپاڼه په بریالی توگه منځ په وړاندی ځی او خپل یو تیر نشراتی کال یی شاته پرېښود او خپل دویم نشراتی کال یی پیل کړ. داڅکه چه تصمیم دبر یو لاره نیما یی کوی اولکه څنگه چه هر مسبار دورځپاڼی په تندی باندی داچمله لو ستله کیږی چه (تصمیم دبری لومړی شرط دی) نوله همدی کبله هم ورځپاڼه خپل بریالی گامونه منځ په وړاندی اخلی.

د ژوندون دمجلسی لیکوال او ملگری دجمهوریت ورځپاڼی ددویم نشراتی کال دپیل کیدو مبارکی وایی او بری یی غواړی.

دحلیم «ظریفی» په قلم

د زوی په آرمان

کښې به ئې د سا تلو شو یو خو
میوو خڅه له ډیره خوږ وا لې او
خوند نه ددږې ټکو نه ایستل نوڅکه
هم زرغو نه ډیره ښه مزی، ښکلی
اوسالنه نجلی پر ښمیده خوافسوس
چه مور او پلار ئې «زړین اوڅر ما»
دخپلې لور دمعنوی مزیت اولوپتیا
په خاطر کوم کتور او ژور فکر نه کاوه
اوزرغو نه دو مړه بی ادبه او بی حیا
لویه شوه چه دخپل پلار او مور سره
به بی هم مړه کړې لانجی روانی وی
او حتی چه دهغوی په خو لو اوڅبرو
پوری به ئې هم خندل .

له یوې خوا خو کلیوا لی ژوند او
هلمته دنجو نو دپاره دښوونځی او
زده کړې لاره هواره شوی نه وه اود
تیاره محیط په غیږه کښې داجتماعی
آدابو رعایت او پیروزی په مسئله
باندي څوک دو مړه ښه نه پو هیدل
او له بلی خوا هم داچه زرغو نه دمور
او پلا یوازنی لوروه او له هغی
ورو سته ئې بیا نو تر او سه پوری
کوم نارینه او یا ښځینه اولاد نه
درلود نو بندرد و یل او له نا و پ و
عا دتو نو څخه منع کول خو لاڅه
کوی چه و ر باندي ئې پیرزو نه
درلوده وائی پهخوږه ژبه هم
زرغونی ته سیخه او معقو له لاره
او انسانی چال چلند نه و ر ښوداو
حتی زړه ئې نه غو ښتل چه زرغونه
له خپلو خو یو نو څخه واړ و ی څکه
دوی دواړو فکر کاوه چه گو ندي
زرغونی ته به ناوړه عادتا نه
په معقو لو کړنو یا ندي بدلول کوم
ستر تکلیف و لری او نا ز و لسی
زرغو نه به آزاده شی .

زرغو نه او س نو ښه لو یه اود
کلی وگړو به چه ددی کړ و پړه
لیدل نو ټول به ور با ندي افسوس
ښکا راوه اوویل به ئې چه زرغو نه
ډیره بی پر وا، پوچخولی او بی تربیی
لویه شوه .

خلکو به زرغو نه گناهکاره او
ملا مته بلله چه گو ندي زرغونه
هرڅه دخپل زړه به خو ښه سره کوی
او یو چه خو له لری و لی ما به هر
وخت کلیوا لو لو ته ویل چه داد
زرغونی نه، بلکه دزړین او څر ماگناه

ولاری وی او سر بیرته پر دی چه
ددغو میوه لرو نکو و نو میوی به ئې
تازه مصر فو لی دخوږو انکو رو څخه
به ئې دانگورو روغ او سالم اوښکالی
هم ساتل، ممیز به ئې هم کول او
توت او خواږه انگور او به تو پرو
به یی هم وچول او ژمی په موسم کښې
به ئې د کینکینو څخه تازه .



ښه هم ښه وه دیوی پرځای ئې دوه
غواوی در لو دی او د چر گانو هکې
هم ور ته پر یمانته رسیدی، هر ژمی
به ئې دوه ښه مزی، مزی پسو نه
حلالول او دانکې داڅخه سره ئې یوه
ښکلی کو چنی باغچه هم در لو ده
چه دمپو، زردالو، گیلا سو، تو تو
او ځینی نو رو میو و ونی پکښې

زرغو نه دخپلې مور او دخپل
پلار دخاص لطف او مینې په غیږه
کښې داسې نازولی لو ئیده لکه چه
انسان دخپل انگر په منځ کښې دکل
دیوه پوټی روزنه او پالنه کوی .

زرغونه دزړین او څر ما دگله
ژوندانه دامید واره کوونکې و نسی
ډیره په زړه پوری خوږه او لمړنۍ
میوه وه نوڅکه به هم مور او پلار
دواړه ور باندي را تاو یدل او هغه
وخت چه زرغو نه لا دوه کلنه نجلی
وه نو له ډیره نازه به دخپلو والدینو
پهختونو او اوږو باندي و رسپړیده
مور او پلار به ئې لاهم زیات و رته
خو شا لیدل او دهغوی سره هډو
هم دغه فکر موجود نه و چه دخپلې
لور دغوری روزنی او عاقبت په
هکله څه فکر وکړی بلکه زرغونه که
هرڅومره لوئیده په هماغه اندازه ئې
دوجود جسمی طاقت او حر کی قدرت
هم زیا تیده. فکر ئې هم ور سره وده
کوله خو داسې وده چه کمزوری
منفی اړ خو نه ئې در لو دل اود هغی
دبد مرغه را تلو نکې ژوندانه په
عاقبت باندي ئې دلو پو کولو زړه
پر ښو نکې منظرو نه ښکارول .

تر دوه لس کلنۍ پوری خو زرغونه
دخپلې مور او پلار په وړا ندي بیخی
داسې داسې پر ښمیده تا به و یل چه
گوندي یوه دوه کلنه ما شو مه ده
اونه یوازی داچه دناز اندازه ئسی
داتکل نه و تلې وه دخپلې مور سره
به ئې په کور نیو جا رو کښې هم
په یو مخیزه ډول سره مر سته نه کوله
اوددی پرځای به ئې دکلی او کوڅی
له اوه کلنو او اته کلنو ماشو ما نو
سره لو بی کولی .

دزر غونی دپلاردژوندانه اقتصادی

کښی زرین او خرما دواړه وویږیدل
چه گوندی لور مو راباندی ناپوت
شوه .

په کلی کښی (خپرو) نومی یو
مشهور جوارگر خان و چې د خپل
عمل په خاطر هیچا هم ورته خور
او لور نه ورکوله او داذی چه په پټه
سره ئی دزرغونی سره تار واچاوه
تر څو چه په پای کښی زرین خپله
لور زرغونه همدغه خپرو نومی ته
ورپه نکاح کړه. دیو څو مودی نه
وروسته دهغوی دواړه او نکاح سرود
وغږیده اودیوه جوارگر په کورباندی
په بڼه ښکلی اوله کمال نه صافه زوی
وردنه شوه اودوو ناپو هانو دزو-
ندانه لمړنی شپي او ورځی سره په
هوس تیږولی .

زمری لایوه کلن و چه دخپلی مور
سره به د زرغونی کره ورتی او ورو-
سته، وروسته په دغه لاره باندي
دومره بلد شو چه په یوازی توگه
سره به یی هم د خپرو دکور دلاری
مزل ورواوه او آته کلن وچه دکلیوالو
په تشویق زرین خپل زوی په ښو-
ونځی کښی شامل کړ.

مگر چیری ښوونځی او چیری د
کور او زرغونه خورکی... او دلته
هماغه متل مصداق مونده چه وایی.
(پامانشینی) ماشوی، بادیک نشینی
سیاه شوی .)

خیر وڅو پخپله تور و او اوس نو
یوه معصوم ماشوم هم ور سره دبد
مرغی په لاره قدمونه پورته کول او
چه زمری به د خپل کور ته دښوو -
نځی په بانه ووت نوییا به مخامخ د
خپرو دکور په لوری ورپه منډو شو
اوناپوهی خور زرغونی هم ورته
نصیحت نه کاوه .

خپرو به چه کله په جوازی کښی
ښه لمن وړی وه نو په دیک کښی به
یی دچرگ سپینی سینی اتڼونه وهل
اودومره به په غور او پور سره غږیده
چهد زمری څخه به یی هډو ښوونځی
اوبښو ونکی، لوست او کتاب پاک
هیر کړل .

هغه متل دی چه وایی، (چه اوسی
په خوی به دهغو سی) .

زمری دخپرو سره اوسیده او آخر
هم دخپرو په کڼو ککړ شو .
زرغونی هم خپل ورور ته دومره
څه نه ویل چه گوندی زمريه ولی -
پاتی په ٦٠ مخ کی .

نیتی دکار طو سو دپوزی لا شنسی
تاویدی اودپو پکو نو خو لسی لا
سری شوی نه وی چه دآر مو نیی،
دهلک، رباب او تنبور غږو نه ورپسی
اوچت شول چه هن تر سپاره پوری
د «زمری» دنوم ایښو دلو په مناسبت
دچکچکو او سندرو میله روانه وه.

زمری نه یوازی داچه په زرین او
خرما باندي ډیر گران و بلکه زرغونی
به هم خپل دغه کو چنی و زور دو مړه
مجاوه وه چه له ډیر ګرا ښتته
اوبښکلو له نه به یی دزمری تنکی
غومبری ورباندی تګ سره واپول.
زرین ددی دپاره چه هلک ښه
مزی اوموړ وساتل شی یوه بیسری
غوندی شیده وړه غوا یی همواخیستله
اوبی له دی چه د یوه پلان او پرو گرام
له مخی زمری ته ئی او خواړه ورکړی
بی له ځنډه اوهر وخت به یی شیدی
او کوچ ورتخته کول چه ماشوم به
کله روغ او کاله هم ناروغه و او ددی
نه پرته زمری هسی شانی لهنده
لونیده چه دورځی نه پرته کری شپه
به یی هم ژپل اوبه همدی توگه زمری
دماشوم توب شپي او ورځی په
اورځی او زانگو کښی په تلوازونکی
توگه سره تیږولی ترڅو چه دخاپو
خواو پښو شو .

هغوی به زمری دخپل کور دغولی
یوکل باله .

زرین خوددی دپاره ډیره خوشالی
کوله چه د زمری په هستی پاندي
می مال او میرات له تربرونو نه
راخوندی شو او خرما به ورته څکه
من، من غوښی اخیستی چه دښی
څخه ورباندی خلاصه شوه .

خرما ددغه زوی دزرین په واولونیدو
سره دکورنی ژوندانه د سر شتی
سره خپله علاقه تریوی زیاتی اندازی
پوری پری کړه اود زوی په مینه
مسته خرما به پوله ورځ دزمری په
وړاندی لکه دیوه ماشوم په شانی
لوبیدله، دزمری سره به یی لوبی
کولی اود خبرو ورزده کولو په ترڅ
کښی به یی ورته ناوړه عادتونه او
نامناسب حرفو نه ورزده کول .

زمری به خبرو راغی او زرغونه
دویشته کلنډوه خولانی هم چاخل
نه پورته کاوه څکه چه هغه یوه بی
کماله، بوالهوسه او په خپل سر
لویه شوی پیغلډه تر څوپه پای

نه وروسته و ر ته دارو و درمل
ورکړل شول او بیا دواړه بیر ته
مخ دخپلی کلی په لوری وخوځیدل.

زرغونه خو نو دخدای زرغونه وه،
عفی کله هم دکور کو لو او مال پر
ځای کو لو له سر شتی سره آشنائی
نه در لوده او نه ئی هم ور با ندی
موردغه چاری تر سره کړی وی نو
څکه همدغه وخت چه په کور کښی
دخپل یوه گا و نډی له لور غو نچی
سره او سیده او هغه به هم ددی
دیوازی توب له خاطر و ور کړه را تلله
خپلی دواړه غواوی ئی له کور له اړخه
دشو تلی په یوه پټی کښی سرایله
پرېښودلی وی او دواړو غوا وو
دومره شو تله خولی وه چه له
تڼیدو نه وروسته پسی دواړه مړی
شوی او چه زرین او خرما کور ته
ورسیدل نو دغو اوو پټه نه وه او هغه
کتیوی او دیگو نه ټول خټ مخ نسکور
شول چه خرما به په پکښی شیدی
مایه کولی او یا خو به ئی هم کو چ
او غوړی پکښی ساتل.

زرغونه چه هر څو مړه پسی لویه
شوه په هماغه اندازه په کور کښی
دبی ځایه تا وانو نو اووران کاریو
لمنه هم پسی خوریده.

خرما او زرین دواړه دغواوو په
مرگ خوا بدی شول او کله نا کله
به ئی پخپل منځ کښی سره وویل چه
زوی نه وی لور به څه شی.

دډاکتر نسخی اودرملو و ر ته
ګټه وکړه او خو میا شتی وروسته
خرما امید واره شوه.

اوس نوزرین او خرما دواړه په
عمر پاڅه وو اودبل اولاد دامید واری
په وخت کښی ئی دزر غو نی دکړ و
کښو کړو و پو له آمله له هغی څخه
څه نا څه زړو نه هم تور شول او
دواړو دآرمان در لوده چه کوم زوی
ئی په نصیب شی.

دشپوه ورځو او یو څه مودی-
دتیریدو په عاقبت کښی خرما
یو ښکلی او سالم زوی و زرین اوه چه
دخرما او زرین دخو شالی او هوس
اتڼونه هم ور ته پیل شول.

دزرین ید و په دریمه شپه
دکلیوالی دود اود ستور سره سم په
نوی ما شوم باندي «زمری» نوم
کښنو دل شو چه په دغه شپه
سازونه غږ یدل، میوی اودستمالونه
ویشل کیدل اود زرین ید و دلو مړی.

ده، نجلۍ ئی دکو چینیو ب نه لا
همداسی و رو زله او هر وخت به
کله چه دزرین کره خیل، خپلو ان
او میلمه نه و ر غلل نو زرین به فقط
ورته همدا ور ښو دل چه:

«زرغونی لور کی ماما جان ته دی
ښکنتا وکړه .

او زر غو نی په هم دخپل پلار
دامر او ور ښو دنی سره سم ورکړه
ورغلی میلمه به ناوړه الفا ظو سره
ښکانتځه او همدغه رو یه دزر غو نی
دراټلو نکي ژوندانه سره داسی جوتنه
شوه چه ورځ په ورځ ئی همدغه
کړنلاره پیسی پیاوړی کیده.

په کلی کی ځینی داسی میندی
هم وی چه ددیرو تا مسا عدوشرایطو
سره، سره ئی لایباهم خپل او لادونه
داسی ښه و ر ز ل چه دسری به ورته
په خوا کی تلل. ولی خرما هغسی
مور نه وه.

خرما یوه بو الهو سه او لنډ فکره
مور وه، زرغونه ئی ظاهراً خوشا له
ساتله او هره کړۍ به ئی نوی جامی
ور اغو ستلی ولی خپله گران-
زرغونه ئی انسانی ممتازو خو یو نو
او کمال په ګاڼه هیڅکله هم ښکلی
او سینکار نه کړای شوه.

زرغو نه شپا پسی کلنه شوه او
اوس نو زرین او خرما دواړه په ژور
خیال کیو تل چه هغوی لا تر او سه
پوری هم دزر غو نی نه پر ته کوم بل
اولاد نه لری اوددی دپاره چه مال او
هستی ئی تر برو ته میراث پا تسی
نه شی نو زوی در لو دل خو یوه
حتمی خبره ده څکه چه زرغو نه خو
لورده او لور آخر هم دپړ دی کور وی
او کله هم په لور باندي نه چا خپل
میراث را خو ندی کړی دی او نه هم
ورباندي دچا مینه و دانه شوی ده.

زرین وروسته له هغه متی را
نغښتی او هره ورځ به ئی له یو ی
او بلې خوانه له ملا یانونه تاویزونه
راخلول، خرما به ئی په زیارتونو
گرزو له اود کلی نار ینه اوبښځینه
طیبیان ئی ټول په خرما با ندی
ستړی کړل خو هیڅ ونه شول.

زرین خو موده و رو سته یوه
اندازه پیسی برابرې کړی اوخرمائی
دکتنی او تداوی په خاطر د ښار په
لوری را روانه کړه. دپو ښتنی نه
ورو سته دو لادی او نسائی یوه پوهه
ډاکتر ته و ر غلل اود لازمی معا ینی



ورزش

«باز هم یک بار دیگر جولویز و ماکس شملینگ»

آنها يك بار دیگر بتاريخ ۲۲ جون ۱۹۲۸ در عین سالون و عین رینگ مسابقه دادند که ۷۰۰۰۰ نفر برای تماشای آن کرد آمده بودند اما این مسابقه همانطوریکه پیشش بینی میشد دیر دوام نکرد زیرا جولویز حتی از دقایق اول حریف را مورد حملات شدید قرار داده بود با وجود یک شملینگ ضربه خیلی قوی تر از همه وقت خود را از طرف راست رسا نید اما جولویز آنرا خیلی سرعت رد کرده بود بعد از آن به عین صورت شملینگ ضربات قوی تری از طرف راست رسانید که در مقابل هر کدام چندین ضربه شدید بخود شس اصابت کرد و در نتیجه شملینگ قدرت خود را از دست داده و جولویز توام با سرو صدا های تماشا چیان با ضربات قوی حریف را بطرف ریسمان می کشانید بدین ترتیب ببر و یا شملینگ به زانو افتاده و بعد به زمین افتاد و از

همین سبب دونووان بالای سرش تا به سه حساب کرد اما او برخواست و جولویز باز هم ضربه راست رسانید که او را دو باره بزمین انداخت و دو نووان باز هم تا پنج بالای سرش حساب کرد و باز هم از طرف راست مو رد حمله قرار گرفت و دو نووان باز هم شروع به حساب نمودن کرد تا چار حساب کرده بود که ترینر شملینگ ماک ماکسون یک دسمتال روی بالای رینگ انداخت و تسلیم شدن شملینگ را اعلان کرد اما دونووان تابه ده حساب کرد.

تمام مسابقه دو دقیقه و چار ثانیه دوام کرده بود. از دعوت بعد از ختم مسابقه جولویز خطا به ایراد کرد که جمعا هفت کلمه بود که عبارت ازین بود:

(حالا شما میتوانید مرا شامپیون دنیای خطا کنید)

مترجم: البته مسابقه سوم آنها را بعد از آنکه قرار شد با نتیجه و تفرعات آن بعد از بدست آوردن اطلاعات جدید به مطالعه خوانندگان محترم خواهم رسانید.

مسابقه باز هم از طرف راست ضربه محکم بوی رسیده بود شملینگ بسو کسر خونسرد باز هم افتخارات زیبا د تری کمائی کرد زیرا در روند های بعدی به حملات شدید تر دست نمی داد تا حریف از موقع استفاده کند در روند ۱۲ هر دو قهرمان ضربات شدیدی بیک اثر رسا نیده بودند اما لویز واضحاً احساس خستگی میکرد زیرا تا آن وقت هیچ گاه مسابقه آنها تا به این اندازه دوام نکرده بود و از يك لحظه حساس شملینگ با يك ضربه او را بطرف ریسمان انداخت و در همان لحظه سه ضربه قوی از طرف راست به حریف رسانید و لویز بی حرکت بزمین افتاده بود و «دونووان» از بالای سرش تابه ده حساب کرد جولویز دوماه بعد از این شکست به همراه قهرمان مطلق جهان جک شتروک مسابقه داد و در روند سوم او را شکست داد و بعد از آن با شش حریف دیگر مسابقه داد که آخرین نفر آن باردوک نام داشت. بعد از شکست دادن این شش قهرمان لقب قهرمان دنیائی را بخود گرفت اما به اعتراض شدید سیاهوستان رو برو شد که تا شملینگ را شکست نداده او را به صفت قهرمانی جهانی نخواهند شناخت از همین سبب

داده اند ولی فعلاً بیک روند آنها اکتفا می کنند و حکمیت مسابقه رایبر مرد ۸۰ ساله بنام «آرتودونو وان» به عهده دارد که در سال ۱۹۳۸ نیز حکمیت مسابقه آنها را به عهده داشت.

برای پخش و انتشار این مسابقه رادیو تلویز یون های ۶۶ مملکت حاضر شده اند که حصه بگیرند این دو قهرمان بار اول از ۱۹ جون ۱۹۳۶ در مقابل ۴۲۰۰۰ تماشا چی مسابقه اجرا کرده اند که در عین زمان جریان مسابقه آنها توسط امواج رادیو به گوش میلیون ها نفر شوقی بکس رسیده بود در آنوقت جولویز لقب (بمبارد مان برنجی) کمائی کرده و ۱۷ کپ قهرمانی صا حب شده بود او حرکات بطلی و بانهیجه و موثر داشت اما خیلی متکی به خود هیچ توجه نداشت تا از خود دفاع کند و از همین سبب مشت محکم و راست (میرسیا) و یا ماکس شملینگ از طرف چپ برای او مجال نداد تا بخود آید و در روند دوم به عین صورت از طرف راست ضربه قوی خود را رسانید که در نتیجه جولویز به زمین افتاده بود. بعد تر جولویز اعتراف کرد که مشت دوم کار او را ساخته بود زیرا بعد از آن دیگر نفهمیده بود که بارویش چه واقعه رخ داده بود و در روند چهار هان

بعد از آنکه میلیون ها نفر تماشا چی شوقی بکس دنیا با تمام علاقه و انتز ست مسابقه های اخیر را تماشا کردند بعضی ها قهرمان آنرا جام قهرمانان همیشه و مسابقه آنها مسابقه قرن خوانند. از جمله این قهرمانان ماز «روکی مرچیانو» همچنان از مسابقه تاریخی «جوفرایز» و «محمد علی کلی» و مسابقه فورمن و فرایز نام می بریم و بدین ترتیب خوانندگان را به چهل سال عقب یا گذشته دعوت می کنیم.

از چندین سال بدین طرف مردمانی گرد هم جمع شده و ساز مانی ساخته اند که قهرمانان زنگ و قدیمی را که بحال فراموشی بسر می برند کشف کرده و دو باره معرفی نماید یکی از تازه ترین کشمکیات آنها حریف های رنک ۳۰ سال قبل که در آن وقت آوازه کمی از قهرمانان امروز نداشتند بنام های جولویز و ماکس شملینگ که آنها گو شیدند تا این دو حریف سر سخت را با وجود یک پیرو شده اند دو باره با هم رو برو سازند اما بازی آنها فقط يك روز دوام میکند. ماکس شملینگ فعلاً ۹۶ سال دارد و جولویز ۶۳ بهار زندگی اش را گذشتاند. البته تاریخ مسابقات بکس شاهد است که این دو قهرمان ازده تا پانزده روند مسابقه ادامه

په آزاده هوا کښې ورزش نقش

بیا د ماساژ ورکولو نه وروسته په ټاکلو تفریح ځایونو کښې استراحت کوی .

اوهم داوړې په موسم کښې په ملایمو اومعدنی اوپو کښې دلمبلو او نورو تفریحی فعالتو نو څخه زیاتې اوپه زړه پورې استفادی کوی .

دنوموړې هیواددورزشی ماهرانو

دتجربو له مخه غذایی رژیم دزده کړې په دورو کښې د ورزشکارانو

دغېر دتقوی او غښلتیا سره څکه مرسته کولای شی چه په دغه وخت

کښې د ورزشکارانو ارگونیزم په کافی اندازه انرژيو او کالوريو ته

اړتیا لری او دغه انرژي یوازی د غذایی رژیم له لاری لاس ته اړتلاي

شی .
حقیقت دا دی چه جنمناستیکي تمرینان دنورو ورزشو نوپه نسبت

تسلسل او تعقیب ته زیاته اړتیا لری خوهرمونو هشی چه دغه تسلسل

او تعقیب باید هر وخت دیوه ټاکلی پروگرام او رژیم په چوکاټ کښې

تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .

په بلغاریا کښې چه د چینو او کاریزونو په شکل په کافی اندازه

معدنی اوپه لری ورزشکارانو ته داسی شرایط شته دی چه د هغوپه

سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .

اوه بجې او د مازیگر پنځه بجې غوره وختونه گڼل کیږی . کهچیرې په آزاده هوا کښې دور زشی او

جنمناستیکي لوبو د بشپړولو نه وروسته ورزشکارانو ته یو یوگیلاس

تودی شیدی برابری شی گټوری نتیجې به ورڅخه تر گوتو شی .

دغه راز که چیرې ورزشکاران د ورزش او بدنی روزنی د حرکاتو

څخه وروسته په توده او همدغه اوبو باندی ځان پری مینځی ددغه کار

څخه به هم په زړه پوری نتیجې ترلاسه شی . په زیاترو مواردو

کښې ماساژ هم د یوه ورزشکار د ارگونیزم او غړو د پیاوړی توب او

غښلتیا سره پوره مرسته کوی .
په بلغاریا کښې چه د چینو او

کاریزونو په شکل په کافی اندازه معدنی اوپه لری ورزشکارانو ته

داسی شرایط شته دی چه د هغوپه سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی

تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .

په بلغاریا کښې چه د چینو او کاریزونو په شکل په کافی اندازه

معدنی اوپه لری ورزشکارانو ته داسی شرایط شته دی چه د هغوپه

سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .

په بلغاریا کښې چه د چینو او کاریزونو په شکل په کافی اندازه

معدنی اوپه لری ورزشکارانو ته داسی شرایط شته دی چه د هغوپه

سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .

په بلغاریا کښې چه د چینو او کاریزونو په شکل په کافی اندازه

معدنی اوپه لری ورزشکارانو ته داسی شرایط شته دی چه د هغوپه

سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .

په بلغاریا کښې چه د چینو او کاریزونو په شکل په کافی اندازه

معدنی اوپه لری ورزشکارانو ته داسی شرایط شته دی چه د هغوپه

سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .

په بلغاریا کښې چه د چینو او کاریزونو په شکل په کافی اندازه

معدنی اوپه لری ورزشکارانو ته داسی شرایط شته دی چه د هغوپه

سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی تودو اوپو کښې ځان پر مینځی واجرا او تر سره کړی شی .



داوړې ، دوی او پسرلی په موسمونو کښې په آزاده هوا کښې تر سره

کیږی خو د ژمی په موسم کښې د دغه راز فزیکي او جنمناستیکي

ورزشونو د سرته رسولو دپاره خاص ترتیبات نیول شوی چه دهغو

په جمله کښې جنمازیمونه او دیتوریمو نه دذکروې بلل کیږی .

دورزشی او اتلتيکی تمریناتو وروستیو څپړنو او تجربو وښودل

چه نجونی د هلکانو په نسبت د جنمناستیک او په آزاد ډول دفزیکي

حرکاتو د سر ته رسولو سره زیاته مینه لری چه دادی د همدی اصل له

مخی دنړی په یو زیات شمیر هیوادونو کښې نجونو ته موقع

ورکوله کیږی چه د بدن د ښکلا او دغړو دتقوی او پیاوړی توب په

برخه کښې د جنمناستیکي لوبوڅخه زیاته استفاده وکړی .

په آزاده هوا کښې د جنمناستیک پروگرام باید چه معمولا په دوو

تیمو نواو شفتو نو کښې سر ته ورسیږی اوددغه مقصددپاره دسپار

له دی کبله چه په آزاده هوا کښې په کافی اندازه آکسیجن شته اوددغه

عنصر د ژوندانه په بیلو بیلو مرحلو کښې دارگو نیزم د پیاوړی توب او

غښلتیا دپاره یوه مهمه او ضروری ماده بلله کیږی که چیرې دزده کړی

اوپا په نورو دورو کښې ټول ورزشی فعالیتونه په آزاده هوا کښې اجراشی

یقین دی چه ډیری گټوری نتیجې به ورڅخه تر گوتو شی .

د ښوونې او روزنی په دوره کښې دښوونځیو او تربیوی مرکزونو وړخیرمه دگر څکه د ورزشی اوفزیکي

تمرینات دنورو ورزشونو په نسبت پوری مرکزگڼل کیږی چه له یوی خوا څخه زده کوونکی او دورزش د

تدریس لابراتوارونو او درسی خونوته نژدی پراته وی او له بلی خوا د ورزشی د بیلو بیلو حرکاتو او

تمریناتو راپورونه ، ارقام ، اعداداو نور احصائیوی معلومات هم په ښه اوفنی توگه ثبت کیدای شی .

په بلغاریا او د بالقان د حوزی په ځینو نورو هیوادونو کښې جنمناستیک

اودآزاد تورنمنت زیاتره پروگرامونه

له دی کبله چه په آزاده هوا کښې په کافی اندازه آکسیجن شته اوددغه

عنصر د ژوندانه په بیلو بیلو مرحلو کښې دارگو نیزم د پیاوړی توب او

غښلتیا دپاره یوه مهمه او ضروری ماده بلله کیږی که چیرې دزده کړی

اوپا په نورو دورو کښې ټول ورزشی فعالیتونه په آزاده هوا کښې اجراشی

یقین دی چه ډیری گټوری نتیجې به ورڅخه تر گوتو شی .

د ښوونې او روزنی په دوره کښې دښوونځیو او تربیوی مرکزونو وړخیرمه دگر څکه د ورزشی اوفزیکي

تمرینات دنورو ورزشونو په نسبت پوری مرکزگڼل کیږی چه له یوی خوا څخه زده کوونکی او دورزش د

تدریس لابراتوارونو او درسی خونوته نژدی پراته وی او له بلی خوا د ورزشی د بیلو بیلو حرکاتو او

تمریناتو راپورونه ، ارقام ، اعداداو نور احصائیوی معلومات هم په ښه اوفنی توگه ثبت کیدای شی .

په بلغاریا او د بالقان د حوزی په ځینو نورو هیوادونو کښې جنمناستیک

اودآزاد تورنمنت زیاتره پروگرامونه

له دی کبله چه په آزاده هوا کښې په کافی اندازه آکسیجن شته اوددغه

عنصر د ژوندانه په بیلو بیلو مرحلو کښې دارگو نیزم د پیاوړی توب او

غښلتیا دپاره یوه مهمه او ضروری ماده بلله کیږی که چیرې دزده کړی

اوپا په نورو دورو کښې ټول ورزشی فعالیتونه په آزاده هوا کښې اجراشی

یقین دی چه ډیری گټوری نتیجې به ورڅخه تر گوتو شی .

د ښوونې او روزنی په دوره کښې دښوونځیو او تربیوی مرکزونو وړخیرمه دگر څکه د ورزشی اوفزیکي

تمرینات دنورو ورزشونو په نسبت پوری مرکزگڼل کیږی چه له یوی خوا څخه زده کوونکی او دورزش د

تدریس لابراتوارونو او درسی خونوته نژدی پراته وی او له بلی خوا د ورزشی د بیلو بیلو حرکاتو او



تشویش عصبی



چنین حال مشخص گمان میکند که بکدام مرض گرفتار است. بطور عموم این مرض تصویری بسوده و عواقب آن وخیم تر است، مرض سراسیمه شده گمان میکند که بکدام مرض دچار است و فوراً می میرد و سعی میکند که از یکن مرض بگریزد ولی موفق نمیشود. در شفاخانه چنین شخصی رامی

بینیم که بر بستر نشسته سرش را بین دستان خرد پنهان میکند و از غایت خوف خود را اینطرف و آنطرف می شوراند. چیخ می زند از جای خود جست زده دیوانه و از بهر طرف میدوند، خواب ندارد بخوردن تشویق شده نمیتواند پرستاران و دکتران را محکم گرفته زاری میکند که ویرا از مرگ

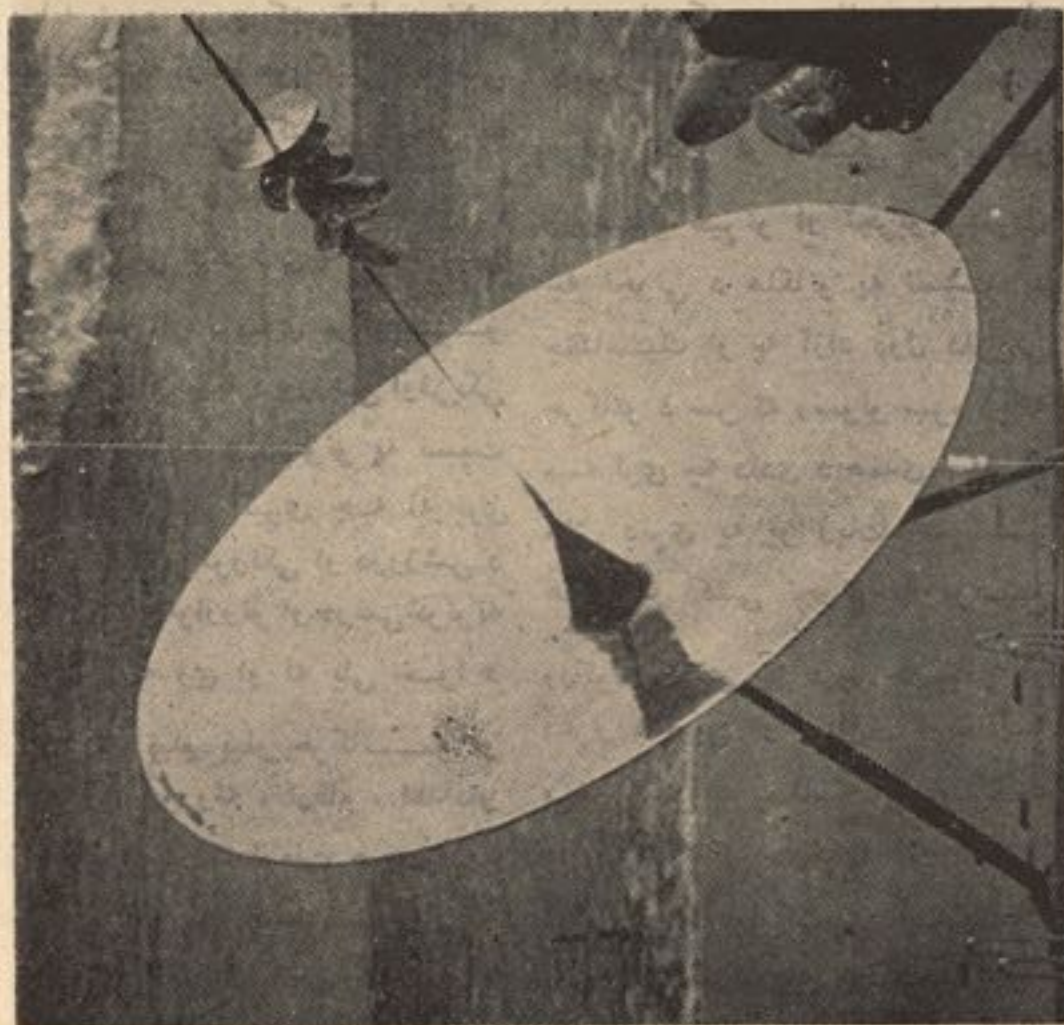
علایم مهم آن تشویش شده ید میباشد این مرض از تشویش فزیک، ذهنی و احساساتی ید می آید کسانی که با آن مبتلا می باشد از عدم تمرکز دماغ، پریشانی افکار و خستگی شکایت میکنند. این اشخاص بسیار مضطرب و حساس میباشد خواب ندارند.

هاضمه شان بخوبی کار نمیکند و دمک چشم کلان میشود و دستها شان میلرزد و گمان میکنند نفس شان بند میگردد و تصور میکنند که حلقوم شانرا کسی میفشارد. با آسانی سرا پا عرق میشوند چهره شان زرد - زرد سرخ و زرد میگردد. هر گاه مرض زیاد گردد شخصیت بیمار بکلی در هم و بر هم میگردد در

نجات دهند. اما کسی موفق نمی شود که او را قانع سازد زیرا از یکطرف عقیده بسیار را سنج دارد و از طرف دیگر حرف کسی را نمی شنوند...

معلومات برای جوانان

استفاده از انرژی آفتاب



در اکثر ممالك جهان متخصصین و دانشمندان بدین فکر اند که هر چه بیشتر از نیرو و انرژی آفتاب استفاده اعظمی نمایند و ازین قوه در راه صلح استفاده کنند.

به همین منظور امروز صدها اختراع در زمینه های مختلف صورت گرفته است که همه از انرژی آفتاب استفاده شده است. موتریکه با انرژی آفتاب حرکت میکند، بطری ها ماه نور در آپولو و صدها وسیله دیگر. در عکس شما يك وسیله ساده را می بینید که با انرژی و شعاع آفتاب از آن کار گرفته میشود و این وسیله از يك فلز براق که قابلیت جذب و انعکاس قوی را دارد و معمولاً از آن برای کباب نمودن گوشت و غیره استفاده می شود. این وسیله قابل انتقال بوده دارای وزن کم قوای پخت زیاد می باشد در اثر مزایای که دارد در اکثر خانه ها مخصوصاً کسانی که برای تفریح و استراحت کنار

دریا و یکتیک میروند از آن استفاده میشود. و از همین سبب است که این وسیله خریدا ران زیاد پیدا نموده است و اکثراً خریداران آن

آیا واقعاً من شخص مغرور هستم

در جستجوی دوست

اینجانب محمد زبیر میخوام با علاقمندان آرت و مجسمه سازی مکاتبه نمایم .
آدرس - محمد زبیر متعلم صنف نهم لیسه خان آباد .

...

مایلم با کسانی که علاقمند به جمع آوری کلکسیون مسکوکات قدیمی اند مکاتبه کنم .

...

آدرس - جمیل متعلم صنف یازدهم لیسه مهری هرات .

...

آرزوی مکاتبه را با خواهران خویش که در قسمت ادبیات افغانستان علاقمند باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

آدرس - ماری متعلم صنف هفتم لیسه آریا نا .

...

من به هنر عکاسی علاقه دارم آنانیکه به این رشته علاقه و معلومات داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

کابل - نجیب الله متعلم صنف نهم لیسه حبیبیه .

...

آرزوی مکاتبه را با کسانی که در قسمت جمع آوری جیک قطعه و دستمال کاغذی علاقمند اند دارم . آدرس - نادره از لیسه ملالی .

...

به موسیقی علاقه داشته و هم‌ا‌اندازه به این هنر دسترسی دارم . کسانی که به این هنر علاقمند هستند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

محمد نبی - متعلم صنف نهم محمود طرزی .

...

میخوام در قسمت فلم برداری و سینما توگرافی معلومات حاصل کنم کسانی که به هنر علاقه دارند و هم معلومات دارند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

کابل - محمد فاروق از لیسه نادره .

شود که آنها مرا شخصی خود خواه و مغرور تصور کنند .

اما من تمام این ها را رد میکنم بدین معنی که من امروز میخوام آن همه خرافات و سنن غیر ملی و

خرافی را که بکلی منکر بوده بر تمام آنها خط بطلان میکشیم و تمام بدبختی ها و بیچارگی های گذشته را فراموش میکنم تصور نکنید که گذشته خود را فراموش میکنم بلکه يك قسمت از زندگي گذشته خود را میخوام از پیاد ببرم گذشته ای که نباید انسان بر آن نام زندگي گذاشت حالا که

میخوام مرد موفق باشم اطرافیا نم مرا سرزنش میکنند و بر من صدها تهمت نا روا می بندند بارها گذشته مرا بیاد میاورند که چه پسر فقیر بودم هیچکس به من اعتنا نداشت روز ها و شب

ها شکم گرسنه بخواب میرفتم و میگفتند این ما بودیم که تن بر هنر ات را (پت) و شکم گرسنه ات را سیر نمودیم حالا که صاحب يك خانه و موتر شده ای آن روزها را فراموش میکنی .

برایشان چه جواب بدهم ؟ آیا این ها نبودند که بخاطريك

لقمه نان که به من می دادند آنقدر برایشان کار می کردم که بعضی

اوقات ضعف مینمودم آیا اینها نبودند که مانع رفتن من به مکتب میشدند و برای اینکه کار های خانه را انجام داده باشم دو سال از بهترین ایام زندگانی خود را از دست دادم .

امروز که به نیروی تحصیل و

همت تو انستم برای خود کسی شوم چرا اینها چشم دیده ندارند

و همیشه گذشته مرا بیاد می آورند ؟ امروز که به گفته آنها اعتنا نمیکنم آیا واقعا من شخصی مغرور و خود خواهم هستم ؟

شما بگوئید آیا واقعا من چنین شخصی هستم :

بوده است .

خیر - من نمی خواهم که آن جوان ده سال قبل باشم امروز که تحصیل نموده ام و دانش آموخته ام میخوام برای خود کسی باشم



چقدر قناعت و به این اندك خو در دل خوش ساختن .

من نمی خواهم که آدم خود خواه و مغرور باشم و تصور میکنم که چنین انسانی نباشم .

ولی اطرافیانم همه مرا به این صفت متصف میسازند. آیا واقعا من اینطور ؟ فکر من میکنم که چنین نباشم. حسادت اطرافیانم باعث

بر من نخندید و مرا بی تر بیت تصور نکنید این سرشت من است و به آن اعتقاد و ایمان دارم میدانم که چکار میکنم و میدانم که آینده من بدان بستگی دارد . آینده که امید آن تازه برای من شروع شده آینده روشن ، روشن به مانند آفتاب و روش منتر از هر چیز .

آخ ، که چه تفاوتها در میان افکار ما وجود دارد و این تفاوتها چقدر باهم فاصله دارند . من پسر غریبی هستم مانند صد ها و هزار ها پسران غریب خانواد

های مان . - بلی غریب و بیچارگی را از همان آوان کودکی آموختم ، کوچه های تنگ و تاریک و پر از گندگی و کثافت را بیاد دارم که ما در آنجا زندگی میکردیم و بیاد دارم که به چه شکلی زمستان ها از کوچه ها میگذشتیم تا خود را به یگانه دکان محل برسانیم و ...

ولی امروز چه ؟ آیا امروز هم آن احمد ده سال قبل باشم ، خیر نمی خواهم . چه مسخره و خنده آور است که انسان با وجود تحصیل کردن و آموختن و گرفتن و تخصص باز هم همان انسانی باشد که در گذشته

مود برای جوانان



تازه ترین مود لباس برای جوانان که سن شان در بین ۲۰ و ۳۰ میباشد .

آنانیکه علاقمند مود اند و درین قسمت سلیقه بخصوص دارند شاید ازین نوع طرح و دوخت بیشتر خوششان بیاید .

لبا سیکه شما در عکس می بینید تکه آن از جنسی پشمی نازک بوده و دارای رنگ خاکستری (گروه) میباشد . معمولا این نوع تکه ها دارای رنگ روشن بوده و اگر رنگ تاریک آنرا انتخاب کنید برای شب لباس مناسب خواهد بود . بهر حال بسته به میل شماست .

به آنایکه میخوانند کودکشان سالم و بانشاط باشد



های خون بصورت نورمال بدوران خود ادامه داده از جمع شدن آن واز گیودی آن جلوگیری بعمل می آید.
اگر میخواهید کودکتان زود کلان شود برای دوهفته سهرتبه آب برنج بدهید چون آب مذکور دارای ویتامین و پروتئین کافی بوده برای رشد و نموی استخوان ها کمک می نماید.
البته هر مرتبه بمقدار یکقاشق و یادوقاشق جایغوری کافی است.
فرستنده میرمن کریمه (اکبری)

اگر میخواهید طفل شما صحتمند باشد باید آنرا هفته دومرتبه غسل به آب شیر گرم بدهید و کوشش کنید که طفل تانرا در مدت تقریبا سه دقیقه به ورت طبیعی در بین آب نگهدارید تاخود آب بازی کند.
اگر میخواهید طفل تان بصورت سالم رشد و نمو کند او را هرگز در بین قنداق نه پیچید این عمل باعث میشود که طفل بصورت طبیعی و حالت عادی بزرگ شده از کجی استخوان های پاها و دست های آن جلوگیری بعمل می آید و هم این که نه پیچیدن طفل در قنداق شریان

پاسخ به نامه ها

برادر عزیزم، ن از کارته پروان.

نامه تانرا که حاوی مشکلات که از یکسال گریبان گیر تان شده گرفتیم باکمال تاسف باید عرض شود که ما از رهنمایی این گونه مشکلات عاجزیم و شما میتوانید نزد داکتر متخصص مراجعه کنید.

...

شاهلی نورالله، ن از شاه شهید:

برای جلوگیری از ریزش مو باید گفته شود که شما از استعمال هر نوع شامپو خودداری کنید و دیگر این که شما در نامه تلگراف داده بودید که:

(دندان هایم زرد شده با استفاده از هر نوع کریم زردی آن کم نمی شود)

باید به حضور شما عرض شود که کشیدن سگرت زیاد باعث می گردد تا زردی دندان ها از بین نرود.

...

دوست عزیز میرمن فاطمه (احمدی):

در مورد مشکل تان باید بگویم که شما از همه زیاده تر باید متوجه حرکات طفل تان بوده و چیزهای مورد ضرورت آنرا در اختیارش قرار دهید. البته با دقت نظر گرفتن شرایط و تغییر آب و هوا امکان دارد که تشناب برای کودکان ضرر برساند.

سلامت باشید



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

چیدن میز مخصوص دختران



یکی از کارهای ساده و درعین زمان جالب و بدون زحمت، چیدن میز است. معمولا دخترهای به سن ۱۶ و ۲۰ این کار را به عهده می گیرند که از این ناحیه هم کمکی به مادرشان میشود و هم چیز جدیدی را طرح و ابتکار کرده و درعین زمان سرگرمی برای خود فراهم می سازند.

درچیدن سرویس غذا خوری باید دقت زیاد به خرج داده شود و همه چیز باید بر طبق معمول یکرنگ و باشقاب ها و گارد و پنجه از نقطه نظر رنگ هم آهنگ باشد. درچیدن میز باید هیچ چیز فراموش نشده و گذاشتن گارد و پنجه و گذاشتن بشقاب و دستمال برطرز زیبایی آن می افزاید انتخاب کردن رنگ ظروف و طرز گذاشتن آن در الماری و یا هنگام غذا خوردن بروی میز مربوطه به ذوق و سلیقه ای خود شماست. در انتخاب ظروف باید گوشش شود که رنگ آن ها روشن بوده و متناسب به رنگ اتاق و میز غذا خوری باشد.

من خواهری دارم که آرایش را خوش دارد

بی‌اعتنایی جوانان تحصیل کرده‌ها در مورد ازدواج

من ۳۵ ساله‌ام و از تنهایی رنج می‌برم

متصدی محترم صفحه:

(صدای مرا از نوآباد قلعه‌شاده بشنوید
چندین مرتبه خواستم نامه‌ای برایتان بنویسم
و مشکلات خواهرم را باشما در میان بگذارم
ولی فرصت مساعد نبود و وقت اجازه این
کار را نمی‌داد تا بالاخره موفق شدم و وقت پیدا
کنم و نامه‌ای برایتان بنویسم *

من خواهری دارم که ۲۱ ساله است در یکی
(از دفاتر رسمی مشغول کار میباشد و تا آنجا که سنتش
تقاضا میکند به آرایش صورت علاقه مند است و

او خوش دارد که موهایش را آراسته بسازد ولی
باید بگویم که پدرم سخت در صداست تا
از این کارش منع کند البته خواهرم
نمی‌خواهد که هر روز صورتش را بپاراید و خود را
مثل گدی درست کند او در این قسمت از حد
متعادل قدم فراتر نمی‌گذارد ولی با این هم
پدرم از اینکار خوشش نمی‌آید.

خواهرم چند روز قبل موهایش را با بیگودی پیچیده
بود من هر چند برای خواهرم مگم قبول نکرد
گفتم.

(من دلم میخواهد تاجه وقت از سخنان
شما اطاعت کنم حالا خودم جوانم بز رنگ
شده‌ام اختیار م ر دارم و در این مورد می‌فهمم
که چگونه و تاجه حد آرایش کنم.)

وقتی خواهرم این سخنان را گفت من هم
خاموش ماندم راستی که حق به جانب هم
است . ولی پدرم به مجرد دیدن فوری او را
مجبور ساخت که موهایش را صاف کند
و در این جا بود که فاجعه شروع
گردید پدرم با لجبازی و یکد ندگی خاصی او را
مجبور ساخت که موهایش را صاف کند و
خواهرم با لجبازی زیاد تر این کار ها را
میکند.

من نمیدانم چه کنم . پدرم همیشه به کار های
دخترانش کار دارد دخالت می کند مثلا
می‌گوید:

(چرا دامن کوتاه است؟ چرا پیرا هست
کوتاه است؟ چرا ناوقت به خانه آمدی...؟
چرا فلان کردی و چرا بسمان کردی.)

لطفا شما بدین پدرها نصیحتی بکنید و برای
شان بفهمانید که این گونه دخالت کردن
هرا در خود در مقابل زن و فرزند خود کمتر
بسازند.

شریفه از نوآباد قلعه شاده

بروز چمپلکی های صورت شان عمیق تر
میشود سن شان پخته تر میگردد و مو های
شان سپید.

و دیگر این که سخت گیری نکنید در مو رد
دختران زیاد پرسو وپال نکنید زیاد آن‌ها را
تحت فشار قرار ندهید و در پایان باید به عرش
تان برسنام که روز بروز بر تعداد دخترهای
مجرد و پسر های مجرد افزوده میشود و تعداد
(خانه‌مانده) پسران و دختران زیاد می‌گردد
و بالاخره همه بدرد بی‌شوهری و بی زنی مبتلا
گردیده تا آخر زندگی می‌سوزند و
می‌سازند.

ق.ش از کارته نو

صفحه ۴۵

برود* و او این طور به نامه اش ادا م
میدهد.

من پسر دختری ۳۵ ساله ای هستم که
تقریباً ۱۳ سال قبل از مکتب فارغ شده‌ام
و اکنون معلم یکی از مکاتیب شهری ام
او مینویسد:

* من در صنف برای همه توصیه میکنم که در
مورد خواستگاری خود سختگیری شدید و بیجا
نکنند و همچنین احساس گردند مردی می‌تواند
وسایل آسایش و خوشبختی شانرا فراهم
کند جواب مساعد بدهند و فوری حلقه نامزدی
را به انگشتان بنما یند.

شاید دخترها در سنین جوانی در دوران
بلوغ به این چیز ها توجه نه نمایند و با حرکات
دخترانه و غرور همیشگی پشت پایه همه چیز
بزنند ولی وقتی به سن و سال من رسیدند،
متوجه خواهند شد که بسیار دیر شده است
و در آن زمانست که به اصطلاح سنگی نمی‌افتد که
به سرشان بزنند از من نصیحت برای دختران
این است که نگذارند مرد پیری به سرو صورت
شان سایه الگند و بی شو هری آن‌ها را رنج
دهد.

این دختر ۳۵ ساله با ندوه فراوان برای
مأمی نویسد:

البته من در مورد خواستگارانم مثل دختران
۱۶ ساله و ۱۷ ساله سختگیری نمی‌کردم بلکه
عقیده داشتم که تحصیلاتم کامل شود خود م

به اندازه پخته شوم که بتوانم از عهده همه
مشکلات سخت خانوادگی بیرون شوم و بعدا
در این صورت میتوانم با پسری موافقت کنم اما
وقتی چشم کشود م که (جای است و چو لا
درک ندارد) روزها می‌نشستم تا کسی بیاید
بنام خواستگار دروازه منزل را بزند و یا کسی
لااقل نامه عاشقانه برایم بنویسد ولی افسوس
که هیچ کس نیامد حالا من سالها ست که تنها
زندگی میکنم یا رتمانی گرایه کرده ام و تنهای

تنهایم و من وقتی جوانانی را می‌بینم که تشکیل
داده‌اند ، با آن همه گرمی و صفا می‌بینم دلم
درومگیرد... می‌سوزم و می‌سازم... و قفسی
همکارانم را می‌بینم وقتی هم صفتانم را می‌بینم
که راجع به شوهران شان و فرزندانشان با علاقه و
عشق گپ می‌زنند بغض شدیدی مملویم را
می‌شارد... از من که دیگر گذشته است ولی
دختران جوان باید بدانند که تنها ماندم
در سال های بعد از ۳۰ و ۳۵ سخت و
دردناک و غیر قابل تحمل است از من
نصیحت که زود شوهر کنید البته با دقت و با توجه
به شخصیت و خوبی مرد و عمر تا نرا هدر
نریدید.

به همین ترتیب برای پسر های جوان
باید گفته شود که در سنین ۲۸ الی ۳۰ ازدواج
کنند که دیگر دوران جوانی با گذشتنی نیست و روز

این حقیقتی است که یک زن و یایک مرد... در سنین کمهولت و پیری رنج تنهایی را باشند
هر چه بیشتر احساس میکند و بی‌مونس و بی‌همدمی آزارش میدهد.

این حقیقتی است که سختگیری های بی‌مورد و ناسامعقول خانواده ها و توقع بیجای
جوانان موجب میگردد که بر تعداد مجرد ها روز بروز افزوده شود.

دختر جان! این قدر در انتخاب شو هر
سختگیری های بیجا نکنید!

پسر جان! اینقدر در انتخاب همسر تردید

نشان ندهید و این قدر دخترهای را که
ممکن است برای همسری شما مناسب باشد

با شرایط عجیب و غریب تان فراری ندهید!

چرا نمی‌خواهید که کانون گرم خانواده

تشکیل بدهید و چرا نمی‌خواهید که کودکی

دوست داشتنی و محبوب فضای منزل تان را مملو

از شادی و سرور بسازد؟ چرا علاقه ندارید که

دوران جوانی تانرا با بهترین خوشی‌های جهان

توام سازید و خوبترین سالهای عمر تانرا

پسر دختری برای
همه نصیحت میکند



شرح جدول

از تاریخ چه میدانید

این قصه تاریخی بکدام دو شخصیت تاریخی کشور ما تعلق میگیرد ؟

(... بر بالای کوشکی در چهاردری نشسته بود پیاه هزار درخت روی با دانشمند کرد و گفت من از این چهار در از کدام در بیرون خواهم رفت حکم کن و اختیار آن بر پاره کاغذ نویس و درز بر نهالی من نه و این هر چهار در راه گذر داشت ، دانشمند اسطراب خواست و ارتفاع بگیرد و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود و بر پاره کاغذ بنوشت و در زیر نهالی نهاد ، امیر گفت حکم کردی گفت کردم امیر بفرمود تا کننده و تیشه و بیل آوردند بر دیواری که بجانب مشرق است دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت و گفت آن کاغذ پاره بیاوردند ، دانشمند بروی نوشته بود که از این چهار در هیچ بیرون نشود بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود ...)

کتاب شناسی :

بگوید :

طاهر بن حسین ، حسن بن زید ، نام نویسنده گان کتب زیر را یعقوب بن لیث ، اسد بن عبدالله معرفی کنید :
البته گین ، قطب الدین محمد ، المجستی ، امید دهقان ، آشتی موسس کدام سلسله از دولت ناپدید ، ندای جنگل ، هفت حصا ر گذشته تاریخی بوده اند . سیاست نامه ، الهی نامه ، مذهب سال تاسیس سلسله آنها را نیز بشر ، و مکرران ، خوشه های بنویسید . خشم

بد نیست بدانید

نفوس جهان طبق آخرین راپور ملل متحد .

نفوس جهان به ۳ میلیارد و ۷۸۲ میلیون نفر رسیده است .
پر نفوس ترین ممالک جهان چین کمو نیست است که (۸۰۰) میلیون نفر نفوسی دارد .

پس از چین هندوستان دارای ۵۶۳ میلیون نفر ، اتحاد شوروی دارای ۲۴۸ میلیون نفر ، ایالات متحده امریکا دارای ۲۰۸ میلیون اندو نیز یا دارای ۱۲۱ میلیون ، جاپان دارای ۱۰۵ میلیون نفر ، برازیل دارای ۹۸ میلیون ، آلمان غربی دارای ۶۱ میلیون ، بنگله دیشی دارای (۶۰) میلیون و نیجر یه دارای (۵۵) میلیون نفوس می باشند .

پوشیدن جورابهای زیاده

شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکند بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشود .
برای يك نواز جمله کسافیکه موفق به حل معمای صفحه مسابقات میشوند بحکم قرعه يك سیت جوراب اسپ نشان



HORSE BRAND SOCKS.

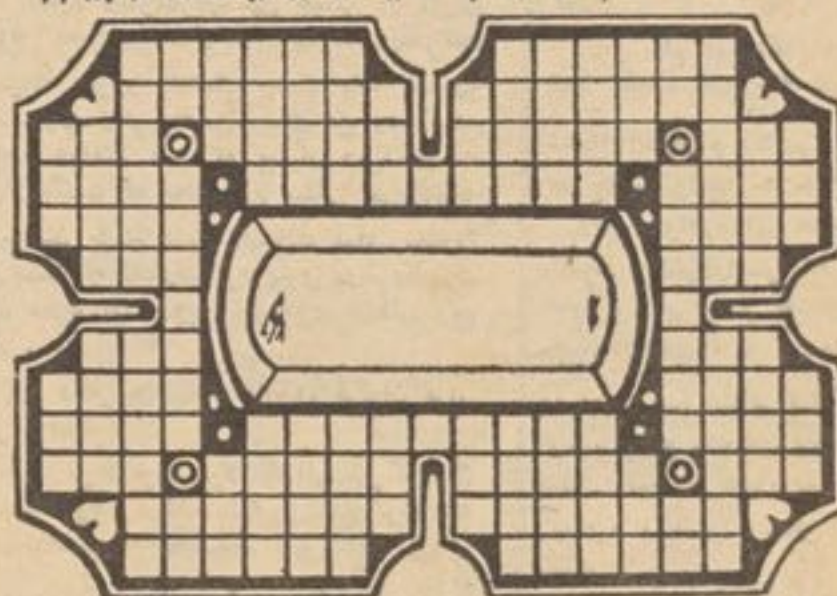
جایزه داده خواهد شد .

ژوندون

افقی :

- ۱- تکامل یافته (معکوس) اجنبی ها با تکرار حرف سوم ۲ -
- وقت گل و سبزه و کشت و کار - از گلهای زیبا ۳ - از موجودات بجه تر سانس معکوسش روانشناس مشهور و نامی اطریشی است .
- حتما مشکلی پیش آمده که چنین است - مادر باران ۴ - از لبنیات است (معکوس) بهمت اینها و رهبری قائد محبوب مابود که رژیم جمهوری در مملکت استقرار یافت - از رنگها نیکه منسوب به یکی از اعضای دا خلی است ۵ - با حذف آخر کمانگیر معروف - انتخات وکیل باینست .
- ۶ - نزدیکی - عدد یست ۷ - ۸ متاع و کالا - اینرا هم عساکرمی روند ۹ - نژاد روس ها - قانون چنگیزی ۱۰ - باشد - هم اکنون پیش روی تان قرارداد - قروتش را در تلك بدهند .
- ۱۱ - همچنین دایمی کاسه - بشما تبریک باشد - از آثار بهار هر اسب ۱۲ - شهر آسیائی وارو پائی - پایتختی در قاره افریقا ۱۳ - مطیع و آرام (معکوس) نشر شده .

۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

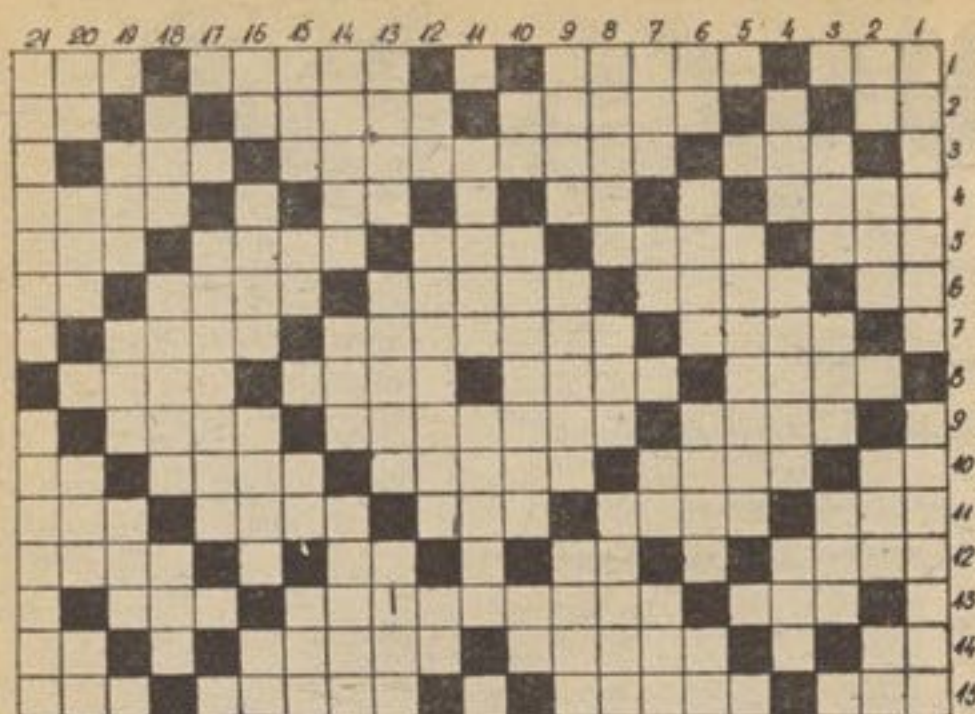


مرتب: هر جایزه تماشا

عمودی :

- ۱ - خاصیت کارد تیز - از ظروف ساخته شده از شاخچه ۲
- لوا - اینرا هم با ماهی می خورند ۳ - از اصطلاحات ادبی - بی خبری - از آنطرف خاموش بر بدایتهم از پلها نیست که برایش ترانه ساخته اند - پساو ندیست - سرای مهر و کین بدون حرف آخر همه آنرا بپوشا نند ۶ - مرکز چه شده یکی از ولایات - طرف وجهت ۷ - بی باکی - حتم از پیاست که دل از عاشق برده است :
- نمایشنامه معکوسش - مجسمه زیبایی ۹ - ترمیم قالین - بچه هاتوپ را میدهند ۱۰ - ۱۱ - جایش ویرانه است - خر بو زه نارس ۱۲ - مدل و نمونه مهار کنند اسپ ۱۳ - معکوسش قسمتی از دست است .
- تازه و نو ۱۴ - ساده - زیادت ۱۵ - پایتختی است در ارو پا - دانائی ۱۶ - جنس مردان - از چیز ها مورد پسند مردم ما - میوه ۱۷ - نرمه گوش - یکی از ماه های ارو پائی است .
- ۱۸ - گویند که از حرکت پدید آید - مرکز است و خوردنی ۱۹ از وسایل حمل و نقل شکنجه و عذات .

جدول کلمات متقاطع



افقی :

- ۱ - يك حرف دری - جمع تجربه - کورس بزرگسا لان - به معمار گویند .
- ۲ - عمر - ولسوا لی ۱ ست در فاریاب - کفایت کردن - از آنطرف اعضای بدن .
- ۳ - .. خود بینای مردم - از هنر پیشه های سینمای غرب - بختن .
- ۴ - يك نوع گاز - ضمیر مفرد غایب - مردم بریده - از اصناف کارگران (معکوس)
- ۵ - سوهان بی پایان - عالم نیست - نام یکی از فلم های هندی معکوسش حلال نیست - ... ما به سعادت است .
- ۶ - زیاد نیست - تکرار يك حرف - نام منطقه ایست در پکتیا از آنطرف از خورا که باب است - پدر میگفت یوسف اینقدر
- ۷ - ناهید بی پا - اسم دریائست در کشور - از حبوبات خوشبو .
- ۸ - شادی (پشتو) - عبادت میکند - وسایل ترا نسبو رتی که در کشور ما نیست - به تعمیرات هم شکل گویند .
- ۹ - بدون قروت چندان مزه دار نیست - کلمه بی معنی - مرتبش از حیوانات يك سلو لی است .
- ۱۰ - استادان (پشتو) - کم نیست - شهر های سر حدی - آنکه می آموزاند - مرکز یکی از کشور های ارو پائی .
- ۱۱ - در جاکت بکار رفته - تریاک بی پایان - بلی را گویند - معکوسش مثل و مانند - آمد رمضان نه صاف داریم و نه ...
- ۱۲ - نصف نام یکی از هنر پیشه های هند - در حیوانات بجوئید - از سلاحهای تباه کن - مجرای آب از يك مانع (بصورت محلی) .
- ۱۳ - با سگرت همراه است - هنر پیشه فلم سپار تا کوسس بسته نیست .

۱۴ - مادر عربی - مسلمانان ... یکدیگر اند - نام هنر پیشه فلم داغ - ... بامیان مشهور است . ۱۵ - از درخت های میوه دار یکی از اسمای خداوند (ج) - مرتبش از بین بردن و حذف کردن است معکوسش آرد است .

عمودی :

- ۱ - قهرمان سابق شطرنج جهان - ملزم تاحق ... را رد می کند .
- ۲ - از معکوسش آب بجوئید - از آنطرف خوانده شود از میوه های مناطق حاره است . از حیوانات مضر - ضمیر برای جمع متکلم
- ۳ - ... را با تیشه کنیدی بی حیا از ... - از جمله میوه جات از اعداد دو رقمی بحرف -
- ۴ - از میوه جات - اگر آخرش نمیبود ماه سوم عسوی میشد برای تقویه زمین بکار می رود .
- ۵ - استقرار ... خواست درین اکثریت مردم بود - ... جهد به خاطر اعتلای کشور وظیفه هر فرد وطن پرست است - استفاده از میوه جات در وقت ...
- ۶ - مفید نیست - کمک و معاونت در میان کباب جستجو کنید ...
- ۷ - اگر مرتب شود راه پشتو میشود ...
- ۸ - معکوسش اسم اشعه است - معکوس کنید بکه انگلیسی میشود - درك جمع شود .
- ۹ - شهر یست در شوروی - تلك - تیره و تار يك .
- ۱۰ - ترانسپورت شهری - نام فلمیست که راجیش کهنه در آن بدو رول ظاهر شده - درد بسی انجام .

- ۱۱ - از جمله سبزیجات - پایتخت کشور یست در اروپائی شرقی .
- ۱۲ - ناك بی ریشه - جزیر ة ایست که قوای فاشنیزم در آن شکست خورد - از نیشکر بدست میاید .
- ۱۳ - نام است - مرتبش کبوتر شود - شهر عربی -
- ۱۴ - اگر آخرش را حذف کنید کاکای تان میشود .. خواندن وظیفه هر متعلم است . خانه کعبه از ... مقدسه است .
- ۱۵ - از گلهای بجوئید - کوتا نیست - با خودش سر و کار دارید - از آنطرف زیستن .
- ۱۶ - پیشنهاد فرنگی - می نوشید - امت بی اول - خطا -
- ۱۷ - دوست خدا معنی دارد -
- ۱۸ - پیوست و ارتباط - تبریک گفتن (معکوسش) - بوجی و یا پوری را گویند .
- ۱۹ - از اجزای گل - نام قدیم هرات - معمولا زلزله در عمارت بوجود میاورد .
- ۲۰ - مقابل ماده - بچه انگلیسی (معکوس پا یتخت يك کشور اروپایی - صبر تلخ است ولیکن ...
- ۱۱ - ... معادن بنیه مالی کشور را مستحکم میسازد - اگر . ن. به آخر آن علاوه شود يك کشور بزرگ آسیای است .

این مجلات به کجا نشر میشود

- ادب ، علم و فن ، افغان طبیبی مجله ، کر نه ، پیام حق شرعیات میرمن ، وزمه ، اوقاف ننکرها ، آریانا ، قضاء .
- سال تاسیس این روز نا مه هارا بنویسید .
- انیس - سنائی ، پروان ، فاریاب دیوه ، اتفاق اسلام . کندز ، ننکرها
- این آژانس ها بکدام يك از ممالك مربوط است .
- تاس ، سینهو ، فرانس پر س ، ریوتر ، پارس ، یونا یتسد پر س ، دی پی آ .

مردی با نقاب بقیه

تا اینجا داستان :

گستر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.** اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفاظت استیشن های ریل به امانت می سپردند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشود و اینک بقیه داستان.

که این موضوع در روز نامه هاهم به چاپ رسیده است .
جانسن روز نامه را به دست براد داد .

- بلی، در اینجا راجع به ماجرا نوشته اند. احتمالا وایت بی جریان رافاش کرده است .

- تصور می کنم سلینسکی که شستن فیلمها شغلش است عامل آن اتفاق باشد .

آیا این حقیقت دارد که رای محکوم به اعدام شده است .

براد با اشاره سر حرف او را تایید کرد .

جانسن با صدای گرفته اظهار نمود: چقدر وحشتناک است ! خدا را شکر که بموقع خبر شدند .

آقای براد، امید وارم به ماد موازل ایلا بنت از زبان من بگویند که آنها می توانند از تمام جایداد و کلیه هستی و دارایی من در راه نجات جان برادرش و اثبات بی گناهی وی استفاده کنند. تا جاییکه من تصور مینمایم غالباً التوای حکم اعدام و تجدید نظر بر حکم محکمه را میتوان حاصل داشت ؟ اگر من در راه نجات رای تا این حد رسیده، در آنصورت لازمست ورزیده ترین وکیل دعوای شهر را برای دفاع از او استخدام کرد .

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند . چرا به درون نمی آید و شخصاً با وی صحبت نمی کنید ؟

جانسن تعجب کرده پرسید : اینجا هست ؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید ، لطفاً داخل شوید . ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند .

فیلسوف پیر بمجله و عصبانیت از وسط اتاق بطرف ماد موازل بنت رفته، وقتی به او رسید هردو دستش را میان دستهای خود محکم گرفته اظهار داشت : ماد موازل، من از شنیدن خبر گرفتاری رای وحکمی که درباره اش صادر شده سخت

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند . چرا به درون نمی آید و شخصاً با وی صحبت نمی کنید ؟

جانسن تعجب کرده پرسید : اینجا هست ؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید ، لطفاً داخل شوید . ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند .

فیلسوف پیر بمجله و عصبانیت از وسط اتاق بطرف ماد موازل بنت رفته، وقتی به او رسید هردو دستش را میان دستهای خود محکم گرفته اظهار داشت : ماد موازل، من از شنیدن خبر گرفتاری رای وحکمی که درباره اش صادر شده سخت

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند . چرا به درون نمی آید و شخصاً با وی صحبت نمی کنید ؟

جانسن تعجب کرده پرسید : اینجا هست ؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید ، لطفاً داخل شوید . ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند .

فیلسوف پیر بمجله و عصبانیت از وسط اتاق بطرف ماد موازل بنت رفته، وقتی به او رسید هردو دستش را میان دستهای خود محکم گرفته اظهار داشت : ماد موازل، من از شنیدن خبر گرفتاری رای وحکمی که درباره اش صادر شده سخت

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند . چرا به درون نمی آید و شخصاً با وی صحبت نمی کنید ؟

جانسن تعجب کرده پرسید : اینجا هست ؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید ، لطفاً داخل شوید . ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند .

در دفتر کار دیک دونفر در طول شب بدون آنکه بخواب روند، شب زنده داری کردند تا اینکه ساعت چار صبح را نشان داد. الک پر ای بیستمین بار به اداره پو لیس رفت و برای بیستمین بار از آنجا بر گشت ایلا بنت با تردد و لا چاری سعی مینمود به خوا هش دیک عمل نماید و تصمیم داشت صفحه کتاب را بپهوده ورق بزند. ساعتها خودش را سرگرم خواندن کتاب نشان داد، ولی حتی یک صفحه کتاب را هم به درستی نخوانده بود. آهی کشیده کتاب را بیک سو گذاشت. دستها را بهم گره کرده به ساعت نگاه نمود و از جوشا پرود پرسید: شما باور میکنید که او به گلاستر رسیده باشد؟

جوشا مطمئناً پاسخ داد: آری به یقین حال در گلاستر است . د و مردیست که می تواند هر کاری را

موفقانه انجام دهد. او از جنس اصیل پو لیس های جنا بی میباشد و هیچ چیزی مانع رسیدن دیک به هدف نمیشود.

ایلا بنت کتاب را دو باره برداشته با فکر پریشان مشغول مطالعه آن شد و ضمناً از جوشا پرسید:

- شما در اطراف مو تر پو لیس چیزی نشنیده اید؟ الک دیروز شام برای من چیز های در باره آن حکایت کرد. اما ازان وقت به بعد دیگر الک هیچ حرفی ازان نزد.

جوشا پرود لبهای خشکیده خود را بانوک زبان ترکرد و پاسخ داد: اوه، مو تر صحیح و سالم گذشت جوشا

نخواست از حادثاتی که به دو مو تر پولیس در حصه نپو بوری و ریدینگ رخداد و طی این واقعات سه تن از افراد پولیس به اثر برخورد با مین

کشته شده بودند، به ایلا بنت حرفی بزند. و همچنان به ایلا نگفت که یک مو تر سا یکلک سوار که از سویدن آمده، گفته است که مو تر دیک را

در راه ندیده است.

ایلا در حالیکه از شدت ناراحتی میلرزید اظهار داشت :

اشخاص ترسناکی هستند ! وحشتناکند! آقای براد، اصلاً چگونه

معدرت میخواهم . شما آقای براد هستید ؟

جوشا پرسید : شما آقای براد هستید ؟



متأثر شدم . بوضع وحشتناکی
تأثر برای من دست داده است .
من آمده ام تا اگر بتوانم شما را
دلداري کنم و اگر ممکن باشد شما
در راه نجات رای کمک شوم ؟
بنت سرش را تکان داده ، قطرات
اشکی را که در چشمهایش دور
میخورد ، بعنوان تشکر و حقشناسی
از لطف جانسن فرو ریخت .

ایلا در جوابش اظهار داشت :
آقای جانسن ، شما نهایت لطف
و محبت دارید . شما برای رای
بسیار توجه داشته اید و انسیکتر
الک هم به من گفتند که شما
می خواستید به رای کاری در شرکت
خود بدهید .

جانسن سرش را تکان داده ، در
پاسخ گفت : این کار من قابل یادآوری
نیست . من رای را همیشه دوست
داشته ام . اولیاقت و استعداد
فوق العاده دارد . اگر ما بتوانیم او را
ازین مشالفت برهانم در آنصورت
باید کاری کرد که بزودی سر پای
خودش بیایستد - پدر شما ازین
ماجرا اطلاع دارد ؟

- نی ، خدا را شکر که بی خبر
است ! الحمدلله که خبر محکومیت
رای درجراید نشر نشده است .
جانسن در جواب به ایلا توضیح داد
که چگونه از ماجرا مطلع شده است .
براد اظهار کرد : طبعاً سلینسکی
این خبر را پخش کرده است شخصی
که به شستن و کاپی فیلمها مشغول
است برای کندن قبر دیگری ، در
عین زمان قبر خود را هم میکند .
آقای جانسن ، شما از موقعیت
جدید تان راضی هستید ؟

جانسن در پاسخ گفت : من از حد
زیاد دچار حیرانی و سرگردانی
شده ام و هیچ نمیدانم نظریه چه
خدمت یا خدماتی به مایتلند پیر
مستحق این عنایت اومی باشم .
اما امروز نخستین اختاریه بقیه را
گرفتم و حال در نظر خودم هم آدم
مهمی شده ام .

جانسن ضمن صحبت يك و رق
کاغذ را از بکس جیبی بغلی خود
بیرون آورد به روی این ورق صرف
نکلمه نوشته شده بود : شما نفر
بعدی هستید .

در پای ورق امضای معرفی شده
بقیه دیده میشد .

جانسن به حرفهایش ادامه داد :
من نمیدانم که به مردم چه ضرر

رسانده ام . ولی باید موضوع را
بسیار جدی می گرفتیم . زیرا چند
دقیقه بعد از دریافت این یادداشت
پیشخدمت قهوه پس از غذای
چاشت مرا آورد . يك شوب از آن
گرفتم آنچنان تلخ بود که اجباراً دهنم
را با يك مایع ضد عفونی شستم .
- چه وقت این اتفاق برای شما
پیش آمد ؟

جانسن جواب داد : همین دیروز
بود . و امروز صبح قهوه را به
آزمایشگاه برای تجزیه فرستادم
و لا براتوار مقدار کافی تیزاب آبی
را در میان قهوه تثبیت کرد و همین
مقدار تیزاب برای مسموم ساختن
۱۰۰ نفر کفایت میکند . اونمیفهمید
که شوب از پیاله قهوه بدهان کرده ام
و مرا چیزی نشده است . من امروز
تمام جریان را به پولیس اطلاع
میدهم .

دروازه اتاق بشدت باز شده ،
الک وارد گردید .
ایلا بادیدن الک به هیجان افتیده
پرسید :

آقای الک خبر تازه ای دارید ؟
الک پاسخ داد : خبر های خوب
دارم ، مادموازل بنت شما بهیچوجه
نباید خود را نا راحت بسازید .
کلونل گاردون تحت هر گونه
شرایطی خود شرابه هدف میروساند .
حدس می زنم که اوهم اکنون در
گلاستر میباشد و در يك بستر نرم
در شهر خوابیده است .

ایلا با سماجت پرسید : اما شما
آقای الک ، همه چیز را حدس میزنید
و از گلاستر تاکنون کدام خبر و
گذارشی دریافت نداشته اید ؟

- من خبر موثق بهیچوجه ندارم .
اما میتوانم بشما اطمینان دهم که
تمام اطلاعات ما که تا این لحظه داریم
اخبار بد نمی باشد و من حاضرم با
شما شرط ببندم که کارها کاملاً
بر وفق مراد پیش برود .

الک رویش را به طرف جانسن
برگردانده سوال کرد : و شما
چگونه از موضوع اطلاع حاصل
گردید ؟

میلیونر تازه به دولت رسیده
بارخساره های سرخ شده اش پاسخ
داد : من خبر صدور حکم اعدام رای
را درجراید خواندم .

الک متفکرانه اظهار کرد : من
باید سلینسکی و تمام دستگاه اشرا
تحت مراقبت قرار میدادم .

این فیلمبردار ها چیزی را که
عادت نکرده اند ، سکوت کردن و
پنهان نگاه داشتن يك راز است
و شما آقای جانسن کروسوس چه
حال دارید ؟

جوشا برادر جواب الک پرداخت :
آقای جانسن زیاد هم حال شان
خوب نیست زیرا زیاد مورد توجه
آقای بقیه قرار گرفته اند .

الک این اظهار را بدقت مورد
توجه قرار داده پرسید : شما چه
وقت مورد تفقد بقیه واقع شده اید
و شما را چگونه تهدید کرده اند ؟
جانسن ماجرای یافتن یادداشت

روزی پیش را به روی میز کارش در
وزهری که در پیاله قهوه اش ریخته
بودند ، يك به يك شرح داد و اضافه
نمود : آخ ، آقای الک ، اگر شما يك
روزی موفق به دستگیری بقیه بزرگ
بشوید ، به یقین خدمت بزرگی به
جامعه انسانی خواهید کرد ، وقتی
جانسن رفت که هواروشن میشد
و شفق صبح سرمیزد ، الک دروازه

را باز کرده او را برای بیرون رفتن
رهنمایی نموده از عقبش او را نگاه
میکرد و دید که چگونه وارد خیابان
بقیه در صفحه ۵۶



نویسنده: جاک ویشی

مترجم: نیرومند

دختری با بمب تهدید میکند

دختر در گوشه تیلفون اینطور گفت: شما خوابها چرا عمارت را تخریب نمی‌نمایید؟ شما صرف ۱۴ دقیقه دیگر وقت دارید و پس من از کلین تگاهی به بیرون انداختم و آنگاه در جوابش گفتم: خوب به حرفهایم گوش کن. لویزه بهتر است این مسخره بازی را بس کنیم. من آخر گریزهای دارم که انجام دهم. مانیتوانیم چنین بازی کوچک را بیش از این ادامه دهیم.

صدا از آنطرف سیم پاسخ داد: من نه لویزه شما هستم و نه شما خود را فریب بدهید. موضوع بمب تا سرحد مرگ جدیست. لویزه احیانه حرف میزنی، من چگونه نمی‌توانم صدای خواهر زاده ام را بشناسم.

صدای دختر از آنطرف سیم خشم آلود و عصبی بگوش می‌آمد: لعنت به شیطان. من مسخره‌گر نمی‌کنم. همانطوریکه قبلا هم گفته ام مساله انفجار بمب یک حقیقت است. و تاسیزده دقیقه دیگر مرکز تحقیقات ویلسن به ماعتاب خواهد رسید.

شخص ناشناس گوشه تیلفونش را گذاشت.

سرچنت مورین با تعجب نگاه کرده پرسید: چطور شما دفعتا صاحب خواهرزاده شدید؟

در جوابش گفتم: من هیچگاه خواهر زاده نداشته ام. پس از آن به طرف کلین رفته از آنجا تگاهی به مرکز تحقیقات ویلسن انداخته به حرفهایم ادامه دادم: هازل رابرتسن هائم شخص تهدید کننده - این دختر هنوز هم آنجا هست و از راه بر تسم هائم با من حرف میزند.

او از آنجا به مرکز تحقیقات ویلسن می‌نگرد. ممکنست به انتظار بلند شدن صدای انفجار یا شد یا اینکه ممکنست از عمارت پوهنتون بیرون رفته باشد؟

مورین پرسید: هائم روییم؟

من آهسته پاسخ دادم: نه. ماهمینجاسیر میکنم و منتظر می‌انیم.

چرا اینجا بنشینیم؟ برای خدا چسرا؟ من نمی‌دانم شما چه فکری دارید؟

مورین تا کنار پنجره نزدیک من آمده گفت: این نخستین بار نیست که یک دختر مارا با انفجار یک بمب تهدید میکند.

صحیح است از همین سبب من قدری در اطراف آن فکر کردم.

پس از اظهار این مطلب تگاهی به ساعت انداختم. ساعت شش و ۱۸ دقیقه را نشان میداد.

مورین اظهار داشت: من حتی هیچ روح انسانی را در حال خارج شدن از عمارت مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن ندیده ام.

در جوابش گفتم: همطور است که می‌گوید. اگر کسی هم در آنجا بوده توسط بارتون وریو پس از راه عقبی عمارت خارج ساخته شده اند.

چه قسم آدمی باید باشد که مرتکب چنین عملی نا روایی میشود؟ این ها چه قسم محفل هستند و چه دیوانه هایی باید باشند که یک چنین مرکز علمی را میخواهند ویران کنند؟

به همان غالب جوانهای باید باشند که مربوط به خانواده های مستعد هستند شاید والدین شان بیست برابر عایدات مارا داشته باشند اما اوها از یک چیز مطمئن هستند که آنچه بقیه در صفحه ۵۸

تحقیقات ریاضیات ویلسن نسبتا آرام شده پرسید:

اگر این انفجار در صورت می‌گرفت حال مازار می بود. اما بهتر است که حال تمام راه های ورود و خروج از عمارت عارسل رابرتسن هائم را زیر مراقبت شدید قرار بدهیم. زیرا تیلفون اول و تهدید انفجار بمب از همین محل بهاشده است.

چگونه این کار را انجام دهیم؟ مورین لختی به این انتقاد من اندیشیده با حرکت دادن سر حرف مرا اینطور تصدیق کرد.

آری. شماراست می‌گویند در روزهای یکشنبه ما آنقدر نفر کافی در اختیار نداریم که تمام دروازه ها را کنترل نماییم.

به ادامه حرفهای مورین اضافه نمودم: علاوه تصور نمی‌کنم که شخص تیلفون کننده ساکن رابرتسن هائم باشد. زیرا تیلفون کردن او از آنجا نمیتواند دلیل آن باشد که او حتما از همین فاکولته خواهد بود. بسیار امکان دارد که دختر مورد نظر ما اصلا از کدام پوهنخی دیگر باشد. یا اینکه محصل هیچ یک از پوهنخی های پوهنتون نبوده و از تسمیر آمده است.

از تیلفون هازل رابرتسن هائم استفاده کرده باشد. من حاضریم پنجا ویک شرط ببندم که تهدید کننده پس از دادن اخطار تو سقا تیلفون فوراً در صد فرار بر آمده است.

در همین لحظه صدای تیلفون دوباره بلند شد. ما و آن موظف بارتون وریو پس بودند که با موتر پولیس به مرکز تحقیقات ریاضی ولسن رفته، از آنجا با من صحبت میکردند.

بارتون وریو داد: من بمب را در محلی که گذاشته شده، دیدم. بمب کافی بزرگ است و میتواند تمام عمارت را به هوا ببرد.

و دیگر چه؟

جاشی اشرا کشیده اند مثل یک بره‌رام و سر برآه می‌باشد. پرستون در شق خود استاد است.

به حال تمام عمارت را برگردید و سا کتین آنرا برسیل احتیاط بیرون کنید.

ساگر من صدایی را درین عمارت می‌شنوم این صدا جز آواز قدمهای خود چیزی نیست. گوشه تیلفون را سرچایش گذاشتم و مجددا کلام را بر سر گذاشتم. در لحظه ای که من و مورین میخواستیم از اتاق بیرون رویم صدای زنگ تیلفون مجددا بلند شد. آهسی کشیدم و بطرف تیلفون برگشتم.

صدای همان دختری دوباره در تیلفون بود که بمب را در عمارت تحقیقات ریاضی ویلسن کار گذاشته بود. بالحن تهدید آمیزی صدای

که صدای ای از ساگر دان و استادان در عمارت باشند سالبته از طرف روز صد هانفر در آنجا مشغول هستند...

سرچنت مورین به ساعت بند دستی اش دیده گفت: ۲۰ دقیقه برای جلو گیری ازین انفجار احتمالی وقت داریم - وقت بسیار کم برای جستجوی یک عمارت پنج طبقه ای! مای توانیم درین قدر مدت صرف تمام کسانی را که در عمارت هستند تخلیه نماییم - و درین مسو رد نباید حتی یک ثانیه را هم ضایع کرد.

من حرفهایش را تصدیق نمودم. اما در روز یکشنبه معمولا یک مو تر خدمتی در اختیار می‌داشتیم همین مو تر خدمتی هم با دو تن از همکاران زیر دستم بورتن وریو پس در راه بودند.

مورین رابه مرکز مخا بره فرستادم تا بورتن وریو پس را در هر کجا که باشند پیدا کرده از موضوع مطلع سازد. پس از آن کلام رابه سر گذاشتم. در همین لحظه صدای زنگ تیلفون مجددا بلند شد.

با خود فکر کردم: چه اتفاق بد. بهر حال گوشه تیلفون را برداشتم و گفتم: دکتر محافظین عمارت پوهنتون... بفرمایند...

یک نفر از آنطرف تیلفون با صدای خفیه جواب داد: اسم من پرستون است.

من می‌خواستم تیلفون را قطع کنم که صدای او مجددا بلند شد: من منتظم مرکز تحقیقاتی ریاضیات ویلسن هستم. در مرکز تحقیقات چند لحظه پیش یک بمب را پیدا کرده ام. این بمب در یک اتاق طبسقه دوم گذاشته شده است، در جایی که ما سامان و لوازم تنظیمات عمارت را می‌گذاریم. بمب بزرگی برای نایترون است.

در جوابش گفتم: به بمب دست نزنید. ما فوراً پیش شما می‌رسیم.

پرستون جواب داد: من بمب را از فعالیت انداخته ام.

شما چه کاری کرده‌اید؟

من جاشی بمب را برداشته ام. این کار را در جنگهای ویتنام آموخته‌ام.

من بایک دسته از کماندو های ضد بمب کار می‌کردم.

به او گفتم: خوب پس بجایی که بمب گذاشته شده بروید و از آن مراقبت کنید! هیچ کس را اجازه نزدیک شدن به آن حوالی ندهید.

گوشه تیلفون را سرچایش گذاشتم و در همان لحظه مورین هم از تیلفون خانه برگشت. من جریان تیلفون مجددا را به او گفتم.

مورین از شنیدن تیلفون منتظم مرکز

صدا از یک دختر بود. شما خوابها به حرف های من درست گوش دهید. تا ۲۰ دقیقه دیگر انفجاری در مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن رخ خواهد داد. درست ۲۰ دقیقه بعد ازین انفجار مرکز تحقیقاتی ویلسن را نابود می‌سازد.

به سرچنت مورین علامه دادم و او فوراً بطرف تیلفون خانه رفت. در گوشه تیلفون گفتم: متاسم که در جریان مصاحبه تیلفون ما اختلالی رخ داد. من حرف های شما را درست نفهمیدم آقا، لطفاً اگر برایتان ممکن باشد، قدری واضحتر حرف بزنید. من سرچنت فالر مامور پولیس جنایی هستم. چه امری دانستید؟

صدای شخصی که در تیلفون حرف می‌زد، اکنون واضحتر شنید. می‌شد: اخطاریه جدیست شما پولیس ها احمقهای پیش نیستید! تا ۲۰ دقیقه دیگر انفجار یک بمب مرکز الجبر ویلسن را در هم خواهد ریخت.

با ادای این جمله گوینده گوشه را سرچایش ماند.

من به ساعت دیواری نظر انداختم: از شش شام گذشته بود و معلوم آن این بود که بمب البته اگر بمبی واقعاً وجود داشته باشد، در ساعت شش و نیم منفلق خواهد شد.

من در جمله پولیسانی بودم که مواظبت از پوهنتون سیلور سیرینگ را به عهده داشتم. درونیورسته بیش از ۱۴۰۰۰ نفر وجود داشتند که شامل محصلین، پروفسر ها و خانواده های شان بودند.

در طول دو ماه اخیر تیم ماعت پار تهدید بمب را دریافت کرده بود. پنج مرتبه بصورت با خسارات جزیی همراه بود و دفعه ششم و هفتم هیچ اتفاقی رخ نداد.

انفجار نخستین بعضی از شیشه های دفاتر را شکست. دومین انفجار یک خساره اضافی از یکصد هزار دالر در دستگاه های کمپیو تری به بار آورد.

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی را در وی نوار ثبت میکنم و به مرکز مخا بره تیلفونی خود هدایت داده ام، هر کدام ازین قبیل تیلفون ها را در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مورین زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هائم بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن را دید: یک عمارت پنج طبقه ای. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی‌خواست

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی را در وی نوار ثبت میکنم و به مرکز مخا بره تیلفونی خود هدایت داده ام، هر کدام ازین قبیل تیلفون ها را در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مورین زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هائم بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن را دید: یک عمارت پنج طبقه ای. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی‌خواست

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی را در وی نوار ثبت میکنم و به مرکز مخا بره تیلفونی خود هدایت داده ام، هر کدام ازین قبیل تیلفون ها را در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مورین زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هائم بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن را دید: یک عمارت پنج طبقه ای. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی‌خواست

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی را در وی نوار ثبت میکنم و به مرکز مخا بره تیلفونی خود هدایت داده ام، هر کدام ازین قبیل تیلفون ها را در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مورین زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هائم بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن را دید: یک عمارت پنج طبقه ای. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی‌خواست

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی را در وی نوار ثبت میکنم و به مرکز مخا بره تیلفونی خود هدایت داده ام، هر کدام ازین قبیل تیلفون ها را در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مورین زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هائم بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن را دید: یک عمارت پنج طبقه ای. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی‌خواست

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی را در وی نوار ثبت میکنم و به مرکز مخا بره تیلفونی خود هدایت داده ام، هر کدام ازین قبیل تیلفون ها را در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مورین زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هائم بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن را دید: یک عمارت پنج طبقه ای. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی‌خواست

علیشیر نوایی

تاینجای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت خاصی بخشیده است. جزباز گشت نوایی بهرات و تقرر وی به حیث مهربان دولت چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند. در یکی از شبها که نوایی تشبست برادرش در ویش علی نزدش می آید هر دو پیرامون حوادثی که در مملکت روی میدهد، تبادل نظر مینمایند. نوایی تصمیم خود را مبنی بر اینکه میخواهد کتابخانه بزرگی را اساس گذاری کند. اظهار مینماید نو میگویا که مسئولیت این امر را بدوش وی خواهد گذاشت.

فردای آنروز بعد از آنکه نوایی در دیوان حضور می یابد حسین بایقرا او را نزد خود فرا خوانده، پیرامون امور مملکت با وی به مشوره میسر داند.

حسین بایقرا دیگر درینباره حرفی نزده است خود را زیر دوش کیمخاب فرورده لوله کاغذی را کشید و خنده گنان بشاعر تقدیم کرد. نوایی کاغذ نفیس ابریشمی گرانها کشوده با تیسیم تگاهی سوی سلطان انگند ۱۰ این ورق غزلی را در برداشت که حسین با یقرا تازه انشاء کرده بود حسین بایقرا از خردسالی علاقه فراوان به شعر نشان میداد. از همان آوان کودکی که بانوایی یکجا به تحصیل میرداخت هر دو باهم آثار ددی و ترکی را مطالعه می کردند و در باره شعر و ادب مشغول گفتگومی شدند و برخی قصائد و غزلها را که ملازیر می نمودند.

مگر او از همان کودکی نیز شاید از هرکدر اینکه شب و روز درباره تخت و تاج می اندیشید کمتر به شعر گوئی می پرداخت فقط گاه گاه غزلی میسرود.

نوایی غزل را نخست نزد خود خواند و سپس با صدای بلند و با لجه مو زون و متنا سب قرائت کرد. این غزل نیز مانند چاهه های دیگر حسین بایقرا سلیس روان، آهنگدار عاشقانه بود.

نوایی از جمله این دوبیت راستود.

ترجمه
جایی که آن قامت رغنا نباشد سرو رادر آتش الکن

سواجایی که آن رخساره گلگون جلوه پیرا نیست، گل وایست یاد پسیار.

سازدرباغ وستان، تماشای آن سرو گل رو میسر م نشود، هرگز تماشای سرو و گل دلم را سوی خود نمیکشاند.

او ضمن تحلیل این مصرعها، معانیسی تغیل و شیوه خاص شاعر رادر خلال هر یک از آنها نشان داد و گویا اینکه با کسی متاقله دارد. با جدیت و حرارت صحبت کرد:

راستی هم که این زبان چند تازه و رنگین و تاکدام اندازه بر خوردار از وسعت و امکانات است. میتوان هرگونه روحیه و مفهومی را بوسیله آن افاده نمود. من درین مورد کاملاً مطمئنم. زبان ما برای چنین جواهر اندیشه در رشته نظم ۱۰۰ امکانانات بی پایانی بر خود دار است. با خواندن این چاهه، مدعیان... چگونه خواهند توانست زبان چسارت بکشایند.

حسین بایقرا خنده گنان اظهار داشت: سادامی که مشیر شعریت، مدافع آن باشد، کدام کس خواهد توانست عکس این مطلب را با ثبات رساند؟ خود جناب شان بالاتر نادر و گرانهای خویش، زیبایی و قوت این زبان را نزد تمام دانشمندان آشکار ساخته اند. آیا با خاطر دارید که در آوان خردسالی با چه علاقه ای، فراموشن زبان را تشویق مینمودید؟ در آن هنگام عشق و رزیدن به زبان ادبی را، شهابه من تلقین کرده اید. من این مهر و محبت را همین اکنون در دل دارم.

نوایی این سخنان واقعی را در باره خود سر بزر انگنده، با نهایت تواضع شنید. حسین بایقرا تمایل خود را دایر بر اینکه از تمام شعرا خواهد خواست تا غزلوی را تتبع نمایند، اظهار داشت.

نوایی با خنده و سرور گفت:

سفرش کنیم صد شاعر با استقبال این غزل قلمفرسایی کنند، صد چاهه بوجود خواهد

آمد. يك اصله گل با صد غنچه خواهد شگفت.

درین موقع ایشیک آقاسی داخل شده، آمادگی ارکان دولت را با اطلاع رسانید. حسین بایقرا دستور ورود داد. بیک هار، وزراء، امرای عالیرتبه، صاحبین دایمی سلطان و مقربان حضور آراسته با لباسهای گمخاب و حریر چینی، با ریاض شدند و هر کدام تناسب پمربته خو رموافق معین ای می خویش قرار گرفتند. بیک لربیکی مظفری لاس در محلی برتر از همگان نزدیک سلطان نشست. هنگامیکه حسین بایقرا با خاطر رسیدن بتا ج و تخت، گوه و صحرای در می نوردید و با رقیبان خود پنجه نرم میکرد، او خدمات مهمی درین راه انجام داده بود و از همین رهگذر غروری پایان ناپذیر داشت و گویا خود را انباز سلطان می پنداشت.

اکثر این اشخاص که بصفت عناصر بالایی دولت بحساب می آمدند، هر یک با خصوصیت های جالب، عادات عجیب و یا گسارنامه های خویش شهرت داشتند. محمد بوروند وق برلاس از قیره بیکهای قدیم، سرکرده ای کار آگاه و انسانی بزرگ منش بود. او چنان به صید و شکار دلچسپی داشت که اگر مبادا یکی از مرغان شکاریش بهلاکت میرسید، سخت ماتم زده میشد و آرزو میکرد تا کاش بجای آن مرغ، فلان پسرش بهلاکت میرسید. ذوالنون ارغون، انسانی مجذوب صفت، اما مشیر زنی پس ورزیده و بهادری کار آزموده بود که در فن تعقیب دشمن مهارت داشت و همیشه بسا دو دست به شطرنج بازی میرداخت. اسلیم برلاس مردی ساده اما دگیر و باشاهمت و استاد در فن تربیه مرغان بود. او میتوانست که سال مخصوص خود را به مهارت کشیده تخته های ضخیم را با بیکان تبر بشکافد و علاوه بر آن به انجام بسا کارهای دیگر نیز قادر بود. مغل بیک همیشه به قمار اشتغال داشت و بدوالدین در جایک سواری رقیب نداشت و میتوانست هنگام رفتار از بالای هفت اسب در یک قطار خیز بزند سراسر حر کامتش سبک و موژون بود. انواع رقصها را به مهارت اجرا مینمود، و خود نیز رقصهایی ابداع نموده بود. خواجه عبدالله مرواری، از انواع علوم بهره داشت. قانون را به مهارت میتوانست

شعر میسرود. خطی زیبا مینوشت و در انتخاب شعر، ذوق و سلیقه ای پس عالی داشت، اما سخت عوس پیشه بود و از پی هوای نفس میرفت.

حسین بایقرا که شیفته فرو شکوه خسروانه بود، سوی رجال گوناگون که سراسر تا لا را را اشغال نموده و همه با وجاهت و رعایت کمال تنظیم و ادب نشسته بودند، با مباحثات نظر کرد و آنگاه لحظه ای بایکها پیرامون امور مربوط به شئون بهادری پرداخت و راجع به اخبار واصله از ولایات از ولایات از وژرا معلومات بدست آورد، از شیخ الاسلام پیرامون یکی از مسائل شرعی استفسار بعمل آورد. سپس در صحبت را از شکار و تربیه مرغان شکاری باز کرد. اسلیم برلاس بشور و هیجان آمده، جثه عظیم خود را اندکی بسوی سلطان متمایل ساخت و دستان نیرو مند خود را بر بروت تارتار خویش کشیده، راجع به عادت و خصوصیت مرغها، معلومات جالبی عرضه داشت. محمد بورو نوق برلاس نیز بصحبت داخل شد. سخنان و روایات جالب الفسانه مانند، کم کم ذقت و توجه همگان را بسوی خود کشانید. سلطان گاهی میخندید و گاهی متفکرانه بسخنان آنها گوش مینهاد سراجام دستور داد تا برای یک شکار بزرگ دوامدار آمادگی گرفته شود، انجام این وظیفه را توام با تمام امور مربوط به شکار، به اسلیم برلاس سپرد و با اشاره دست ختم جلسه را ابلاغ نموده تمام مجلس را به شیافت شاهانه دعوت نمود. همه از جابر خاسته تنظیم گنان استاده ماندند. حسین بایقرا، آرام و مغرور از برابر آنسان گذشته به خانه ای دیگر داخل گردید.

فصل سوم

مجدالدین پس از انجام کار، در تار یکسی شامگاهان بغانه برگشت. در داخل حرم سرا بوستان گنیزک شانزد ه ساله، مانند همیشه با احترامی آمیخته با حجب و حیا او را پذیرا شد و با طالعش رسانید که همین اکنون گنیزی از سرای آمده خانم را با خود برده است، تا در مجلس دعوت سلطان بیگم، همسر بزرگم سلطان، اشتراک نماید. گرچه مجدالدین از جمله شوهران حسود بود، با آنهم از شنیدن

این خبر خیلی سرور شد، زیرا این دعوت نمودار آن بود که دیگر نام و مقام او، حتی توجه و دقت عالی بانوان سرای مرا نیز بخود جلب نموده است. بدین سان شاید روزی فرارسد که خانم او نیز همسر سلطان را با تمام کنیزان و ندیمه هایش و با تمام زنان خانواده های هرات در منزل خود فراخواند. باید کاری کرد و توسن سعادت را همبیز زد تا بتوان جلوه رفت و از سرای کو چك به سرای بزرگ انتقال نمود!

مجدالدین بغانه ای آراسته داخل شده، بر بالین نرم تکیه داد و به گنیزک دستور داد، تا شمع را از طاق پایین آورده نزد او بگذارد. چون سر بود به لکن گوشت بریانی که بوستان آورد توجه نکرد و شربت خواست. بوستان از سبویی کوچک، شربت صاف و پاکیزه بر گاه گلگون ریخته، با تواضع تقدیم نمود، اما همینکه احساس کرد نوعی آژندی عوس آلود در چشمان خوا جبهه میدرخشد، سراسیمه شد و تلاش کرد تا هر چه زودتر ازینجا بیرون برود.

مجدالدین خشمگین صدا کرد:

های... بیایینجا... بنشین.

گنیزک محکوم، ترسان و لرزان نزدیکتر آمده، مثل اینکه در انتظار هدایتی باشد، دو زانو نشست و چشمان زیبای معصوم خود را پنهان ساخت.

او در سیزده سالگی در بدخشان اسیر دست دزدان صحرایی شده، پس از گذشتن از کوره های رنج و عذاب و انواع ماجراجا، سرانجام دوسال قبل در چهار ده سالگی توسط مجدالدین بخت گنیز خریداری شده بود. گرچه دست سرنوشت بوستان را از همان آوان کودکی در پنجه بیسداد روزگار سپرده و در گرداب هولناک ماجرا ها افتانده بود، با آنهم آتش آرزوی رسیدن بزرگی آژاو، در دل این دوشیزده زیبای حساس خاموش نشده بود. بیوسته تلاش داشت تا بهارت و پاکدامنی خویش را نگهدارد. بوستان از همان دیدار اول نسبت به خواجه خود ظنین شده بود و در موافقی که مجبور میشد با وی تنها مواجه شود، یارای آن نداشت تا به چشمانش بنگرد.

مجدالدین بعد از آنکه شربت رانوشید و بر و تهای خود را بادستمال ابریشمین پاک کرد، به سوی دخترک چشم دوخت و چون نگاهش به پیراهن گریاس چرکین او افتاد، با خود اندیشید:

اگر اولباسهای حریر در بر نهاید، حسنش دوچندان خواهد شد. و با اینکه فرصتی طلایی برای عشق و زاری دست داده بود، تصمیم گرفت تا در روز معین او را به حمام بفرستد و لباسهای فاخر در برش نماید و آنگاه در اغوشش بگشدد.

دست خود را بسوی دختر دراز کرده، دستمال ابریشمین را بایک تکان برایش تماس داد و او را سراسیمه ساخت.

دخترک گلم، عتقرب برای تو دوستانی پیدا خواهم کرد، درین باره چه میگوی؟ دخترک که ازین رویه خواجه سراسر وجودش را لرزه فرار گرفته بود، بی آنکه چیزی بگوید بیچاره و درمانده، با چشمان ترس آلود خود، به اطراف نظر انداخت.

- چرا پاسخ نمیدی؟ من عده ای از دختران رابزیبایی تو درینجا خواهم آورد. توست کرده تمام آنان خواهی بود و همه چون دختران (باغ ارم) آراسته و پیوسته خواهید زیست.

این سخنان به ترس و تشویش دختران افزود. ابوازم سر بزرگ افتاده، چشم از زمین برنمیداشت و نمیدانست چطور از آنجا فرار کند. خوشبختانه در همین موقع دروازه زده شد. بوستان چون مرغی که از قفس رها شود، بیرون دوید و کفشهای خود را بنوازد. پنجه گرفته، سرعت خارج گردید و لحظه ای بعد، جسورانه برگشته اطلاع داد که کسی بسراغ او آمده است.

مجدالدین بانو بی میلی بیرون رفت و گرچه باشتین صدای آشتا، قلبا سرور شد،

اما ظاهرا بی آنکه از غرور و صلابت خود بکا هد بابو ضیاء، یکی از توانگران معروف که در سراسر خراسان شهرت داشت، مصافحه کرد و بداخل خانه رهنمون شد.

ابوضیاء بردوشک نرم حریر نشسته دست هارا برایش انبوه سیاه خویش که روی گم گوشش را پوشانده بود، طبق معمول بر سبیل دعا کش کرد، و انگاه ابروان پر پشت سیاه خود را تهو بالا نموده گفت:

اخیرا حضرت سلطان نسبت به جنابشان توجیهی پس جلی میلول میدارند. اگر خواست خداوند باشد، عتق و سبب به تناسب ارتقای شان به مرتبه عالی جدید، تبریک عرض خواهیم کرد.

مجدالدین باوضی که گویی از موضوع اطلاعی ندارد، پرسید:

سازگیا شنیده اید؟

حضرت سلطان در محفل از شما ذکر نموده اند. از حاضرین آن محفل شنیدیم... مجدالدین گفت:

اینگونه شایعاتی وجود دارد... ما بعد در حق این چنان صدق، لطف خویش را دریغ نداریم - و از چگونگی کارهای مهیا پرسش بعمل آورد.

این توانگر که کار و آنها پیش پیوسته در راه هندوستان و چین در تردد بودند، حتی کلمه ای هم درباره پیبود و انکشاف کار خود فواید هنگفتی که بدست می آورد، بزرگان نراندو دوست نداشت دیگر هم بندگان خود که هنگام سخن از نارسا نیا میزدان می کشند و پشه را به قیل مبدل می سازند، فقط درباره ناسامانیا

صحت کرد.

مجدالدین اشاره کنان به بوستان دستور گستردن خوان داد، اما مهیا با قاطعیت رد کرد و در حالیکه با انگشتی گوهر نشان دست خود بازی میکرد، اظهار داشت:

همین چند لحظه قبل در دعوتی بزرگ اشتراک داشتیم من اساسا بغاظر حل یک سلسله مهم نزد شما آمده ام... نمیدانم جناب چه عقیده خواهند داشت...

مجدالدین دست بر سینه نهاده گفت: سازووی صمیمانه ما اینست تا همیشه در خدمت دوستان و یاران باشیم.

جبین تنگ ابوضیاء اندکی پرچین شد. بر طبق عادت یک چشم خود را در حال نیم بسته به شمع دوخت و انگاه بطرف مجدالدین خسم شد:

خزانه به چه مقدار سیم و زر ضرورت خواهد داشت؟

مجدالدین باوضی حاکمی از نشاء پاسخداد:

خزینة سلاطین بمشابه دریا است... با یک تفاوت: هرگاه آب زیاد شود، دریاطفیان میکند، اما خزینة هیچگاه از فرو بردن جواهرات سیر نمیکرد.

ابو ضیا گفت:

فکری بغایت درست است. خزانه، در برابر جو دو بخشایش سلطان حاتم صفت مانمیتواند تاب آورد. طبیعت میوه ن حضرت سلطان به فرو شکوه خسروانه خیلی زیاد تمایل نشان میدهد. میگویند هر روز بمهای چمشید آسا و مجالس بزرگی برپا میدارند که زنان از توصیفش لال میمانند. اگر برای بنده مقدور بود، آرزو داشتم در افزایش خزانه، سعی و اهتمام بلیغ بفرج دهم...

مجدالدین با علاقمندی پرسید: سازگیا راه؟

به جناب شما چون افتاب رو شن است که خزانه قطره قطره از اهالی جمع آوری می گردد. تصمیم بی شایسته این دوست شما آنست تا با جوال، پول در خزانه بریزد و بعدا آنرا اندک اندک از مردم جمع آوری نماید.

مجدالدین بابیصبری گفت:

دانستم... دانستم... زکات و مالیاتی که توسط مؤظفین از مردم گرد آوری میشود از اداره حکومت کشیده شده، تحت شرایط معینی در اختیار شما قرار داده شود، آیا منظور شما چنین نیست؟

ابوضیا پاسخداد:

بلی، اگر جناب شما برای انجام اینکار وسیله شوید، خیلی زود به انجام خواهد رسید.

جناب شما میتوانید از طریق شهر اده میرزای کجیک دست بکار شوید باز هم خود بهتر میدانید.

مجدالدین لحظه ای با چشمان نیم باز در اندیشه فرو رفت. منافعی که از طریق پیوند با بازار گانان حاصل میشود، در نظرش

مجسم گردید. گرچه او مطمئن بود که می تواند از عهده انجام این کار بدر آید، ولی با آنهم مثل اینکه با مسئله مشکلی موا چه گردیده باشد، عدا ساکت و آرام ماند.

ابو ضیا مثل اینکه ازین سکوت بسته آمده باشد، با تأثر گفت:

البته بحضور حضرت سلطان بادت خالی سر قیاب نخواهید شد تحفه بزرگی تهیه دیده ام... علاوه برای رسیدن به خدمت شما نیز آماده ام.

نامام



د عبدالقيوم حكيمزى ژباړه -

په شوروي اتحاد كښې

د كورنيو اجتماعي دريځ



كله چه دوه تنه نجوني دعلمي
خيرنو له پاره خانونه چمتو كوي.



دغه خوانه نجلۍ چمتو ده چه خپل
ورځني كار ته لاره شي .

خپل وطن لپاره يې د ملي اقتصادي اود
وطن دساتنې په برخه كښې ددوهم
جهاني جنگ په وخت كښې ډير د
قدر وړ خدمتونه كړي وه د ډيرو
نشانو او مدالونو په اخستلو بريالي
شويدي . برسیره پردغو ۹۱ نقره
نوري ښځې هم د شوروي اتحاد د
قهرمان د عنوان په اخستلو بريالي
شويدي. همدغسې ۳۹۲۵ نقره ښځو
ته دسو سيا لستي كار د قهرمان
عنوان ورکړ شويدي .

اوس په شوروي اتحاد كښې د
ښځو منځني عمر نسبت ودانقلاب
څخه مخكښې دروستي دو ران ته
دوه برابره شوي او ۷۴ كلونو ته
هم رسيدلي

د شوروي اتحاد د دولت په هر كال
كښې په وړوكتونونو كښې ۳۰۰
روبله او ماشوما نو ته د شيدود
وركولو په ځايو كښې څلور سوه
روبله مصرف كوي، ديوه ماشوم
روزل د تعليم تربيتي له بابته په
ښوونځي كښې سل روبله او په
يوه ښوونځي كښې د شپې او ورځې د
اوسوه روبله په بيبې د كال د شوروي

اتحاد دولت ته تماميږي .

په شوروي اتحاد كښې ښځې په
فعال ډول دنارينه ژ سره څنگ په
څنگ د هيواد د كارونو په اداره كولو
اود هيواد په سياسي او اجتماعي
ژوند كښې برخه اخلي . د شو روي
اتحاد د ۱۹۷۰ كال دعالي شورا په
نمايندگانو كښې ۴۶۳ نفرو ښځو چه
په سلو كښې ۳۱ ډولو نمايندگانو
څخه تشكيلاوي برخه درلودله .
د متحده جمهوريتونو دعالي او
خود مختاره شوراگانو په نمايندگانو
كښې ښځو په سلو كښې شپږديرش
برخه درلودله، همدغسې ۹۹۲ زره
ښځې په محلي شورا گانو كښې د
نماينده په حيث ټاكل شويدي چه
دغه رقم په ټولو نمايندگانو كښې
په سلو كښې ۴۶ تنو ته رسيدلي .
دمنځني او تخصصي ښوونځيو په
سلو كښې ۵۴ اود لوړو او عالي
زده كړو د ښوونځيو په سلو كښې
۴۹ زده كړو نكسې يې ښځې
تشكيلوي .

د شوروي اتحاد د ډاكترانو په منځ
كښې په سلو كښې ۷۲ ښځې دي
تاسو اوس دغه رقم مقا يسه كړي
نژدې ۱۴۰۰ نقره ښځې چه د

د شوروي اتحاد د ښځو په منځ
كښې په سلو كښې ۷۲ ښځې دي
تاسو اوس دغه رقم مقا يسه كړي
نژدې ۱۴۰۰ نقره ښځې چه د

از تراجم: زیبا کی یا ما

انتخاب از نشرات کا میرا تایمز

گزارش یک سگر



واقعیتی که درین نبشته شرح آنرا میخوانید، از یک سانحه مر ضی مداوا نشدنی حمایت میکند و باین سبب امید داریم تقدیم آن برای کسانی که به عمل سگری کشی بی باکانه قیام میورزند یک انتباه خوبی و یک اثری باشد موثر تایشانرا به عواقب ناگوار دو دنیایکو ملتفت و متوجه کرده بتوانند.

و معاینات انساج حاوی معنی موجودیت سرطانی است: او پسین خود ادا مسموم با وقت میداد که آن خبر و اطلاعیه طبری را بخورد ما داده بود هضم نمایم در حالیکه او خودش روی کتابچه یاد داشت خویش به به کشیدن خطوط مفشوش و تند نویسی درباره اشکال مختلف روی موصوع شرح (نسبتا معلوما ت دوره قدیم بسطرمضی) قلم را بگردش آورده و سپس رها کرد. همسر من پرسید: شما عقیده دارید یا نه که هنوز تا همین اکنون تو موری تشکیل نیافته و موجودی نیست؟ او برای اولین بار سرخورد و بلند کرد و اندکی خودش را عقب لغزاند و به جو کسی تکیه کرد و گفت: نمیخواهم شما را در امید واری غلط و دروغی قرار بدهم. سر طان استیلا کرده است ترس دارم ازین که در جناح راست شاخه جهاز تنفسی شما یکدانه کوچک سرطانی بمشاهده رسیده است.

بطور عجیب و غریبی و بنوعی از این اظهار او در خود آرامش و تسکینی حس کردم. من همیشه از آن میدانستم پرسیدم: قبول و فرض میکنم که مقصد شما متوقف نماندن، عقیم نشدن و هم و خامت عملیه آن خواهد بود؟

او جواب داد: بلی، شما میدانید که بدون معاینات دیگر و بیشتر درین مورد چیزی نمیتوان گفت. اگر میاید یک عملیه ای صورت بگیرد و اما آن چرا حی موجود باشد پس بهر وضع که باشد باید همه قسمت کامل شش شما از وجود شما بریده و جراحی شود. و این کار نیست که درین سن و سال شما و با کیفیت و حال شش شما قابل توصیه نمیباشد درین باره یک متخصص میتواند به بهترین صورت تشوره بدهد شاید او اشمه اکسریز را ترجیح بدهد یا بهر صورت شما وقت خواهید یافت و نموی ریشه سرطانی را تا خیر و عقب خواهد انداخت.

سوال کردم: اما ازین نخواهد رفت؟

پاسخ داد: خیر!

رنگ از رخ همسر م پریده بود او از دکتر پرسید: آقای دکتر، لطفاً بمشاهد حقیقت را اظهار کنید و هنوز قدر مدتی حیات برای او باقی خواهد بود؟ دکتر در حالیکه بقلم خود کار خود می دید گفت: بدون معالجه ظرف مدت شش ماه و شاید هزده ماه دیگر، موصوع ازین قرار معلوم میشود که مر ضی هنوز در دوره مقدماتی است اما کسی نمیداند که نموی آن چگونه سریع خواهد بود شک نیست که گرفتن اشمه در وجود تاثیرات سوء ضعیفی دیگری با خود دارد و بخصوص که دانسته سر طان نیز دیک قسمت وسطی سینه چسبیده است.

به اثر خواهش من او به تشریحات دقیق و کاملتر پرداخت از یکطرف مگر فتن جامد و سره هنگام اشمه رو نتگن پیش رو در - انتظار بود که تقریباً شش هفته تمام تبوع وضع با خود توام داشت. از جانب دیگر لطفاً ورق بزنید

آمد. دکتر گفت که اگر روزهای چندی هم خون بیشتری افراز نمایم ازین با بت پریشانی را بخود راه ندهم او گفت این آمدن خون بعد از عمل باز جویی صورت نورمال و طبیعی را دارد. من گفتم شما چه نتیجه گرفتید او در حالیکه تسلی میداد و تسکین میبخشید. جواب داد: چیز معین و مشخصی بنظر نرسید. من یک جوره سلولهای قابل تدقیق را برای معاینه میفرستم و دکتر شما یک هفته بعد نتیجه را بشما ابلاغ میکند.

هفت روز آینده چون دوزخ و بر زخمی برایمن بود. بالاخره همکار دکتر ممان تیلوون کرد و گفت نتیجه معاینه و تدقیق در نزد شان حاضر است. خانم با من همرا می کرد. خمو شانه ویر افراطی و فشر مدتی یک ساعت لا انتباهی در اطاق



انتظار نشستیم در حالیکه نوبت های بیش ازمارا کودکان گوش درد و ماساژان جوان و تند رست با ردار گرفته بودند آیا هیچکس نمیدانست که برایمن برای کسی که اینجا نشسته است موصوع زندگی و مرگ در میان است؟

بالاخره نوبت ما رسید و ما را بدرون فرا خواندند. همین اینکه ما در اتاق دکتر وارد شدیم او با شتابند می که از وجنات او هویدا بود تبسمی کرده و اما او را با چشم خودش را بچشمان من ندوخت و خموشانه اوراق گزارش تا پید شد گسی را ورق زد در حالیکه از باطن او را ق خیر داشت و خراج از آنهم موصوع در نزد او در حافظه او حاضر و روشن بود.

او بالاخره لب سخن گشود و گفت: بلی، من و همه دارم از اینکه ز من تحقیقات به خوبی دلائل نمیکند. تدقیق

خون رادر افرازات مشا عده میگردم خلطی میدیدم گلگون شکل که درین ضمن طوریکه شنیدم (یوها نیس بیر جیلی سپو نوم) باین گونه خلط سینه نام داده اند و عادتاً رویت آن به سر طان شش دلائلست میکند.

روز دوم جنوری مجدداً بدکتور مراجعه کردم. او خموشانه نتیجه گزارش کلینیک را بمن سپرد. عکس رونتگن یا اکسریز کاملاً نورمال و طبیعی بود و در تحلیل و تحقیق پتالوجی از مواد گرفته شده هیچگونه اثری از موجودیت سلولهای سرطانی یاداشت نشده بود.

باگر فتن این نتایج گوئی سنگی از روی سینه من پایین افتید عزم کردم عادت سگری کشی را ترک بگویم. ولی بزودی متفکر شدم و شکی دا منگیر من شد. بخود میگفتم که اگر ایشا ندر تحقیقات اشتباه کرده باشند دوا ی توصیه شده را مجدداً استعمال کردم و نتیجه این بود که برای مدتی چند خونی در افرازات سینه و دهن دیده نشد معیناً یک روز صبح، یعنی در روز پنجاه و هفتمین سالگرد تولد من خلط افراز شده باز هم سرخ بود.

از همین روز به بعد سر به همیشه با افرازات خونی ندار توام بود. اگر هم مقدار آن زیاد نبود، ولی روزانه حد اعلی آن به مقدار و پیمانه یک قاشق چای خودی پرو لبریز میرسید. سر به امان نمیداد و هر بار که شروع میشد خیال میکردم قلم را از حرکت باز میدارد. شعور و حس بمن می فهماند که نتیجه معاینات هر چه بخواهد باشد ولی سخن بجایی رسیده است که منتظر بدترین حالت و خیم صبحی خویش باشم.

دکتر را دیدم و از وضع او دانستم که از حال و صحبت من راضی و قانع نیست او مرا یک جراح معروف حیدری در شهر معرفی کرد که این شخص بصورت اساسی از من پرسشهایی نمود ازین جراح نا مدار - التماس کردم که بمن بی پرده بگوید که آیا بنظر او به سر طان مدا وانشد نی میتلا شده ام نمیخواستم که با کلمات زیبا - تقلی شو م.

او دوستانه خندید و دست خود شرا روی شانه من گذاشته و آهسته روی آن گوید و گفت: من یکبار دیگر خلط و افراز سینه ترا تحت معاینه قرار میدهم ولی با اینهم می باید شما برای معاینه برو نشو سکویی در شفابخانه برسید. با اینصورت ما میتوانیم به بهترین صورت نتیجه بگیریم که موصوع از چه قرار است.

برونشو سکویی که یکروز ما فتن رادر شفابخانه احتوا میکند یک متخصص - ذریعه یک تلگوچک و آینه رو شن شده و نوردرانی داخل جهاز تنفسی مریضس بیپوش کرده شده را مشا عده کرده و در حال اشتباه و لو جزیی هم باشد از سلول های داخل حنجره راه می بردارد. من با دردی شدید بیپوش

سر به و گیرش تنفس تحت چنین حال و کیفیت قابل تعجب نبود ولی بعد از آن وضع عارضه ای بمن آمد که نمی شد از آن خود را اغفال کرد.

ناگهان همه چیز سر به عانه پو قسوع پیوست هنوز چار ماه قبل ازین تاریخ روزانه چهل دانه سگری دود میکردم و همینکه اکنون متصل بیدار شدن سگری صبحانه را روشن کردم به سر به اندر شدم و در حنجره خود خارش حس کردم. درین اواخر هنگام از جابر خاستن حس می کردم کمی نفس تنگی دارم اما از یکسرد پنجاه و شش ساله که از چهل سال باین طرف سگری کش قوی بوده باشد چه توقعی جز این عارضه می رفت.

در روز اول عید میلاد مسیح، هراس، هول و ترس شدیدی مرا استیلا کرد. در وقت سر به خلطی افراز کردم سرخ رنگ از دین این رنگت سرخ به خود تسلی میدادم و خوشی را قانع میکردم و می گفتم که یقیناً یک شریان کوچک خون کفیده خواهد بود. یک هفته قبل ازین روز من به حمله یکسر به بدی گیر افتاده و آشکارا یک برو نشیت خفیفی مبتلا شده بودم.

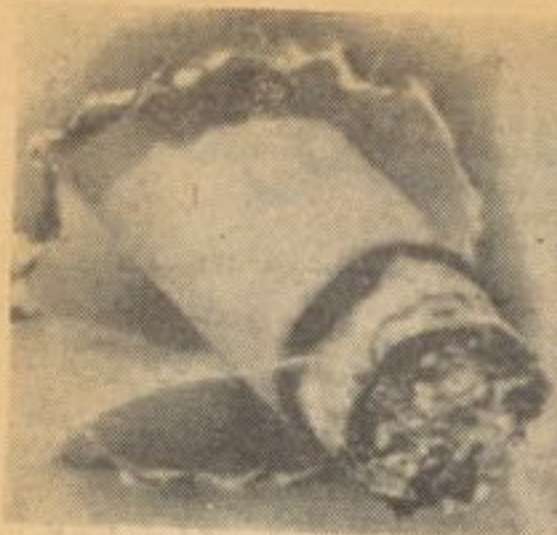
روز بعد خلط بزرگ خون مرا متوجه خود نمود. همسر م بدکتور فامیلی تیلوون کرد، مگر روز دوم عید بود و دکتر از روز آزادی جهت تفریح خودش استفاده کرده بود. شب هنگام با برادر م تیلوون تماس گرفتم. برادر من که متخصص اکسریز است و در فاصله یکپزار و ششصد کیلو متری از ما دور تر پس می برد من موضوع را با او در میان نهادم و از عارضه مذکور به او بیان کردم.

او تسلی گوینا بمن گفت: یک خون ریزی شش بسا اسباب و علل ممکن را داشته میتواند. جگر خون بهشا عده - تورسیده است من گفتم، بسیار نیست، اما من از خون در حال سر به نگرانی دارم. تو میدانی که من همیشه یک سگری کش قوی هستم و معیناً اکنون است که ترس دامنگیر من شده است او گفت: پس فوراً معاینه اخلاط را انجام بده.

روز بعد با گر فتن یک اندازه از افراز سینه جهت معاینه آن بدکتور مراجعه نمودم. او بهمانه و تدقیق مروج پرداخت و بمن نسخه ضد برو نشیت توصیه نمود. شش هایمن تحت ماشین اکسریز قرار و عکس بر داری انجام یافت و خود عکس به کلینک شش جهت ملا حظة طبی فرستاده شد و خلط گرفته شده هم برای تحلیل طبی بشعبه پتالوجی ارسال گردید.

در ظرف مدت هشت روز یکبار ماساژ انتظار نتیجه اکسریز و رونتگن و نتیجه تحقیقات مواد خلطی بودیم. خوا بخوشی نداشتم. روزهای رخصتی بود در حالیکه نزدیکترین شفابخانه بزرگ یکصد و شصت کیلو متر از ما فاصله داشت را حست مارا دگرگون ساخته بود. من هنوز

تکش زنجیر وار



خارج و بردن شد و مجاز بود نبرای مردن بصورت خیالی بغاظر میاورم که باری کوشیدم از جا برخیزم همشیره های پرستار از عرسو مرا قایم نگه داشتند تا مانع از آن شده باشند که من لوله های پلاستیکی مختلفی را که بدور سینه و در بازای من محکم بسته بودند، از هم دورکنم.

زندگی خود را متمرکز به مجادله بر ای گرفتن هوا در جهت شش کردم هر پساد تنفس باخبر کردن زجر کا ملی میداد، زیر العاب و بلغم چسبنده را تنفس را میگریخت و سینه مرا مانع از تنفس آزاد میکرد و دوباره میبایستی بایسپوش سا ختن ذریعه میخا نیکی بر فغ آن قیام ورزید و چنان هم کردند.

چهار روز تمام با وجود دوا هایی که بمن میدادند یکبار هم مژه چشم بهم گذاشته نشدیم تا بخواب اندر شده باشم. ایشان جرات نمیکردند وسایل گالی برای خواب در گلولی من بریزند، زیرا همه ترس از آن داشتند مباد تنفس بکلی بند شده و کار من یکسره شود و منم جرات نمیکردم بخواب اندر شوم زیرا هر بار که میخواستم مژه بهم بگذارم و بخواب بروم اختناق حسی

شدیدی به تنبک داشتیم. من همیشه در نزد خود از انسانهایی تعجب میکنم که بایک شش خودشان روزگار شان خوب سپری میشود و خوب بسر میبرند. تعجب میکنم که آنها با داشتن صرف یک شش زندگی فعال دارند. کار خود را انجام میدهند و هم به سپورت اشتغال میورزند. من در مورد خود چنین احوال خود تعیین و تفسیر نمیتوانم که: اگر بخوام بدون درد راه بروم باید به بسیار تانی و آهستگی قدم بردارم و در چنین حال از سخن گفتن اجتناب کنم.

از احصائیه عاجین نتیجه برمیاید که من با چنین وضع در زندگی و دوام حیات چانس یک بر سه دارم یعنی که پنج سال دیگر هم تنفس خواهم کرد و زنده خواهم بود. و این گذشت پنج سال معنی آنرا دارد که سرطان معالجه شده خواهد بود. وقتی من درین باره نامل و تفکر مینمایم که تا اکنون چه بر من گذشته است و با چگونه احوال در وضع من حکم فرما بوده است و در آینده هم هنوز چقدر کارهایش پیش رو خواهم داشت، این نظرات را بسیار تپج کننده و بیدار کننده و امیدوار کننده نمی یابم.

اداره دبیران نشریه مینویسد: مؤلف چارماد بعد از عملیات در اثر دانه های ریشه ای دیگر سرطانی چشم از جبهان پوشید. چاره فته قبل از مرگ تحت تنفس مصنوعی و گرفتن اکسیژن قرار داشت. سرطان میتواند در هر عضو (بخصوص بالای جگر) و همچنان براستخوان جابگیرد و به تخریب آغاز کند. درین فریض ماهم سرطان در حصه شاخه جهاز تنفسی اورشده های خود را دوانده بود.

مردن است که می ترسانند پس با یسن چانس نجات دهنده خویش را سپردم. اگر قبلا میفهمیدم که محل جرا حی چه دردها و آلابی با خود همراه دارد، این فیصله و تسلیمی من به عمل کردن جراحی بکار زور مندان و شجاعانه ای بود که بان رای داد و آنرا مرتکب شدم.

(یک کلمه به عموم کسانی که چون در آنوقت فکر میکنند: اکنون که کار از کار گذشته و ناوقت شده است تابه دود کردن و سگرت کشی خاتمه داده شود و احتما لایه سرطان هم در حال مقد ماتنی آن گرفتار شده ام...) بعد از عملیات آگاه شدم که دانه خبیث متخمل هنوز پخته و دیر نشده نبود ولی از نوع زود نموی آن بشمار می رفت.

در اولین پرو نشو سکو بی دانه بقطر نیم سانی کشف شده بود و همینکه هشت هفته بعد شش را قطع کرده و از بین برداشتند اندازه بزرگی دانه به قطر هشت سانتی رسید بود.

طبعاً که از عملیات اصلی چیزی بغاظر ندارم جز میز باریک عملیات با تری بزرگ جراح، در ماحول من رویت اشکال

نداشتم. خواه بود که تمام اسما چ سالم را بتوان از تالیبی مستقیم اکسیژن در اختفا و دور از تخریب آن در امان نگه داشت.

در چنین حال قصیت الریه قسمات ایفاد گردیده و تنفس کردن هنوز مشکل تر و سخت تر میشد. قرار گرفته دو کتور متخصصین درین باره بمن مشوره خوا هد داد. دکتور در پایان اظهارات خود ش گفت: ازین واقعه متاثر و متاثر هستم. او دکتوری بود جوان و بسیار سالم و تندرست بنظر میامد.

شایان وقت و چیز عجیبی است که همین اکنون که ترسهای من همه بواقعیت موضوع دلالت داشت، خود را تقریباً از راهمه رهایی یافته میدیدم و اگر هم کاملاً چنین نبود معیاد خوشتر را از آلام هفته های اخیر باتر دیدم و شهبات بیمناک آن نجات یافته حس میکردم.

آغاز بیم قوی، شدید و سنگین رادر زمینه دگرگونی حال نا گوار و بد خویش در صبح روز دیگر حس کردم کلمه سرطان و علاج ناپدید بسوی من با تعجب نگاه می کردند و می گفتند...

بژود ترین فر صتی که امکان آن تصور میرفت در نزد متخصص حاضر شد. او بمن گفت که دانه روئیده خرد است و بزرگی آن بیش از سر انگشت نمبیا شد و حتی در عکس رونتگن رویت آن بسختی تشخیص داده میشود و بکوره تیر کردن شعاع ایکس بهر صورت انجام رابتا غیر خواهد انداخت و اما معجزه هم ناپیدا نیست.

در حالیکه اکنون به ضیق النفس و تنگی سینه گس فتام، یک عملیه نافرجام در زمینه مرابرای مدت باقی حیات زیر یک جادر و خیمه تنفسی اکسیژن چون معیوب دایمی قرار خواهد داد من می بایستی فیصله خود را اظهار کنم.

مثل آنکه با مزاج و طبع روحی من در تطابق باشد هوا بسیار مرطوب و فشارده بوده باران مسلسل و بدون وقفه می بارید نفس کشیدن برا یمن مشکل تر شده بود. همیشه و همه وقت مزه و طعم گر مخوردا در دهن خود حس میکردم. جهت معاینات قبلی و گرفتن ترتیب عملیه جرا حی مجددا نزد جراح حاضر شدم اوبه یک تعداد بیشتر عکس گیریها و اخذ معلومات قبلی از صورت تنفسی و اندازه گیری های مساحتی - سینه و از همین قبیل پرداخت.

در نتیجه معلوم میشد که من درین سن و سال خود بعد از برداشتن و قطع کردن جناح راست شش من صرف سی فیصد ظرفیت اوسطی ششهای خود را از دست نخواهم داد و هنوز آنرا در سینه خوا هم داشت. (شش جانب چپ نظر به تقاسم موقعیت حجم قلب ده فیصد کمتر سطح - تنفسی را دارا است.) باین ملحوظ این ارزش تنفسی در اثر حمله و هجوم - پرونشیتی و ضیق النفس هنوز بیشتر پایین خواهد افتاد.

معبد اجراح در اثر آخرین عکس برداری های اکسیژنی از شش ها که اکنون دانه سرطان بواسطه آن هویدا بود با یسن نتیجه واصل شد که چانس و بخت بیسن زندگی و مرگ اکنون برای من پنجاه به پنجاه موجود است.

من چون بسا انسانها معتقد بان نیستم که از مرگ راهمه داشته باشم و این خود



میکردم. صرف با خالی شدن لغاب و افزاگره کرده در گلوله که آنرا ذریعه بمبه خاص برون میکشیدند همیشه یک کمی را حست احساس می نمودم و این آرا مش صرف تا وقتی دوام میکرد که بار دیگر خلط و لعاب راه گلوله را میگریخت و تنفس دایر مسن دشوار میساخت.

دایما، بیوسته و متوالی دوا ی ضد مکروب و ضد عفونی بمن تزریق و داده میشد اشتباهی من بکلی سقوط کرده بود حتی نوشیدن خودش هم برای من خستگی آور بود. نوشیدن گوشش زیادی را برای

و اتمام سبید پوش و حس کردن نشی در غلب دست خود هنگامیکه پنتو تهال را تزریق میکردند، دیگر چیز برابری آورده نمیتوانم.

چار روز اول بعد از انجام عملیات - برای من رو یای مفشوش توام با ترس و درد بود بمن مقدار زیادی از مرکبات مر فونی تزریق کردند. همشیره ها و دوستانم بمن حکایت کردند که در آن وقت حال نامرتب و در هم و بر همی داشتیم. واضح بود دوا ی تزریق شده در شروع حال مرا تپج و تحریک نموده بود. من صرف یک چیز میخواستم از شفاخانه

مردی بانقلاب بقیه

خلوت شد. الك جوشا برادر مخاطب قرار داده گفت :

ازین مرد خوشم می آید. علاوه تصور میکنم که در زیر يك ستاره خوشبختی بدتیا آمده است. زیرا نمی فهمم چرا مایتلند پیر تمام جایداد خود را به او واگذار شد و نه به پسرش ...

جوشا برادر حرفش را قطع کرد: و شما طفل را پیدا کرده اید ؟

— نه، اینهم یکی از اسرار زندگی بقیه هست که باید طفل را از چنگال او بیرون آورد .

جانسی در همین لحظه در گولای سر خیابان رسیده بود. الك و برادر میدیدند که جانسن خواست از وسط چارراهی به آنطرف خیابان برود. اما درست در همین لحظه يك مرد از گوشه تاریکی بیرون آمده گفت و شنود کوتاهی بین آن مردناشناس و جانسن صورت گرفت . متعاقبا الك وجوشا برادر برق يك تفنگچه را دیدند که صدای شلیك بلند شد. جانسن عقب عقب رفته، و آن مرد ناشناس پایه فرار گذاشت .

در يك چشم بهم زدن الك در وسط خیابان بود. ظاهرا فیلسوف زخمی نشده بود. اما بشدت ناراحت مینمود. الك خود شراشتابان به گولایی خیابان رساند، اما شخص حمله کننده ناپدید شده بود .

الك نزد فیلسوف برگشت . جانسن در حاشیه پیاده رویه روی زمین نشستسته اعضای بدن خود را میدید که آیا صدمه برداشته یا خیر ؟

جانسن از دیدن الك ناله سرداده اظهار داشت: نه، نه. تصور میکنم برهم خوردن حالت من به اثر شوکی بود که از برخورد با او بمن دست داد . من به این طریقه غافلگیر شدن آماده نبودم .

الك پرسید: اصلا بین شما و آن مردناشناس چه واقع شد ؟

جانسن در وضعیت نیمه گیج جواب داد: من هیچ نمیتوانم تشریح کنم . میخواستم از وسط خیابان به سوی دیگر بگذرم، که دیدم يك نفر بسویم آمده پرسید: شما باید آقای جانسن باشید . وبعد تا خواستم بجنبم که صدای

فیر تفنگچه اش بلند شد . او بلا معطلی تفنگچه اش را از جیب بیرون آورده بطرفم آتش کرد .

به روی کرتی جانسن آثار باروت دیده میشد . جانسن پس از سکوت کوتاهی نالید : نه، من نمیتوانم به منزل بروم. او نهامسلما سعی برای نابود ساختن من خواهند کرد. او نه با بدن شك مرا میکشند. در همان لحظه دو تن از ماموران پولیس برگشتند . این دو خفیه پولیس مامور مراقبت ناحیه هاری تریس بودند . این دو مامور همراهی جانسن تا به منزلش شدند .

الك در حالیکه سرش را شورش میداد گفت: اینها مجرب ترین مامورانی در دستگاه پولیس هستند که من می شناسم . باید اینطور قبول کرد که آنها از کسار خود در گلا ستر راضی هستند و به کدام شغل فرعی نیازی ندارند .

ساعت ۶ نواخته شد . اما از غرب پیامی نرسید. در ساعت ۷ وضع و روحیه مادموازل بنت قابل ترحم و همدردی عمیق بود. او در طول شب خود را اشراا الهتوار نکهداشته تعجب و حیرت الك وجوشا برادر را نسبت به خود برانگیخته بود . اما اکنون که ساعات مثمر فرا میرسید، چنان جلوه مینمود که طاقت و شکیبایی را به تدریج از کف میداد. در حدود ساعت ۷ و نیم تیلیفون زنگ زد و الك بایک جست پلنگ مانند خودش را به تیلیفون رساند. پیامی که در تیلیفون گرفت این بود :

— آقای کلونل گاردون يك ساعت پیش دیدکوت را ترک گفته است . الك به ساعت نگاه کرده باناباوری و تردید تکرار کرد: دید کت؟ يك ساعت پیش ؟

در اینصورت باید در ظرف ۶۰ دقیقه به گلاستر برسد .

ایلا که سعی مینمود خودش را با نوشیدن اجباری قهوه که پیشخدمت الك آورده بود آرام جلوه دهد . ایلا در لحظه ای که الك در تیلیفون صحبت میکرد، ایلا وارد اتاق کار شد و الك جرأت نتوانست به صحبت تیلیفونی ادامه دهد . و با گفتن «خوب است» گوشك تیلیفون را سر جایش مانده نزد ایلا برگشت .

— آقای الك چه معلوماتی دارید ؟

دیپلوماسی در جاهلیت و اسلام

های عربی و اسلامی خود نزدیکتر و قوی تر سا زد چنانچه این مطلب در روش آنها در برابر ها رون الرشید مامون، و معتصم بخوبی آشکار بود و این تحول دیپلوماسی تاثیر بارزی در ساحت ثقافت وارد کرد که نمایندگان اسلامی برای انكشاف بیشتر ثقافت خویش بطور متوا تر از بغداد بمركز رومان سفر میکردند. درین وقت دولت عباسی خواست بر ضد دولت اموی روابط سیاسی خود را با دولت فرانسه که در حدود اندلس واقع بود محکمتر سازد و ازینرو سفرا در میان ایشان تبادل میشد که رفته رفته روابط دیپلوماسی در میان ابو جعفر منصور، ها رون الرشید و رهبران دولت فرانسه پیش از پیش تو سعه یافت و بدین ترتیب امپرا طور فرانسه ارا ده تهاجم را بر دولت اموی نمود ولی بمرام خود موفق نگردید و در عین زمان دولت بیزانطه با احساس مصلحت خود، به برقراری روابط دیپلوماسی با دولت اندلس پرداخت

و این پیوند های سیاسی در روزگار امپراطور چهارم قسطنطنیه و زمان (عبدالرحمن الناصر) خلیفه اموی پیش از هر وقت تقویت گرفت و در اثر این توازن میان دولت ها سفارت اسلامی از قرطبه مرکز اندلس، بمراکز و پایتخت های اروپایی رسید و در نتیجه نهضت های علمی که در مراکز اسلامی و مسیحی درین زمان بوجود آمد، تبادل ثقافتی بمدارج عالی خود رسیده بود بغداد، قرطبه و قسطنطنیه از مراکز بزرگ پخش علوم، فنون و ادب بشمار می آمدند.

ایشان در تمام شقوق علمی روابط خوبی برقرار کردند و پیهم در روابط علمی می افزودند و هر يك از معارف و فرهنگ دیگر مستفید میگردد و علما و دانش جویان را برای فرا گرفتن علوم و مباحثات علمی تشجیع میکردند تا آنکه موضوع دیپلوماسی در اسلام در جهان ما نیز با کمال موفقیت پیش رفته و دول اسلامی در پی آنند تا بیش از پیش با استحکام روابط دیپلوماسی در دنیا پر آشوب موجوده بپردازند.

داخل شدم که اومسوف ادای نماز بود، تصادفا ماری از سقف خانه بالای پسرش هاشم افتاد و او در حالیکه خواب بود بشکمش خود را حلقه ساخته اعضای فامیل همه ازین پیش آمد فریاد کردند تا اینکه آن مادرا بقتل رساندند و عبدالله هنوز هم در حال نماز بود نه التفاتی کرد و نه حمله ای، و وقتی که از نماز فارغ شد گفت حال تان چگونه است ؟ مادر هاشم برایش گفت: خدا ترا رحم کند بدتر ازین مصیبت است که فرزندان زار را بگزداگفت: متوجه نماز بودم اگر بوی ملتفت میشدم در نماز من خلل و سستی وارد میشد.

ابن زبیر (رض) تمامی هفته به اتصال روزه گرفته بهدینه روزه می گرفت و بهمه افطار می کرد.

مجاهد میگوید: احدی را مانند ابن زبیر صاحب حوصله و طاقت ندیدم و او در سه چیز عبارت از عبادت، شجاعت و فصاحت با مردم مسابقه می کرد و او نماز را از حضرت ابو بکر صدیق «رض» و وی از پیغمبر اسلام (ص) آموخته است .

مرگ ابن زبیر (رض) در واقع میان مسلمانان مزایای انسانی و قیادت فکری را بپایدار گذاشت و درس سلامتی عقیده و ایثار در راه حق را می آموزد چه ابن زبیر (رض) یکی از شهداء مادرش اسماء میگوید : روزی به عبدالله عقیده صادق بخساب می آید.

می گوید ؟

خبرها از چه قرار است ؟

الك در حالیکه سعی مینمود قیافه خندانی بخود بگیرد ، به زحمت پاسخ داد :

— اوه، خبرها ؟ خبر های خوبی دارم !

ایلا به صورت الك خیره شده پرسید: در تیلیفون کی بود ؟

الك به تیلیفون نگاه خشمگینی انداخته جواب داد : آخ، اینرا

يك دوستم بود که مرا برای صرف نان شب دعوت کرد .

ایلا خموشا نه به اتاق نانخوری رفت و الك آن امریکایی، یعنی جوشا برادر را بایک اشاره نزد خود فرا خوانده به او گفت: بروید، يك داکتر بیاورید . و به دا کتر بگو یید داروی باخود بیاورد که لا اقل برای مدت ۱۲ ساعت ویرا بخواب اندازد.

مرغوبیت تولیدات کشور...

گوشه هایی از مراسم رسم گذشت اردوی دلیر جمهوریت افغانستان بروز اول جشن جمهوری، که توسط تلویزیون های مخصوصی در یمن نمایشگاه نمایش داده می شد، ابتکاری بود، که فقط امسال و برای اولین بار صورت می گرفت.

در بین صد ها اثر هنری ارزشمندی، که از هنرمندان مختلف درین نندار تون به نمایش گذاشته بودند، چند تا بلوی نقاشی، تمثال رهبر ملی ما، که بروی فلز حکاکی شده بود و یک اثر جالبی که از کاشی ساخته شده بود، انسان را به حیرت و امید داشت و نماینده گسی از ذوق و هنر، هنرمندان کشور مامی کرد.

درین نمایشگاه، انواع منسوجاتی که، در فابریکات نساجی افغان تولید می شود، دیده می شد و روی هم رفته دیزاین، رنگ آمیزی و مرغوبیت آن ها، بر تری تکه های وطنی را نسبت به تکه های تجارتی خارجی، نمایان می ساخت.

نساجی بگرامی و نساجی های شخصی دیگری هم، در نندار تون های جشن امسال حصه گرفته بودند.

آنچه پس از دیدن منسوجات فابریکات مختلف نساجی، در ذهن بیننده خطور می کرد، انکشاف صنعت نساجی و بهتر شدن تولیدات آن است.

یکتن از موظفین نساجی در منطقه جشن راجع به استقبال مردم از تولیدات فابریکات نساجی، گفت: - در گذشته متاسفانه هموطنان ما کمتر از منسوجات وطنی استفاده می کردند و در عوض به تکه های خارجی بیشتر علاقمندی نشان می دادند.

اما خوشبختانه حالا اینطور نیست، زیرا همه پی برده اند، که استفاده از تولیدات وطن، هم برای شان اقتصادی است و هم جنسیت

بهتر دارد.

منبع علاوه کرد:

- استقبال مردم، از تولیدات نساجی ها، بحدی رسیده، که با وجود بلند بردن معیار تولید، باز هم نمیتوانم قلت یعنی تکه باب در بازار رفع سازیم، زیرا به هر پیمانه که ما عرضه می کنیم، از طرف هموطنان خریداری و مورد استفاده قرار می گیرد. که این عمل باعث تقویه و تشویق فابریکات نساجی گردید.

در نندار تون های امسال چند فابریکه صنعتی بوت دو زی نیز، حصه گرفته بودند.

در بین انواع مختلف بوت های پلاستیکی، فابریکات پلاستیک سازی وطن، هری و غیره تولیدات زیبایی دیده می شد، که در سال قبل وجود نداشت.

اما آنچه بیشتر در بین انواع بوت های وطنی، مورد توجه مردم و خاصا جوانان قرار می گرفت، بوت های مردانه کوری بلند بود.

در غرفه بوت صداقت، بوت های ازین نوع به نمایش و فروش گذاشته شده بود، که بلندی کوری آن به هفت انچ می رسید...

نمونه سنگ های معدنیات افغانستان، که در غرفه های مربوط وزارت معادن و صنایع به نمایش گذاشته بودند، دیدنی و جالب بود.

وقتی در بد و وورود، به ایمن نمایشگاه، به نقشه برجسته افغانستان نظر می کردید معدنیات کشور، که بصورت رگه ها، برنگ های مختلف در سرا سر کوه های آن، نشان داده شده، چشمگیر بود.

درین نمایشگاه، در غرفه مربوط دافغانستان بانک مدال های نکلی که به افتخار جمهوریت در کشور، ساخته شده بود، نیز به نمایش گذاشته بودند.

در غرفه با یسکل آریانا نمونه بایسکل های جالبی دیده می شد که یکی آن برای قرو شندگان دوره گرد دیگری برای استفاده دوفرا، از یک بایسکل ساخته شده بود.

قالین های افغانی نیز در نندار تون امسال بینندگان بسیاری داشت و

شاعر کلاسیک

هند و ستان گسترش دهند. نهر و مینو یسد: «در قلمرو وسیع امپراطوری مغل رشد و گسترش وسیع اندیشه های آزادی خواهانه بشکل احساسات مذهبی شعور ملی بمشاهده میرسد» در چنین یک شرایط بغرنج بود که خوشحال خان خټک قبایل پشتون را در جهت مبارزه بخاطر آزادی و تاسیس دولت مستقل ملی رهنا می کرد.

خوشحال خټک میدانست که از چه راهی باید قبایل پشتون را متحد ساخت و آنرا برای پیکار علیه مغلها تجهیز نمود. او رنگ زیبای به حاکم مغل در پشاور دستور داد تا خوشحال خان را دستگیر نموده به دهلی اعزام دارد. همان طور یک

گفتیم شاعر مدت بیش از پنجاه سال در محبس و در تحت تعقیب و پیگرد گذرانید. در زندان قلعه گوالیور بود که روابط خوشحال خان با مغل ها از ریشه تغییر کرد. او دیگر بسی برده بود که یگانه راه مقول برای پشتو نها، راه پیکار بخاطر آزادی و استقلال میباید شد.

گک. الفت ضمن تو ضیح خصوصیت های این دوره زندگی خوشحال خان خټک میگوید: «سراز همین مرحله (یعنی از سال ۱۶۶۴-۱۷۰۸) دو سستی هشتاد ساله خاندان خټکها با مغلها به دشمنی مبدل گردید».

سالهای زندان خوشحال خان، در حقیقت، دوره شکوفایی ایجاد ادبی او بشمار میرود، همینکه وی از زندان و تعقیب رهایی یافت تا آخرین دقایق زندگی، مبارزه ملی قبایل پشتون را با شایستگی رهبری کرد و در جریان این مبارزه

مخصوصا، خارجیانی که از تولیدات وطن ما دیدن میکردند، در برابر غرفه های قالین جمع شده و بسا کنجکاوی، به زیبایی و جنسیت آن خیره می شدند... بایک نظراجمالی، در نمایشگاه های تولیدات وطن، در جشن جمهوری کشور، به این نتیجه می رسیدیم، که نمایندات فابریکه صنعتی کشور و امسال بهتر و بیشتر از سالهای گذشته بوده و مرغوبیت آن، چشمگیر است...

مخصوصا، خارجیانی که از تولیدات وطن ما دیدن میکردند، در برابر غرفه های قالین جمع شده و بسا کنجکاوی، به زیبایی و جنسیت آن خیره می شدند... بایک نظراجمالی، در نمایشگاه های تولیدات وطن، در جشن جمهوری کشور، به این نتیجه می رسیدیم، که نمایندات فابریکه صنعتی کشور و امسال بهتر و بیشتر از سالهای گذشته بوده و مرغوبیت آن، چشمگیر است...

۱- فصلنامه منظومه ای است مثنوی در پیرامون مسائل مذهبی ۲- «فرحنامه» منظومه ای است که موضوع آنرا مناظره بین شمشیر و قلم تشکیل میدهد.

من بیش از این نمی خواهم سکرت بکشم

سکرت را تدویر کرده اند که شامل ۳۷ قدم آموزشی میباشد.

هر يك از مراحل این پرو گرام طوری میشود که سکرت کشش همیشه فاتح میتواند بماند. در هر هفته باید پنج قدم نو بر دارد و اینگونه می آموزد که به تدریج و آهسته آهسته مقدار مصرف سکرت خود را کنترل نماید و سر انجام عادت دود کردن سکرت را ترك گوید.

این تجربه بعلمی مورد توجه قرار گرفته است که در چوکات يك دوره طویل آموزشی و بر پایه پرنسیپ ترك تدریجی اعتیاد بنا یافته است. اشتراك کنندگان این کور که در سابق لااقل ۳۰ دانه سکرت در روز دود میکردند هر هفته از تیم محققین نامه در یافت میداشتند که حاوی هدایات تازه و وظایف جدید میبود. پیشنهاد و مشورت های خصوصی نیز ضمیمه آن می بود. آنها هم مجبور بودند در پایان هر هفته پیرامون تجارب شان گزارش دهند. با وصف آنکه کدام تماس شخصی بر قرار نمی بود حدود نتایج حاصله حیرت انگیز بود:

تداوی خود را محصول مشترک استفاده پروفیسر و یو بر نتایج حاصله عالی از روش دلسیکه لوزی، استعمال ادویه و طرز تداوی حرکتی وانمود میکند. نود و دو فیصد مریضی ها و مراجعین او در طول دوران تداوی پنج روزه سکرت کشیدن را ترك کرده اند و پس از گذشت چهار سال در حدود بیش از ۴۰ فیصد شان مجدداً به کشیدن سکرت شروع میکنند. ضمن نقشه تداوی پنج روزه ثابت، انجمن حفاظت الصحة آلمانی به همکاری پروفیسر ویوبر در شهر های مختلف، لکچر ها و کورس های تعلیمی دایر میکنند که طی آن اشتراك کنندگان در طول پنج شب متواتر روش ترك کردن سکرت را فرا می گیرند، در خلال این کورس های متحرك سطح نتایج حاصله بین ۷۰ تا ۸۰ فیصد می رسد.

تاکتیک قدمهای کوچک.

عقاید بسیاری از دانشمندان و اهل خبره مبنی برینکه آدم میتواند اعتیاد سکرت را به اثر قطع آنسی دود کردن سکرت ترك نمود توسط يك آزمایش موسسه ما کس پلانک در چوکات روانکاوی در موشن تردید گردیده است.

يك تیم روانشناسان تحت رهبری داکتر برینگل هان يك کورس ترك

بقیه صفحه ۵۰

دختر با همب تهدید میکند

ایریک سن را اخلاک کرده باشی. شما از چه موضوع صحبت میکنید؟ بدرت تمام حقایق مربوط به این موضوع را بمن باز گفته است. تو چقدر متعجب شدی که در سیمینار پروفیسر ایریک سن قبول نشدی. اما حال لویزا - اخلاک کردن درس پروفیسر ایریک سن به اشتراک بیش از ۱۰۰ محصل دیگر کارنا دوستی است. يك لحظه سکوت بر قرار شد و بعد از آن طرف سیم تیلون صدای دخترك دوباره شنیده شد: شما میگوئید که هم اکنون بیش از ۱۰۰ محصل در آنجا هستند؟ در آن عمارتی ممکنست با آنجا هم بر رویا بود؟ سیمینار لویزا لکچر های پروفیسر ایریک سن برای تمامی محصلین بسیار دلچسپ است. آن دختر فریاد زد: صبر کنید من بشما میگویم که همب را در کجا گذاشته ام. من به آرامی گوشك را سر جا یش گذاشتم.

را انجام میدهند کار نیست صحیح و بجای آن اگر به قیمت جان انسانها هم تمام شود صدای زنك تیلون مجدداً بلند شد. گوینده در تیلون همان صدای زنانه بود. شما چه پولیس هایی احمق در اختیار دارید که تاکنون کوچکترین اقدامی نکرده اند. واصلاتوجه ندارید که ممکنست چه اتفاقی رخ بدهد؟ تا ۱۰ دقیقه دیگر همب انفلاق میکند و عمارت را از بسج بر خواهد کند. شما باید عمارت را تخلیه نمایید. من از کلکین به سمت مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن نظر انداختم. خموشی محض دوانجا حکمفرما بود. و در جوابش گفتم: لویز من به یقین میدانم که توجه فکری در سر داری؟ صدای دختر از آنطرف سیمینار با صبر و خشم فوق العاده شنیده شد: لعنتی. من لویزه تونیستم. در جوابش گفتم: من خوب میدانم که توجه میخواهی. تو میخواهی درس پروفیسر

صفحه ۵۸

من از قصر دارالامان...

منبع فعالیت های دستگاه ساختمانی را بعد از حریق بطور ذیل شرح میدهد.

۱- از آن جائیکه اتاق ها کوچک و بزرگ بودند از ارتفاع آن برای اسانی کار کاسته شد.

۲- امور چوب کاری های منزل سوم تماماً تجدید گردید.

۳- پلستر کاری های داخلی و خارجی قصر بصورت عموم تجدید شد.

۴- رنگمالی رویکار و داخل اتاق ها تماماً ذریعه رنگ آبی و پلاستیکی و امور چوب کاری توسط رنگ روغنی اجرا شده است.

۵- فرش صف اتاق ها توسط خشت تراسو صورت گرفت.

۶- سیستم مرکز گرمی تعمیر مطابق شرایط بصورت مدرن و حصولی تجدید گردید.

۷- سیستم آب رسانی تشنات آنرا مورد استفاده قرار دادند.

بقیه صفحه ۲۵

قربانی پول

وقتی که به بستر داخل شد لینا او را با شالش پوشانید با صدای آرام کاپیتان از لینا پرسید: چرا ماریا نیامد؟ برایش بگو نزد من بیاید! لینا طوریکه کاپیتان گفته بود همانطور کرد و ماریا به اتاق داخل شد ماریا خیلی غمگین نشست.

ماریا یقین داشته باش که من دیگر از این بستر نخواهم برخاست ماریا دست و پا بند ماریا دستش را به کاپیتان داد کاپیتان به آهستگی گفت:

بیای قبل از اینکه من بمیرم با هم عروسی کنیم و خودت میدانی که از دیرزمان دوستت میدارم. حال عشق اصلی نیست که من بتو این پیشنهاد را میکنم سبب خلیسی عالی و روحانی دربی آنست. چندین دلیل موجود است یکی آن اینکه طفلم را نام یک پدر و مادر بدهم و پدر ما باید بدانند که نامش توسط مالک دار نشده است آیامیدانی که این فکر چقدر روحانی است.

ماریا هیچ جوابی نداد. کاپیتان ادامه داد. سعت دیگر یک اژهه بتو مهم و مربوط است و آن اینکه تو میخواهی با گناه هایی سابقه گناه های جدید را ببوشانی آیا ماریا جرئت این را داری مردی را که دوست داری فریب بدی؟ آیامیتوانی

ختم

فرزند خیانت پیشه

را بیاد دارد؟

«سنگها گنگ اند تا اینکه بشیر آنها را بگفتار وادار سازد. بگذار کوهها از من سخن گویند. اینست چیزیکه من میخواهم.»

مادر پرسید: «و مردمان چه؟»
«اوه - آری من آنها را فراموش نکرده ام مادر. بانها نیز نیازدارم زیرا تنها در خاطره انسانها ست که قهر مانان جاویدان وابدی اند.»
مادرش گفت:

«قهرمان کنیست که زندگسی می آفریند و بر خلاف مرگ است و آنرا تسخیر مینماید.»

او اعتراض کرده گفت: «نه ویرانگر يك شهر بهمان اندازه پر شکوه و جلال است که سازنده آن. بپین ما نمیدانیم که چه شخصی روم را آباد کرد - اینیاس ویا رومولوس - ولی نام الاریک وسانر قهر مانان ویرانگر شهر را خوب میشناسیم.»

مادر بیادش داد: «همان کسی که نامش دیر تر پائیده است.»
بدینگونه تا زمانیکه آفتاب فرو نشست تا آرام گیرد آندو با هم صحبت کردند. مادر اکنون سلسله گفتار و حشیانه پسر را کم وکتر میبرد و سر افراشته اش افکنده و افکنده تر شده میرفت.

يك مادر میافزیندو نگاه میدارد. نزد او سخن گفتن از ویرانی مفهوم آنرا دارد که برخلافش سخن گویند. مگر پسرش اینرا درك نمیکرد. نمیدانست که دلیل هستی را رد مینماید.

يك مادر همیشه مخالف مرگ است. دستی که بر انسانها مرگ میآورد در نزد مادران منفور است مگر پسر این را نمیتوانست بفهمد زیرا از درخشش برق شهرت طلبی که قلبرامیکشد کور گردیده بود.

و نیز نمیدانست که مادرهمانقدر که دلیر است هنگامیکه زندگسی آفریده وپروریده اش در معرض سوال باشد زیرك و سنگدل نیز بوده میتواند.

وی با سری افکنده نشسته بود واز درون خیمه گرانبهای سرلشکر شهری را میدید که در آن اولین تکان نشاط آور زندگی را در رحم

خود و درد و زجر زایمان ایمن کودک را احساس کرده بود - کودکی که اکنون تشنه ویرانی بود.
نور سرخ رنگ آفتاب دیوارها و برج های شهر را رنگ خون بخشیده بود و فروغ محنت افزائی در شیشه ارسی ها افکنده بود و چنان بنظر میرسید که گوئی همه شهر توده ای از جراحت ها باشد و آکنده با شیوه سرخ رنگ زندگی که از هر مجروحی جاری است اکنون شهر مانند نعشی بسیا هی گرائیده بود و در خشش ستاره ها بران بسان شمع های گورستان مینمود.

خانه های تاریکی را میدید که مردمش میترسیدند چراغ های خود را ببقرو زند تا تو جه دشمن را جلب نکنند. جاده هائی را میدید که در غم و اندوه فرو رفته و پر از بوی بد جسد گشته شدگان بود. زمزمه آهسته مردمانی را میشنید که منتظر مرگ بودند. همه اینها را میدید همه شان نزدیک و گرامی اش بودند. خاموشانه ایستاده بود و منتظر تصمیم خویش. درین لحظه خود را بحیث مادر همه مردمان شهرش احساس نمود.

ابرها از قله تاریك و سیاه کوهها بدره باین آمده و مانند اسب بالدارای برین شهر محکوم نازل میشدند.

پسرش گفت: «امشب اگر خوب تاریك باشد میتوانیم بر شهر بتازیم.» و در حالیکه شمشیرش را از نظرم گذراند افزود: «هنگامیکه آفتاب به چشم انسان میتابد گشتن مشکل است زیرا نور خورشید و درخشش شمشیر چشم انسان را کور مینماید و بسیاری ضربه ها بهدر میرود.»

مادر برایش گفت: «بیا پسر. سرت را بر سینه ام بگذار و آرام بگیر و بیاد بیاور که در زمان کودکی چه زیبا بودی و مردم چقدر دوستت داشتند.»

او از مادر اطاعت کرده و سر خود را بدامنش نهاده با چشم بسته گفت:

«من تنها شهرت را دوست دارم و ترا که باین درجه ام رسانده ای.»
مادر خود را خم کرده و پرسید:

پرتگال آزادی...

مانند رودشیا، افریقای جنوبی و سایر رژیم های تبعیض طلب رادر آن جزایر بوجود آمد.

بنابر دلایل متذکره رهبران گینی بیساو سعی و مبارزه خواهند کرد تا جزایر کیپ وردی را بحیث جزء گینی بیساو در آورند و این خود معضله ایست در برابر رهبران گینی بیساو به عبارت دیگر این یکی از دام های استعماری است که برای ناآرامی مردمان این سر زمینها نهاده میشود.

وضع در انگولا واقعاً قابل تشویش است چه در آن سر زمین نهضت های مختلفی فعالیت دارند که این نهضتها دارای مفکوره و آید یا لوزی های جدا گانه میباشدند بعضاً حتی در بین يك نهضت هم انشعاباتی است که این امر شاید تا حد زیاد فراهم آوری مقدمات آزادی این مرز و بوم را به مشکلات مواجه سازد.

برای ایجاد اتحاد نظر بین جبهه مردم برای آزادی انگولا و جبهه ملی برای آزادی انگولا کنت کاوندا رئیس جمهور زمبیا، کلو نل موبوتو رئیس جمهور زایر و جولوس نایریری رئیس جمهوری تانزانیا باری قبل از اعلان سپینولا مبنی بر شناسایی حق آزادی و حاکمیت این سر زمینها مساعی به خرج دادند اما تا کنون کدام علامه ای مبنی بر اتحاد بین این دو جبهه به ملاحظه نرسیده است.

هدف این است تا زمانیکه این دو جبهه باهم ائتلاف و اتحاد نکنند شاید در ترتیب بر آورده شدن آزادی این قلمرو مشکلاتی موجود باشد چه بدون شك هر کدام از رهبران جبهات مورد نظر آرزوی رهبری این کشور را در سر خواهند داشت و درین امر از تشبیهات خارجی همه در انجا نمیتوان انکار کرد.

شوند. کدام شخصی مانند من آنها را خواهد کشت. این امر را آزار خواهد داد و من بسیار پیرو زمین گیر خواهم بود که بتوانم انتقام شانرا بگیرم.»
مادر آهی کشیده گفت: «تو

و زنها چطور؟»
«زن زیاد است و مانند هر چیز شریک که زیاد شود انسان از آن نیز خسته میشود.»

و بالاخره پرسید: «و نمیخواهی که اولاد داشته باشی؟»
«برای چه برای آنکه کشته

پرتگال و وعده حمایت از عضویت آن این کشور بدون کدام اشکال بحیث يك کشور آزاد و مستقل در موسسه جهانی راه می یابد.

و اما موضوعی که شاید بحیث يك معضله جلوکار های گینی بیساو عرض وجود کند همه نا موضوع جزایر کیپ وردی خواهد بود. اصلاً جزایر کیپ وردی در اتلانتیک شمالی بفاصله ۲۸۰ میل در غرب داکار مرکز سینیگال واقع است. تعداد این جزایر به پانزده میرسد و جمعاً يك ساحه ۱۵۵۷ میل مربع را احتوا نموده و نفوس آن دو صد و هفتاد هزار نفر میباشد.

حالا معضله درینجا است که گینی بیساو و مردمان افریقای سی جزایر کیپ وردی این جزایر را جزء خاک گینی بیساو میدانند و هروقتی راجع به مسایل گینی بیساو سخنی بمیان میآید جزایر کیپ وردی هم متضمن آن است. ولی پرتگال و ساکنین سفید پوست جزایر مذکور غالباً این سر زمین را جدا از گینی بیساو فکر میکنند و مساله آزادی جزایر کیپ وردی را هم روی ريفرندهی بین ساکنین آن قلمرو آرزو دارند.

عقیده مبصرین این است که جزایر کیپ وردی از حیث دارایی های طبیعی خود سرزمین خیلی غنی است و از طرفی غالباً سلطه سفید پوستان در آنجا بملاحظه میرسد.

بنابر آن اگر جزایر کیپ وردی بداخل خود هم آزاد باشد به نفع پرتگال خواهد بود و اگر ريفرندهی صورت گرفته و احیاناً قرار بر آن شود که با پرتگال پیش برود هم به نفع پرتگال است. و درعین حال تسلط يك جمعیت سفید پوست درین جزایر باز هم شاید حالاتی را

و زنها چطور؟»
«زن زیاد است و مانند هر چیز شریک که زیاد شود انسان از آن نیز خسته میشود.»

و بالاخره پرسید: «و نمیخواهی که اولاد داشته باشی؟»
«برای چه برای آنکه کشته

دزوی په آرمان

ښوونځی ته نه ځی؟ ځکه زرغونه خو پخپله هم د یوڅور سره ژوندانه په زانگو کښی ژنگیده او بیا داچه هغه دیوه جوار گر ښځه وه اود جوارگر نه دېل کوم انساني کمال هیله وشی؟ زړین په دی هوسیده چه گوندی د زمری غوندی یو ښکلې زوی لری او هغه به دده دهستی اومال را تلونکی وارث وی.

زمری چه هر څومره لوئیده په هماغه انداوه یی داخلاقو ضعف مخ په زیاتیدو وژدیو ونځی په مختلفو ټولگیو کښی هم دناپوهی او ناسوبتیا له آمله ځو، څوکاله ناکام پاتی شو او اوس به یی نود جوار گری په ډگر کښی دخیرو سره سمی گانډووهلی دغه وخت زمری څوارلس کلنؤ چه زړین اوخرما څونوری لوی او یوبل زوی هم وزیږاوه اود دوی دوا پوسرونه هم سپین شول. دواړه د ژوندانه په وروستیو وختونو کښی دی ته ملتفت شول چه د خپل او لاد روزنه یی ښه ونه کړای شوای او داچه زرغونه او زمری څو اوس دواړه له چتی نه وتلی وونو دکوچنیو اولادونو دښی روزنی په هکله یی دزیاتی پاملرنی او غور ته کار اخیست.

زمری چه په ځوانی راغی او نوی زلمی شو نوکله به یی دکور څخه په ښکاره او زور سره پیسی وېلی او کله به یی هم اجناسو په غلا کولو بانندی لاس پوری کاوه او دغه ټول به یی دجوارۍ په ډگر کښی بایلودل. خیرو هم دپلار نه ورباتی هستی دباد په خوله ورکړه اوهر وخت به یی خپل اخښی زمری دی ته لمساوه چه له کوره څخه غلا راوکړی اود خیرو او زرغونی دکورنی ژوندانه به هم ډیره خړه پړه اوچتجالی وه.

زړین او خرما چه د زوی آرمان درلود زوی خویی وشو او ستر هم شو ولی د انسانی تربیی غوښتنه یی ورته نه کوله اوځکه هم کله چه یو وخت زړین دناروغی له آمله په سپینه ږیره ومړه نوپه زمری پسی په کلیو او بانډو بانندی کلیوال او ځمان گرځیدل چه د خپل پلار په مړینه راخبر اورا حضور شی ولی

زمری دخپل پلار نه پاتی هر څه په جوارۍ ووهل اوچه پلار او مور یی دواړه مړه شول نویو کوچنی وروزی یی بیاد کلی له یوه خان سره مزدور کړی او دوو نورو خویندو ته یی هم دکلی پاده ونیوله او هغه به یی خړوله.

زرغونه هم اوس پخه ښځه وه او د عمر دپخوانی په اوږدو کښی وپو- هیده چه رښتیا هم.

نازولی زوی به وانځلی ادب اود سیوری نخل نه نیسی رطب زړین او خرما دزوی درلودلو آرمان درلودلی شوای خود زوی د سالمی تربیی دعهدی څخه یی عا- جزی ښکاره وله اوعاقبت یی هم د بدمرغی او زړه بریښوونکی ژوندانه ناوړه عواقب او دردونکی منظرونه وېر ښول.

خیرو او زرغونی به هره ورځ سره جنگ جگړه کول او څو تنه ماشومان چه دهغوی دگم ژوندانه څخه دنیا ته راغلل هغوی هم دناپوهه پلار او غیر واقعی مور دناوړه پیر- زوینو له آمله په یوه گوله پسی خولی

وازی نیولی وی او یو وخت هم زرغونه له کوم بل چا سره داسی وتښتیده چه خپل ماشومان یی هم خیرو ته ورپر ښودل او زمری دجوار گری په میدان کښی دیوه جوارگر له لاسه ووژل شو.

هاشم زیر نتون افتتاح گر دید

شانوا برای اعمال امروزه انقلابیون شرافتمندانه امیدوار باشیم . دکتورشری درختم بیانیه خود گفت : زنده باد رهبر انقلاب ښاغلی محمد داود پاینده و جاوید باد افغانستان و انقلاب با شکوه آن .

پوهاند دکتور نظر محمد سکندر و زیر صحنه نیز طی بیانیه به کثرت نفوس در همه جوامع مقصود صا در جوامع رو به انکشاف، مشکل طفل و مادر و تلفات مادران حامله در گذشته اشاره نموده گفت که با اتخاذ اهتمامات لازمه برای مادران و اطفال در صفحات حیاتی بایک مشوره مختصر یک رهنمایی و قایوی یک معاینه طبی و فراهم آوری تسهیلات برای یک ولادت، بصورت اعظمی از و فیات زیاد جلوگیری بعمل آمده میتواند.

وی افزود این زیرنتون مبدبزرگ مرا م های تربیوی دافغان روغتیا پرو گرام است که در ساحه تقریبا هفت جریب زمین اعمار گردیده است و دارای یکصد بیستر و تمام تسهیلات لازم یک شفاخانه ولادی میباشد . متعاقبا میرمن ثقلیه غازی نواز ر ئیسه

۱۳۵ مخ پاتی

دملاد درد خه شی دی

شته. آر تربیت یو په بل پوړی ددوو بندو نو دخو ښی کولو یاد هغو دخوړلو سبب کیږی چه ډیر- خبریدونکی ډول یی رما تیسیم دی. بل علت یی ژپ ښت دی چه دا پېښه ټو لو ته پیدا کیږی. هلو وکی هم دبدن دنورو بر خو په شان زېږیږی. مگر دا ټکی ددی معنی نه لری چه هر زوږ سپری باید اړو مرو دملا په درد اخته وی، بلکه زیا تره هغو کسانو ته متو چه ده چه زړښت ته پاملرنه نه لری اود ځوانانو په شان یی کړه وړه کړی او ددرند و شیا نو دپورته کولو اود موثر په ټیل و هلو یی هڅه کړیده. کله کله دملاد درد علت دبدن په نو رو غړو پوړی اړه لری مثلا په ښځو کښی درحم نا روغی او په نارینهؤ کښی پر ستات، کله هم دگیلوی دټپ درد په ملا کښی احساسیږی.

دملا درد دانقلو اینزا دنا رو غی ته په ترڅ کښی زیات احساس شویدی او په حقیقت کښی دغه درد په ټول بدن کښی ددرد او ستر یا داحساس یوه برخه ده. دملا درد بدن دطبیعی بدیدو ډیره خبر یدو نکي ښه ده. مثلا دملاد درد په ښځو کښی د امید واری یا میا شتنی نظم په وخت کښی. البته په دغسی یو حالت کښی حر کت ددرد په زیا توالی کښی اغیزه نه لری او مو ضعی پیسوب او درد نه احساسیږی. ورزشی تمر ینو ته ددغه درد دحملو دبیر ته را ستښیدو څخه دمخنیوی دپاره گټور دی اود ملا دشاو خوا عضلاتو دټینگیډو اود هغو دانقباض سبب گر زی. البته له څه نه پخوا باید دډاکتر سره مشوره وشي چه کومه نا رو غسی موجوده نه وی او دغه تمر ینو نه کومه پېښه منځ ته رانه وړی. کله چه دغه تمرینو ته شروع شول، هیڅکله باید له یوی ورځی څخه بلی ورځی ته پری ښو دل شی:

۱- تمرین و رو و رو شو و غ کړی او هره ورځ یی مو ده زیا ته کړی تر څو په یوه ورځ کښی نیم ساعت (پنځلس دقیقې) دما زیگر له خوا) ته ور سیږی.

۲- تمرین باید په کلکه مخکه اود فرش دپاسه و شی. دغه ډول ورزشی تمر ینو نه باید په نظر کښی و نیول شی:

جینالو لوبریجیدا

شناخته شد. بترتیب فلمهای فلم (زنی از روم)، (نان، عشق) و (حسد، قشنگترین زن جهان) ریکارد موفقیت جینا را قایل کردند. در ۱۹۵۴ زمانیکه جینا با کارلو پو نتم مالک کمپنی فلم آذر ده شد (شاید در مورد تادیات وی قرار داد راباجینا فسخ وجهت تهیه مجل سوم فلم (نان، عشق و ...). سوفیا لورن را که در فلم (طلای ناپل) شهرت بسزایی را کسب کرده بود و در عین زمان رقیب سر سخت جینا را که ۶ سال نسبت بسوی جوانتر است قبول کرد. این سبب دلسردی جینا عزم سفر را جانب امریکا گرفت این سفر او را به هالیوود کشانید در آنجا او لین فلم امریکایی خود را با شتاراک برت لنگا سترو تونی کر تیز بنام ترا پتر تهیه کرد و همانطور باتو قف هارت ما سال را در تهیه فلم ها مانند فلمهای اروپایی خویش سپری کرد. در این مدت، فلمهای تاریخی (سلیمان و شیبیا) و فلم دلچسپ عشقی او در سینتامبر از فلمهای معروف وی بشمار میروند. روی همرفته در این مدت اکثر اوقات با اروپائین دعوت شده است. بسال ۱۹۵۶ در ایتالیا فلم کمیدی (ملکه ی از برو کلین) را در پهنوی پار تر قدیمی خود سیکی و همچنین فلم هیجان انگیز (زنکهای نو تر دم) که از آثار معروف ویکتور هوگو میباشد در رول اسمیرالده (زن شیداد) با انتونی کوین که در نقش قوز پشت کلیسای معروف ماری واقع پاریس را بازی میکرد به تهیه این فلم موفقانه پرداخت. جینا بیشتر از ۱۰ سال يك سمبول سینمایی و ستاره طنز ایتالیائی بشمار میرفت و در سالهای پنجاه استودیو های فرانسوی و ایتالیائی بو خودی افتخار میکردند دوره سوم شهرت وی عبارت از باز گشت وی با ایتالیا ست این مرتبه رقابت با سوفیا لورن در میان نبوده بلکه جینا طرز نقش خود را تغییر داده و جهت تهیه فلمهای تاریخی و مجلل با طرز جدید و روحیه عالی برآمد که همبازی با یولین بور جس نقش خواهر ناپلیون را در فلم (وینوس امپراطور) بازی کرد که بزودی فلم مذکور در مارکیت های سینمایی غوغای را ایجاد کرد بستاره زیبا بخاطر ایفای رولهای برجسته ای که در این فلم

مردی بانقاب بقه

براد پرسید: چطور؟ مگر خبر های بدی داری؟
الك با اشاره سر حرف برا درا تایید کرد: کوچکترین امیدی برای نجات رای ندارم.
دیک گاردون در حالیکه يك گوش رابه تخته فرش صحن اتاق چسبانده بود این حرف هارا شنید: او هدایت داده که دیگر باید بمیرد لبهای خشك گاردون از شنیدن این حرفها بعنوان تبسم کمی پس رفت و مجددا صدای هاگن را شنید که از سائو افراد پرسید: شما صدای حرکت او را در بالا شنیده اید؟
این نظریه از طرف اکثریت افراد حاضر در آنجا قبول شد. دیک در حدود شش صدرا در اتاق پایین تمییز داد. يك گوگرد را روشن کرده مجددا موقعیت خود را در اتاق از نظر گذشتا ند. چشمش یکبار دیگر به کیبل سیم در نزدیکی بخاری دیواری افتاد.
(باقیدارد)

فرزند خیانت پیشه

زیبا هستی و همان قدر پوچ و بیمایه که يك رگه نور. او لبخند کنان پاسخ داد: «آری مانند نور ...»
بروی سینۀ مادرش مانند کودکی جرت میزد.
سپس مادر با چادرش او را پوشانده و خنجری در قلبش فرو برد و او تکانی خورده و جان داد.
آری چه کسی بهتر از او میدانست که قلب پسرش در کجا میتپد.

اینست



مسؤول مدير :

نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

گور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داسترا لا بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنبی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی

تيلفون: مدیریت توزیع و شکایات

تیاتر نو و کهن

هم چنان نو گردی جدیدی بمیان آمده و آن اینکه بجای غفر (او ناگاتا) در گذشته مرد همیشه نقش زن را بازی می کرد دل زن به هتر مند زن سپرده شده است. ی ثبت هامله الباجه زت به کت با این همه سنت گرایی، تیاتر کابوکی نا گزیر است زیرا امواج طوفان اسای تغییرات اجتماعی معاصر، جنب بخورد. به همین اسمیل پاگذرا ران جایان به مرحله تیاتر کابوکی گذاشته است. جدید زندگی، اثر و علایمی روی ولی با آنها عناصر اساسی که این شیوه رابه صورت روشن از دیگر گونه های تیاتر جدا می سازد، دست نخورده باقی مانده شده است.

تیاتر نو و کهن جاپان



تیاتر توین با اشکا لنولیا س

مامهات هنری دوران در باری را در شیوه هاتیاتریکا کووگاگا کو در وجود رقص های موسیقی در باری که اکنون هم به شکل میرایی در خانواده های سلطنتی وجود دارد، دیده می توانیم.

اساسا این گونه رقص ها و موسیقی در سده های هفتم و هشتم از قاره (قاره آسیا) آورده شده و بعد گزینش و تطابق برابر با ذوق جاپانی ها، در کوره های تقدیر بار و مقابله آبدیده شده است. گر چه ممکن این شیوه اکنون در خود قاره بدست فرا میوش سپرده شده باشد.

شیوه بعدی که روی سن تیاتر آمده، روش تیاتر (ناوه) بود. این شیوه در زمانی پیا خاست که آنرا می توان مر حله عدم خلاقیت فرهنگ خواند. زیرا اثرات در باری که متکی به اصل خون و نژاد بودند، زیر سیطره اشراقیت محلی که پایه های آنان را ثروت و قدرت نظامی می ساخت خرد شده و آخرین فریاد های ضجه آلود خود را سر می دادند. دوران گاگا کو را، زمینه شکوفایی فلسفی «ژن» (بخشی از فلسفه ضد

آن ها و شیوه اخیر هیچگونه پیوندی وجود نداشته باشد زیرا هر مرحله، شکل معین خود را زایانده و پرورش داده و از منافع کاملاً مختلف سر چشمه گرفته و یا نماینده طبقه دیگر گونه از مردم است.

به صورت روشن هر مرحله تاریخ جاپان و هر طبقه اجتماعی وابسته با آن شکل معین تیری خود بوجود آورده است که اکنون ما نمایندگان جدا گانه هر کدام را دیده می توانیم.



یاسو یاسو یاماتومو در نقش (لک لک شام)

* در این کشور، تیاتر به صورت روشن، نمایانگر دگر گونی های اجتماعی - اقتصادی در میسر توفنده تاریخ است.

* تیاتر سنتی و معاصر، در کنار هم به رشد و توسعه شکوفایی خویش ادامه می دهد.

در تیاتر سنتی، هنوز هم عناصری که مانده های تاریخی گذشته اند، به روشنی دیده می شود.

تیاتر سنتی:

حلقه این زنجیر دراز جای داشته و برغم گونه های کهن تر تیاتر، گام های بلندی بطرف پذیرش نوگرایی و یافتن عناصر نویر داشته است و میتوان آنرا حلقه ای پیوند بین تیاتر کهن و رستا خیز تیاتر نو گونه، بحساب آورد.

در بین نمایندگان هنر تیاتر سنتی جاپان، امروز تیاتر های گاگا کوو بگاگو متعلق به دربار ناوه و کویو گن و البته به عصر فیو دالیت قرون وسطی و پترا کوو کابوکی پیوند نزدیک با دوره ایدو می داشته باشد.

کابوکی که در انتهای این زنجیر طولانی قرار می گیرد، فکر می شد که زیر تأثیر شدید شکل های اولیه بوده باشد ولی می توان استدلال نمود که بیسن

ممکن هیچ ملتی را در جهان نتوان سراغ نمود که آمیزه از دو بخش هنر کهن و سنتی را با هنر نو جدید، مانند جاپان در کنار هم رشد داده باشد.

نه تنها در این کشور از نو ترین شیوه های تیاتری ما نشد موسیقی راک و تیاتر زیر زمینی که پشزکی وارد شده و یا در این جا به خلق آن پرداخته اند، خبری است بلکه مانده های اصیل تیاتر سنتی که نسل به نسل و سینه به سینه از مسیر هر جنجال تاریخ گذشته، عبور نموده است، راه خود را در دل تماشاگران تیاتر باز نموده است.

شیوه اخیر رابحق می توان تبلور روشنی از گذشته های دور این ملت بحساب آورد. در برتو گرایش یاد شده است که تماشاگران جاپان بسادگی می توانند تیاتر موافق به اندیشه، سطح تفکر و ذوق هنری خود را تماشا کنند.

تیاتر شیوه کابوکی، که در سال های بعد از جنگ راه خود را نه تنها در دل بینندگان داخلی بلکه در روان هنری مردمان بیرون از کشور گشوده است، سمبول اصیل از تیاتر سنتی بدل شده است.

این شیوه، تجارب غنی ۳۰۰ ساله رابه پشت خود داشته و زندگی آن، فراسوی سالهای یاد شده رسیده است. در حقیقت، در بین شکل ها و فرم های تیاتر سنتی، در واپسین



یا کوشی مارا در نقش ماری مکدالن که شیوه آرایش کابوکی را نشان میدهد.



نمایش از گروه تیاتر شیکی



صحنه از درام «نیس دریا» توسط جوو کازا

اکنون تحول و دگرگونی در تیلی، استفاده از برق غیره به بکار بردن تکنیک این تیاتر دید. شکل جدید آن بعمل می آید.

بقيه در صفحه ۶۱

دولتی مطبعه

صفحه ۶۳

عالی مخالف رابطه علت و معلول است که در گذشته در هنر گسترش داشته و اکنون در جاپان طرفداران زیاد دارد. م. را آماده ساخت. این گرایش باز تاب فرهنگی مرحله ای است که قدرت نظامی گری تازه به دوران رسیده را نمایش داده و در آن روحیه اطاعت کورکورانه به شدت تبلیغ می گردد.

در مرحله کوتاهی که به آخر قرن ۱۴ می رسد، این طبقه جنگجوی مسلط، روی بطن ف دست آورد های فرهنگی می نهند.

زیر این تأثیر، روش هنری تیاتر ناوه، با وجود یک عناصر اصیل خود را از چشمه های هنر دروغ های بازی سارو گاکو و دنکا کو، می گیرد. در پایان قرن ۱۵ به هنر سمبو لیک و ژرف فلسفی که در زیر سیطره طبقه جنگجوی حاکم ممکن است بدل می شود.

بعداوج مرحله جنگ داخلی این سرزمین به مرحله صلح نسبتاً دراز مدت حکومت توگوگاوا گام می نهاد.

ولی، هم چنانکه این مرحله گامی به جلو و پیشرفت می نهاد دگرگونی تازه به وقوع می پیوندد.

طبقه سامو رای (یک عضو طبقه نظامی در جاپان دوران فئودالی که بنابر اهمیت مقام دو شمشیر در دو طرفش آویزان می کرد) به دوران تسلط خود ادامه داد بانکشاف شهرها به اثبات رسانده و با طبقه جدید تاجر، از لحاظ اقتصادی گروه حاکم را زیر نفوذ گرفت، با پایان سده هفدهم اینان برتری خود را به اثبات رسانده و با عشق به زندگی و رنگ ها، خواست هنری نوی با میان گذارد و به این ترتیب تیاتر ارزشمند بزاگو که نزدیکی زیادی به تیاتر گندی گک ها دارد در شهر های اوساکا و کابوکی در ایدو (یا توکیو کنونی م.) که شهر های مهم تجارتی بود پایه زندگی گذارد.

ایندو شیوه، در کنار هم رشد نموده، یکی بردگیری اثر گذارده و یا الهام گرفته و به نوبه خود در رشد همدیگر نقش بازی نمود. به این

شماره ۲۰

مودو فیشن



لباس های خامک دوزی افغانی بازار مود اروپا را تسخیر کرده است .

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library